

شماره استاندارد بین‌المللی : ۲۲۸۸ - ۱۰۲۶



زمستان ۱۳۸۵

شماره ۲-۱۸۰

دوره ۵۷



شماره استاندارد بین‌المللی : ۲۲۸۸ - ۱۰۲۶



زمستان ۱۳۸۵

شماره ۲-۱۸۰

دوره ۵۷

بهاء: ۲۰۰۰۰ ریال

مدیر مسئول و سردبیر: دکتر علی شیخ‌الاسلامی

«هیأت تحریریه»

دکتر سید جعفر شهیدی	دکتر باستانی‌باریزی	دکتر علی محمد حق‌شناس
استاد دانشگاه تهران	استاد دانشگاه تهران	استاد دانشگاه تهران
دکتر محمدعلی آذرشب	دکتر محسن جهانگیری	دکتر رضایی باغبیدی
استاد دانشگاه تهران	استاد دانشگاه تهران	دانشیار دانشگاه تهران
دکتر منصور رستگار فسایی	دکتر حسن طلایی	دکتر مهدی مشکوة‌الدینی
استاد دانشگاه شیراز	دانشیار دانشگاه تهران	استاد دانشگاه فردوسی مشهد
دکتر محمد فشارکی	دکتر صادق آئینه‌وند	دکتر نادر نظام‌تهرانی
استاد دانشگاه اصفهان	استاد دانشگاه تربیت مدرس	استاد دانشگاه علامه طباطبائی
دکتر محمد فاضلی	دکتر سید امیر محمود انوار	دکتر احمد تمیم‌داری
استاد دانشگاه مشهد	استاد دانشگاه تهران	استاد دانشگاه علامه طباطبائی

شماره درجه اعتباری ۳/۲۹۱۰/۸۴-۷۴/۱۲/۵

حقوق کلیه مقالات برای دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
دانشگاه تهران محفوظ است.



## فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، نشریه علمی - پژوهشی است که در سال حداکثر در چهار شماره منتشر می‌شود.

### ویژگی‌های کلی مقاله مورد پذیرش:

مقاله باید نتیجه تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) بوده و در نشریه دیگری منتشر نشده باشد. پذیرش مقاله برای چاپ، با هیئت تحریریه مجله است و بعد از داور، صلاحیت طبع آن، اعلام خواهد شد.

صحت نوشته‌ها با خود نویسنده (یا نویسندگان) است.

مقاله باید بر یک روی صفحه کاغذ استاندارد (۲۱×۳۰ سانتی متر) و با اندازه (فونت) ۱۴ و سه سانتی متر حاشیه از هر طرف در سه نسخه خوانا همراه با دیسکت تهیه و ارسال شود.

صفحه اول باید شامل نام و نشانی کامل و شماره تماس تلفنی نویسنده و محل خدمت و مرتبه علمی وی باشد.

در صورتی که مقاله، برگرفته از پایان نامه نویسنده باشد، ذکر نام استادان راهنما و مشاور و داور، ضروری است.

متن مقاله باید به ترتیب، شامل «عنوان»، «چکیده»، «سه تا پنج واژه کلیدی از متن مقاله»، «مقدمه»، «روش بررسی»، «بحث و نتیجه‌گیری و تشکر»، «فهرست منابع طبق راهنمای شیوه ارجاع» و چکیده انگلیسی باشد. چکیده انگلیسی عیناً ترجمه همان چکیده فارسی است.

جدول‌ها، تصاویر و نمودارها با ذکر عنوان در بالای آن و توضیحات و ذکر منبع در زیر، آورده شود.

مقاله نباید از ۲۰ صفحه استاندارد (۲۴ سطر) نشریه بیشتر باشد.

مقاله می‌تواند به زبانهای فارسی، عربی یا لاتین باشد.

### ویژگی‌های جزئی مقاله مورد پذیرش:

در تهیه مقاله، رعایت جزئیات زیر ضروری است:

- «عنوان» شامل موضوع مقاله، نام و نام خانوادگی نویسنده و مرتبه علمی و دانشگاه محل تدریس و تحصیل وی است؛ عنوان مقاله، باید گویا و بیانگر محتوای نوشتار باشد.

- «چکیده» شرح مختصر اما جامعی از مسائل محتوایی و نوشتاری و شامل بیان مسأله، هدف، ماهیت پژوهش، نکته‌های مهم و نتیجه بحث است. لازم به ذکر است چکیده مقاله نباید از ۱۵۰ واژه (۱۰ سطر) بیشتر باشد.

- «واژه‌های کلیدی» شامل سه تا پنج واژه تخصصی که بسامد و اهمیت آن در متن مقاله بیش از سایر واژه‌هاست.

- «مقدمه» شامل طرح مسأله اصلی مورد پژوهش و هدف پژوهشگر از بررسی و انتشار آن است؛ در این بخش در صورت امکان باید به اجمال، سوابق پژوهشی در حیطه مسأله مورد نظر، مطرح شود.

- «روش بررسی» شامل ذکر بسیار مختصر روش نویسنده در پژوهش و ذکر ابداعات وی در این زمینه است.

- «بحث و نتیجه‌گیری و تشکر» شامل متن اصلی مقاله و بحث و نتیجه‌گیری با روش منطقی و مفید و روشنگر مسأله مورد پژوهش است و می‌تواند با جدول، تصویر و نمودار و... همراه باشد. در پایان این بخش، نویسنده، راهنمای دیگران - که در نوشتن مقاله مؤثر بوده‌اند - را یادآوری و از ایشان مختصراً سپاسگزاری می‌نماید.

### شیوه ارجاع به منابع:

ارجاعات مندرج در مقاله، مستند و مبتنی بر منابع خواهد بود و کوشش می‌شود از معتبرترین منابع استفاده شود.

هرگاه از مراجعی، چند چاپ موجود باشد، استفاده از چاپ انتقادی، اولی و مرجح است.

در مورد آثار مفقود و نیز منسوب، به منابعی که از آنها یاد کرده و یا توضیحی داده‌اند، ارجاع داده می‌شود.

**ارجاع داخل متن مقاله:** نام اشهر (خانوادگی) مؤلف، [نام کوچک مؤلف، در صورت اشتراک نام اشهر وی با نام اشهر نویسندگان دیگر مراجع که در مقاله از آن استفاده شده؛ عنوان منبع یا مقاله مورد استفاده، در صورت تعدد منابع مورد استفاده از مؤلف؛ جلد] و صفحه (یا صفحات) منبع.

### ارجاع پایان متن مقاله (منابع و مآخذ): ارجاع به کتاب:

- نام اشهر (خانوادگی) مؤلف، نام کوچک مؤلف، نام کتاب [نام و نام اشهر (خانوادگی) مترجم یا مصحح و...] نوبت چاپ، نام نشر، محل نشر، تاریخ نشر.

**ارجاع به مقالات دانشنامه‌ها (دایرةالمعارف‌ها)، فصلنامه‌ها، مجلات و نشریه‌های دیگر:**

- نام اشهر (خانوادگی) مؤلف، نام کوچک مؤلف، عنوان مقاله مورد استفاده در داخل گیومه [نام و نام اشهر (خانوادگی) مترجم] عنوان اصلی دانشنامه، فصلنامه، مجله و... مورد استفاده و شماره و دوره انتشار آن، نام ناشر، محل نشر، تاریخ نشر.

## نکات دیگر در باب ارجاع به منابع:

- پس از بیان هر مطلب، ارجاع آن در داخل متن در پرازنتر ذکر خواهد شد.
- برای تفکیک جلد از صفحه از خط مورب استفاده می‌شود؛ مثلاً، (فروزانفر، ۱۱۰/۳).
- شماره جلد و صفحه منابع لاتین از چپ به راست و با ارقام لاین می‌آید؛ مثلاً، (Brown, 3/50)
- اسامی لاتین و... که تلفظ آنها دشوار باشد با حروف لاتین به صورت آوانگاری در مقابل آن و در داخل پرازنتر ذکر می‌شود.

- منابع مقاله به صورت الفبایی و براساس نام مؤلف؛ تنظیم می‌شود؛ منابعی که در پایان مقاله ذکر می‌شود، همان منابعی است که در داخل متن استفاده شده، از این رو اگر منبعی تنها در پایان مقاله ذکر شود، اما در داخل متن بدان ارجاع داده نشده باشد، از منابع پایانی حذف خواهد شد.
- در صورتی که مؤلف منبع اثر، معلوم نباشد، نام اثر جایگزین نام مؤلف می‌شود.
- عنوان کتاب‌ها و مقاله‌ها در منابع پایان مقاله به طور کامل ذکر خواهد شد.
- منابع غیر فارسی، پس از منابع فارسی و به ترتیب، عربی، انگلیسی، فرانسوی و... آورده شود.
- هر توضیح دیگری غیر از ارجاع به منابع مورد استفاده، در پی‌نوشت، ذکر شود.

## - علائم اختصاری:

- ج: جلد
- ص: صفحه
- صص: صفحات
- فو: متوفی
- ق.م: قبل از میلاد
- م: میلادی
- متو: متولد
- ه.ش: هجری شمسی
- ه.ق: هجری قمری
- همان: منبع پیشین

همانجا: منبع پیشین؛ همان جلد و همان صفحه

مقاله‌های علمی - پژوهشی را می‌توانید به عنوان سردبیر نشریه و به نشانی «تهران، خیابان انقلاب، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، طبقه چهارم، دفتر انتشارات» ارسال فرمایید.

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	۱- تبیین دوران نوسنگی و کالکولیتیک منطقه اردبیل براساس داده‌های باستانشناسی قوشاتپه شهریری دکتر علیرضا هژبری نویری و اکبر پورفرج
۲۷	۲- تحلیل ساختار و الگوهای طراحی نقوش حیوانی سفالهای چشمه‌علی و سیلک III در شمال مرکزی ایران دکتر حسن طلایی و احمد علی‌یاری
۴۷	۳- گزارش مقدماتی بررسی الگوهای استقرار عصر مفرغ دشت نهاوند (سرچشمه گاماسیاب) محمدرضا سعیدی هرمینی و احمد چاپچی امیرخیز و دکتر حسن طلایی
۶۷	۴- ساختار اجتماعی جوامع سکایی با نگرش به شیوه‌های تدفین دکتر بهمن فیروزمندی و میثم لباف خانیکی
۹۳	۵- تحلیل باستان شناختی استقراهای اشکانی در زاگرس مرکزی کمال‌الدین نیکنامی و یعقوب محمدی‌فر و محمدرحیم صرّاف
۱۱۱	۶- مطالعه و تحلیل سفالینه‌های مکشوفه از کاوشهای باستان‌شناختی سالهای ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۴ محوطه تاریخی جرجان محمد برتضایی و دکتر محمدیوسف کیانی
۱۳۱	۷- گاهنگاری بافت کهن شهر تاریخی اصفهان به استناد کاوش در محدوده میدان عتیق دکتر حسن کریمیان و محسن جاوری
۱۵۷	۸- جستاری در معضل گذار از ماده به متن در باستان‌شناسی حکمت ا... ملّا صالحی
۱۷۳	۹- زاینده‌رود و یادگارهایی از فرهنگ ایران باستان فیروز مهجور
۱۹۳	۱۰- بررسی تأثیر هنر مصر در دوره هخامنشیان براساس یافته‌های باستان‌شناسی دکتر محمود طاوسی و دکتر علیرضا هژبری نویری و رحیم ولایتی



# تبیین دوران نوسنگی و کالکولیتیک منطقه اردبیل بر اساس داده‌های باستانشناسی قوشا تپه شهریری»

دکتر علیرضا هژبری نوبری  
عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس

اکبر پور فرج  
دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

از می ۱ تا ۲۶

## چکیده:

منطقه اردبیل و قره داغ که بخش شرقی شمال غربی ایران را تشکیل می‌دهد به لحاظ پتانسیل‌های طبیعی در طول دوران پیش از تاریخ، فرهنگ‌های مختلفی را در خود جای داده است ولی در گاهنگاری و طبقه‌بندی فرهنگ‌های پیش از تاریخ شمال غرب، هیچ‌گونه جایگاهی نداشته است. حفاری‌های محوطه شهریری که شامل آثار مختلفی از دوره نوسنگی تا اواخر عصر آهن است، توانست بخشی از خلأ گاهنگاری این منطقه را پر نماید. محوطه قوشا تپه در سال ۱۳۸۳ شناسایی و در طی دو فصل، مورد کاوش قرار گرفت که ضمن ارائه نتایج آن، شباهت‌های آن را با سایر محوطه‌های همزمان، بیان نموده و سعی در تبیین دوره‌های پیش از تاریخی منطقه اردبیل می‌نماید.

واژه‌های کلیدی: نوسنگی، کالکولیتیک، شمال غرب، اردبیل، قوشا تپه.

## مقدمه:

استان اردبیل و منطقه قره داغ که بخش شرقی شمال غرب ایران را تشکیل می دهند در جهت شمال به جمهوری آذربایجان و نیز در جنوب و جنوب شرق به رشته کوه های بزرگوش و طالش ختم می شود. تاکنون این مناطق از لحاظ باستان شناسی به صورتی محدود، مورد مطالعه قرار گرفته اند که نتیجتاً گاهنگاری دوران پیش از تاریخ و بعضاً دوره تاریخی شمال غرب ایران فقط به حوضه دریاچه ارومیه، محدود گشته و عملاً باعث شده است که بخش عظیمی از شمال غرب در نقشه باستان شناسی ایران دیده نشود.

استان اردبیل، خصوصاً منطقه مشکین شهر و نواحی پیرامون رود قره سو یکی از ناشناخته ترین مناطق شمال غرب ایران در ارتباط با استقرارهای قبل از دوره آهن به شمار می روند (ویت و دایسون، ۱۷۰). تا پیش از کشف محوطه قوشاتپه، در بررسی های محدود صورت گرفته در این استان توسط باستان شناسانی چون برنی (Ingraham & Summers, pp67-112)، هیچگونه اشاره ای به وجود استقرارهای قبل از عصر آهن نشده و استقرار این دشت سرسبز با امکانات قابل توجه استقراری را به جز چند مورد، متعلق به اوائل عصر آهن معرفی نموده بودند، لذا دوره های پارینه سنگی، فراپارینه سنگی، نوسنگی و کالکولیتیک و برخی از مراحل عصر مفرغ منطقه در هاله ای از ابهام واقع شده بود.

محوطه قوشاتپه در طول جغرافیائی ۴۷ درجه و ۵۵ دقیقه و ۷ ثانیه و عرض جغرافیائی ۳۸ درجه و ۳۳ دقیقه و ۵۳ ثانیه، در ۷۰ کیلو متری شمال غرب اردبیل، ۴۰ کیلومتری شمال شرق مشکین شهر، در بخش شمال غربی محوطه باستانی شهریری و نیز در شمال غرب رودخانه قره سو که به عنوان یک عنصر دفاع طبیعی و نیز قطب جاذب جمعیت برای محوطه به شمار می آید، واقع شده است. ابعاد شمالی - جنوبی این محوطه، ۸۰ متر و شرقی - غربی آن، ۱۱۴ متر و ارتفاع آن از زمینهای اطراف، ۵ متر و از سطح دریاهای آزاد، ۱۰۵۷ متر می باشد.

این محوطه برای اولین بار در تاریخ ۱۳۸۳ توسط هیأت باستان شناسی محوطه شهریری طی بررسی های روشمند، شناسایی شد و سپس مورد کاوش قرار گرفت که به دلایل اشاره شده در بالا، یکی از مهمترین محوطه ها در شناخت فازهای استقرار فرهنگی پیش از تاریخی استان اردبیل و حتی منطقه قره داغ از استان آذربایجان شرقی (شرق «شمال غرب» ایران) بوده و به عنوان مکمل نقشه باستان شناسی استان اردبیل و نقطه عطفی در فعالیتهای

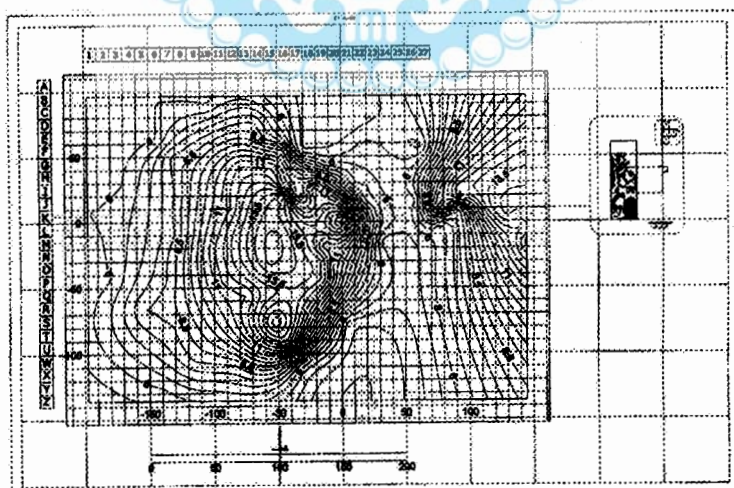


باستان‌شناسی منطقه به شمار می‌آید.

دو فصل کاوش (۱۳۸۳ و ۱۳۸۴) در این محوطه توانست دوره‌های نوسنگی، کالکولیتیک و مراحلی از گذر به عصر مفرغ را به طوری علمی و روشمند، شناسایی نموده و گاهنگاری منطقه را تاحدودی از حالت ابهام بیرون آورد.

بخش اصلی محوطه در میان دو تپه طبیعی (غربی و شرقی) قرار گرفته و ابعاد اصلی آن ۹۰×۱۰۰ متر است و از آنجایی که لایه‌های فوقانی آن به دلیل فعالیت‌های کشاورزی از بین رفته، لذا آثار استقرار موجود بر روی تپه‌های طبیعی در شناخت توالی فرهنگی محوطه، نقش بسزایی را ایفا می‌کنند.

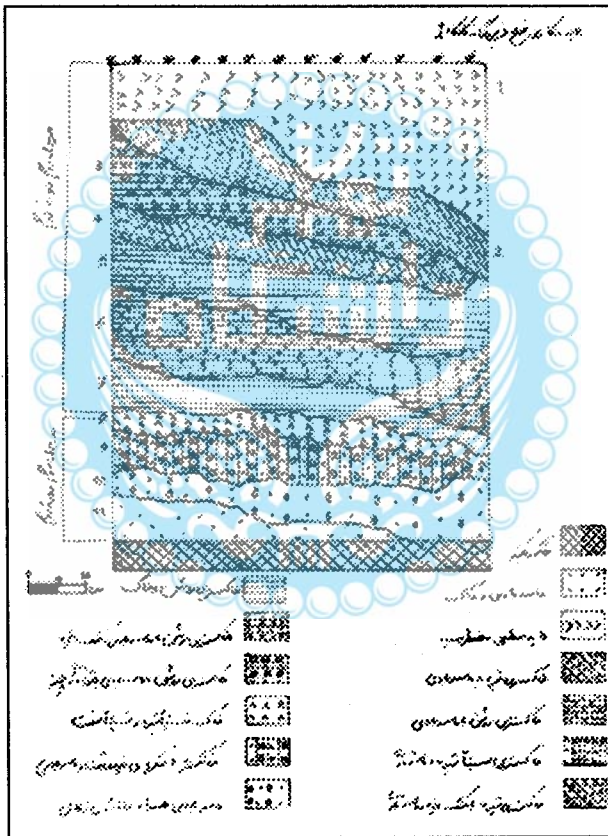
در فصل اول کاوش، بعد از نقشه‌برداری و جدول‌بندی محوطه، برای روشن ساختن وضعیت قبور موجود بر سطح تپه غربی و شناخت لایه‌های تحتانی، مربع L23 در چهار ترانسه A-B-C-D با ابعاد ۵×۵ متر، مورد کاوش قرار گرفت و نیز در دامنه تپه غربی، برای شناسایی لایه‌های فرهنگی تحتانی محوطه اصلی، گمانه‌ای به ابعاد ۱/۵×۱/۵ متر ایجاد گردید. در فصل دوم کاوش، مربع‌های K22, L22, M22، هر کدام به ابعاد ۱۰×۱۰ متر به منظور ادامه پژوهش‌های فصل اول مورد کاوش قرار گرفتند که با تکیه به داده‌های حاصل از دو فصل کاوش می‌توان دو دوره را برای این محوطه پیشنهاد نمود که ذیلاً به شرح آنها می‌پردازیم (نقشه ۱):



نقشه ۱: توپوگرافی و موقعیت جدول مورد کاوش



کار هناری در گمانه پیشرو ۱ از عمق «۳۷۷-» سانتیمتر (از نقطه ثابت) آغاز<sup>۱</sup> و در «۵۴۴-» سانتیمتر به خاک بکر رسید، در این بخش هیچگونه آثار معماری شاخصی مشاهده نشده و به طور کلی ۱۱ لایه فرهنگی که بدون هیچگونه وقفه لایه‌نگاری بر روی هم قرار گرفته، شناسایی شد. این لایه‌ها براساس محتوای داده‌ها در دو مرحله (۲ ب و ۲ ج) طبقه‌بندی گردیدند؛ لایه‌های ۸ الی ۱۱، بیانگر مرحله سوم (۲ ج) و لایه‌های ۱ الی ۷ در ارتباط با مرحله دوم دوره دوم (۲ ب) بودند (طرح ۱ لایه‌نگاری گمانه ۱).

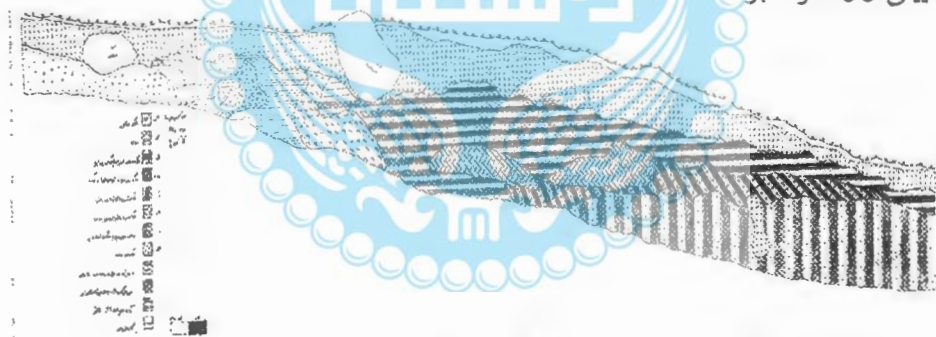


طرح ۱: لایه‌نگاری گمانه ۱

۱- بالغ بر نیم‌متر از بقایای فوقانی در اثر فعالیت‌های کشاورزی، تخریب شده بود ولی این قسمت را می‌توان در جدول L23 شناسایی کرد.

در مربع L23 واقع در دامنه تپه غربی، هشت لایه فرهنگی در دو مرحله (۲الف و ۲ب) شناسایی شد که لایه‌های تحتانی، هم‌اکنون با لایه‌های فوقانی گمانه پی‌شرو بوده و در ارتباط با مرحله دوم دوره دوم (۲ب) بودند (طرح ۲ لایه‌نگاری مربع L23). لایه دوم (طرح ۲) را از مرحله «۲ب» جدا می‌کند و در سفالهای آن نیز تغییراتی دیده می‌شود ولی به لحاظ لایه‌نگاری هیچ وقفه‌ای بین آنها دیده نمی‌شود. در فصل دوم (۱۳۸۴) کاوش در مربع‌های M22, L22, K22 ادامه یافت و معماری «۲الف» شناسایی شد که بلافاصله پس از این مرحله به صخره طبیعی تپه غربی برخورد به وجود آمد ولی در مربع L23 پس از آن بلافاصله مرحله دوم دوره دوم (۲ب) ظاهر می‌شد.

دوره اول، شامل چند قبر کتان سنگی صندوقی به عصر آهن و همزمان با محوطه استل و سایر قبور شهریری مربوط می‌شد (عکس ۱) که بر سطح تپه غربی، طوری قرار گرفته بودند که اضطراب قابل توجهی را در لایه‌های مرحله اول دوره دوم فراهم می‌نمودند. یکی از این قبور، درست بر روی مربع L23 واقع شده و تخریب بسیار زیادی را بر لایه‌های پایینی وارد کرده بود.



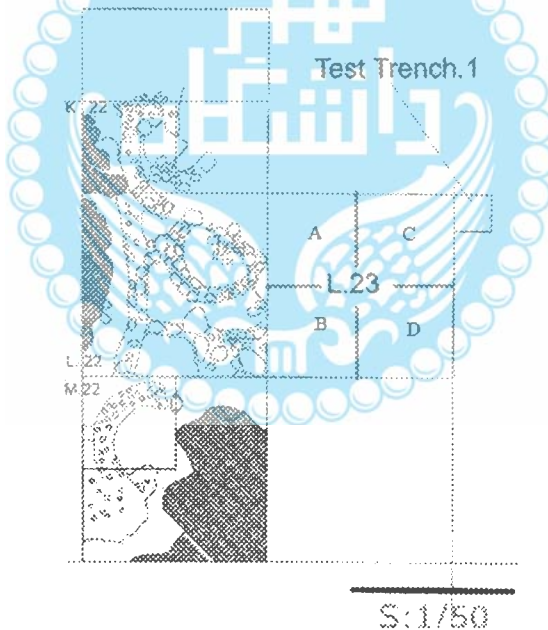
طرح ۲: لایه‌نگاری جدول L23



عکس ۱: قبر صندوقی

## معماری:

آثار معماری مربوط به مرحله «۲الف» در فصل اول کاوش در ترانше B جدول L23 و در فصل دوم کاوش در جدول های K22, L22, M22 به دست آمده که شامل ساختارهایی با پلان ترکیبی دایره ای و راست گوشه بر روی پی های سنگی بودند (نقشه ۲) و با توجه به سفالهای قرمز منقوش و سفالی با لبه کنده (طرح شماره ۱ در لوح ۱ و طرحهای شماره ۱-۳ در جدول ۳) که به همراه این معماری به دست آمد می تواند بیانگر گذر از کالکولیتیک به عصر مفرغ باشد که در صورت اثبات، تحولی اساسی در مورد منشأ معماری فرهنگ کورا - ارس (یانیک) ایجاد خواهد نمود؛ لازم به ذکر است که براساس داده های موجود، مصداق فرهنگ کورا - ارس در این محوطه زیاد دیده نمی شود و صرفاً بر اساس معماری دایره ای شکل و کمتر شدن نقوش روی سفال (نمودار ۲) این نتیجه گیری بیان شده است.



نقشه ۲: پلان معماری مربع های K22, L22, M22

تنها اثر معماری که از مرحله «۲ب» در فصل اول کاوش در ترانشه A، مربع L23 به دست آمد، عبارت از یک سازه چینه ای مدور به قطر ۱۳۵ سانتی متر با دیواره هایی به ضخامت ۱۵ سانتی متر و ارتفاع حدود ۷۰ سانتی متر بود که کف آن با لاشه سنگها و سنگهای

ورقه‌ای فرش شده و با توجه به یافته‌های درون آن به خصوص قطعات ریز ذغال، گچ، گل اخی، دانه غلاتی مانند گندم وجو، استخوان‌های حیوانی قطعاتی از بدنه و کف سفالهای خام و یا احتمالاً کف استقرار با طرح حصیر، می‌توان آن را کوره<sup>۱</sup> و یا اجاق تصور نمود. این سازه، شباهت زیادی با نمونه‌های حاجی‌فیروز (Gerard, 12, fig. 13 and Voigt, 67) و تپهٔ ایپنار در شمال غرب آناتولی دارد.

### سفالهای قوشاتپه:

سفال از مهمترین داده‌های باستان‌شناسی است که در شناخت فرهنگهای بشری علی‌الخصوص در خاور نزدیک، بسیار مؤثر برای باستان‌شناسان کمکی بوده است. در قوشاتپه نیز برای تبیین دوره‌های موجود در محوطه، سفالها را در دودوره باید بررسی نمود:

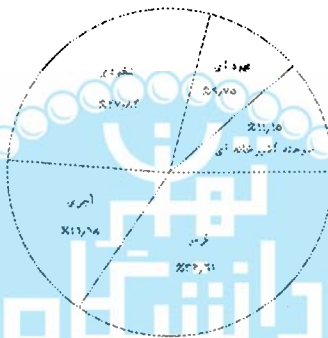
**سفالهای دورهٔ اول:** آثار سفالین این دوره در دو قبری که درست بر روی سطح تپه غربی قرار گرفته بودند، شناسایی شد. ترکیب سفالها خاکستری و آجری است که اکثراً سفالهایی چرخساز با آمیزه‌ای متشکل از شن، خمیری به خوبی ورز داده شده و پختی کامل هستند. جنس سفالها اکثراً متوسط و ظریف بوده و سطح این سفالها صیقلی؛ به ندرت دارای طرح داغدار می‌باشند و به لحاظ زمانی در عصر آهن II قرار می‌گیرند (ابتهاج).

**سفالهای دورهٔ دوم (۲ الف - ج):** به طوریکه در بالا نیز اشاره شد، این دوره به سه مرحله «الف»، «ب» و «ج» تقسیم می‌گردد؛

سفالهای مرحلهٔ اول دوره دوم (۲ الف) در مربع‌های L23, K22, L22, M22 شامل لایه ۲ در لایه‌نگاری مربع L23 (طرح ۲) واقع بر روی تپهٔ غربی می‌باشند، سفالها دست‌ساز که از نظر جنس سفال در گروه‌های خشن، متوسط و ظریف، طبقه‌بندی می‌شوند؛ سفالهای خشن را ظروف سفالی نخودی رنگ با طرح سبدي تشکیل می‌دهند که این نوع سفال در اکثر لایه‌ها از آغاز استقرار تا متروکه شدن محوطه، قابل رؤیت است که در بعضی موارد روی آنها با یک لایه گل دوباره پوشانیده شده و در برخی از نمونه‌های به دست آمده، این لایه فوقانی به راحتی کنده شده و سفال با طرح سبدي، خود را نمایان می‌سازد؛ این گونه سفالها

۱- لازم به ذکر است که به دلیل ناچیز بودن آثار سوختگی دیواره های این سازه و محتویات آن، احتمال انبار بودن آن دور از ذهن نیست.

۱/۹۹ درصد کل سفالهای به دست آمده از این مرحله را به خود اختصاص می‌دهد ولی سفالهای متوسط ظریف را بیشتر کاسه‌ها و خمره‌های آجری رنگ متوسط تشکیل می‌دهند. اکثر این سفالها دارای پختی کافی، خمیری به خوبی ورز داده شده و به لحاظ آمیزه، سفالهایی هستند که آمیزه کانی در اکثریت و به ندرت، آمیزه ترکیبی نیز در میان آنها دیده می‌شود. از لحاظ رنگ پوشش، این سفالها را می‌توان در طیفهای قرمز، آجری، نخودی، قهوه‌ای و سفالهای سوخته آشپزخانه‌ای طبقه‌بندی نمود.



نمودار ۱: درصد فراوانی سفالهای مرحله «الف ۲» براساس رنگ پوشش از مربع L22

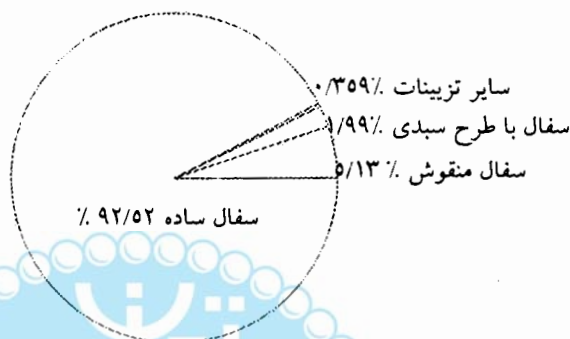
ترکیب سفالهای مرحله «الف ۲» قابل مقایسه با نمونه‌های دوره کالکولیتیک جدید در سایر قسمت‌های شمال غرب ایران است. به طوریکه نمودار فوق نشان می‌دهد درصد رنگ قرمز و آجری در پوشش سفال‌ها بالغ بر ۵۰٪ است؛ چنین ترکیبی در بررسی‌های اخیر بستان‌آباد نیز قابل مشاهده است<sup>۱</sup> ولی همه سفال آنها ساده بوده و کیفیت رنگ پوشش آنها متفاوت از قوشاتپه می‌باشد. در یانیک تپه (Berney, 137) نیز ترکیب سفالی بسیار مشابه با قوشاتپه قابل مشاهده است که به علت در اکثریت بودن پوشش غلیظ قرمز رنگ به همان گروه سفالی شرق دریاچه ارومیه تعلق دارد.

سفالهای این مرحله اکثراً سفالهای ساده و بدون نقش می‌باشند، ولی علاوه بر این سفالهای ساده، سفال منقوش نیز در ترکیب سفالی این مرحله، قابل رؤیت است که نسبت به لایه‌های تحتانی، درصد کمی را شامل می‌گردد (۵/۱۳ در صد از ۳۰۵۷ قطعه سفالهای

۱- بررسی بستان‌آباد در سال ۱۳۸۵ توسط آقای رحیم ولایتی از طرف مؤسسه باستان‌شناسی دانشگاه تهران انجام یافته است.



مکشوفه از جدول L22). چنانچه نمودار ۲ نیز نشان می‌دهد یکی دیگر از مشخصه‌های این دوره از بین رفتن کامل نقوش در برخی از محوطه و یا کاهش ملموس نقش در روی سفال این دوره است. این مسأله در دوره کالکولیتیک جدید یانیک تپه نیز قابل مشاهده است.



نمودار ۲: درصد فراوانی سفالهای ساده و تزیین دار مرحله «۲الف» از مرتب L23

اکثر نقوش این سفالها، هندسی و سیاه بر روی زمینه قرمز است و نقوش هندسی، بیشتر نقوش جانغی، مثلث‌های به هم پیوسته و در یک مورد، نقش حیوانی (بز) (عکس ۵) بر روی این سفالها مشاهده می‌گردد که این سفال در محل نسبتاً مضطرب محوطه به دست آمده و انتساب آن بین این مرحله و مرحله بعد، یعنی مرحله دوم با شک و تردید همراه است؛ چنین تصویری در کالکولیتیک جدید یانیک تپه نیز قابل مشاهده است.

فرم سفالهای این مرحله را بیشتر کاسه‌ها و خمره‌ها تشکیل می‌دهند که خمره بزرگ آجری رنگ با لبه‌کنده مورب (جدول ۳، شماره ۱) مکشوفه از این دوره (هژبری‌نوبری، ۱۳۸۳) مؤید مطلب بوده و تشابه آن با سفالهای «سینونی» و «علی‌کمک‌تپه» (Kiguradze & Sagona, 48-50; fig.3.6) نیز در تعیین گاهنگاری این مرحله، نقش اساسی را ایفا می‌کند.

از آنجایی که در بین مراحل «۲الف» و «۲ب» به لحاظ لایه‌نگاری هیچگونه وقفه زمانی دیده نمی‌شود و نمونه‌های سفالی مرحله «۲الف» نیز تا به حال در سایر قسمت‌های شمال غرب و خصوصاً در حوزه دریاچه ارومیه با معماری دایره‌ای مشاهده نشده، لذا سفال این مرحله با توجه به نمونه‌های مکشوفه در سینونی گرجستان و علی‌کمک‌تپه در جمهوری آذربایجان می‌تواند نشانگر دوره گذر از کالکولیتیک به دوران شکل‌گیری فرهنگ ماوراء قفقاز قدیم باشد.

## سفال مرحله «۲ب»:

این مرحله، اصلی‌ترین قسمت استقرار محوطه قوشاتپه است و با احتساب قسمت مضطرب در گمانه ۱، حدود ۱۹۰ سانتی‌متر و در مربع L23 حدود یک متر ضخامت دارد و هدف اصلی مقاله، شرح مفصل این دوره است.

به طور کلی از ۲۵۴۶ قطعه سفال بررسی شده در طی کاوش فصل اول نتایج ذیل به دست آمده است:

تمام سفالها دست‌ساز بوده و به لحاظ رنگ پوشش بیرونی، آنها را می‌توان به قرمز، نخودی، نخودی کم رنگ، قهوه‌ای مایل به قرمز و به ندرت دارای صیقل طبقه‌بندی نمود. در سفالهای با پوشش قرمز، طیفهای رنگ آجری، آجری مایل به قرمز و آجری مایل به قهوه‌ای و در سفالهای با پوشش نخودی نیز طیف‌های نخودی روشن، نخودی متمایل به کرم و کرم رنگ مشاهده می‌شود. به لحاظ آماری، سفالهای با طیف قرمز و آجری در این مرحله نیز اکثریت را شامل می‌شوند.

به لحاظ تزئینات، قطعات سفالین این مرحله را می‌توان در دو گروه اصلی سفالهای ساده و سفال با تزئین طبقه‌بندی نمود که سفال با تزئین نیز خود به چند دسته تقسیم می‌شود:

- ۱- سفال منقوش ۲- سفال با نقش کنده ۳- سفال با تزئینات حجمی ۴- سفال با طرح سبدي استاندارد ۵- سفال با نقش کنده و منقوش توأماً ۶- سفال با طرح سبدي استاندارد و منقوش توأماً ۷- سفال با نقش فرو رفته

بطور کلی در سفالهای منقوش، نقوش سیاه، اکثریت را تشکیل می‌دهند. در این سفالها بعضاً قسمت بیرونی و بعضی دیگر، هر دو طرف دارای تزئین هستند (نک: جدول ۳) که این مساله در مورد ظروف با دهانه باز بیشتر صدق می‌کند.

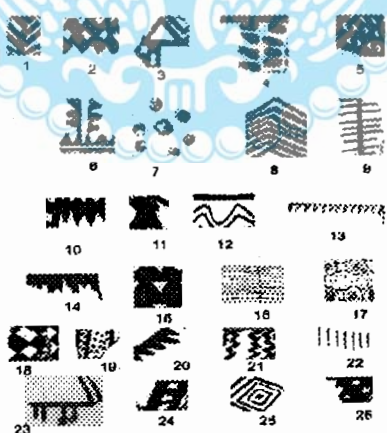
رنگ نقوش را می‌توان در طیف‌های ذیل طبقه‌بندی نمود:

- ۱- سیاه روی نخودی ۲- سیاه روی قرمز ۳- قهوه‌ای روی نخودی ۴- قهوه‌ای روی قرمز ۵- قرمز روی نخودی (۱ قطعه) که این رنگ قابل مقایسه با سفالهای منقوش با رنگ قرمز روی نخودی اهرنجان تپه هستند (Talai) برخلاف قوشاتپه اکثر رنگ نقوش ظروف حاجی فیروز، قرمز روی پوشش گلی غلیظ است.

به جزء یک مورد نقش حیوانی در مرحله «۲الف» (عکس ۵)، تمامی نقوش بر روی سفالهای قوشاتپه، هندسی بوده و تا به حال، نقش گیاهی و انسانی در میان آنها دیده نشده است.

فهرست طرحهای منقوش و تزئینات روی سفال قوشاتپه عبارتست از:<sup>۱</sup>

طرح جناغی (تصویر ۸/۱)، مثلث‌های آویزان در زیر لبه (تصویر ۱۰/۱)، لوزی‌های به هم پیوسته (تصویر ۱۸/۱)، لوزی‌های تو در تو (تصویر ۲۵/۱)، دالبرهای آویزان (تصویر ۲۰/۱)، خطوط تیغه‌ای (تصویر ۹/۱)، خطوط متقاطع (تصویر ۵/۱)، نقوش جناغی همراه با نقش شطرنجی (تصویر ۳/۱)، درختی (تصویر ۱/۱)، پانل‌های دارای خطوط افقی نردبانی (تصویر ۲۴/۱)، سفال با طرح سبدي استاندارد (تصویر ۱۶/۱)، شطرنجی (تصویر ۱۸/۱)، طرح سبدي استاندارد و منقوش (تصویر ۱۶)، نقش سیاه با لوزی‌های توخالی در داخل آن (تصویر ۲۶/۱)، مثلث‌های آویزان در زیر لبه همراه با نقش جناغی (تصویر ۱۸)، جناغی به هم پیوسته (تصویر ۸/۱)، ردیف خطوط موج (تصویر ۲۱/۱)، ردیف مثلث‌های توپر به هم پیوسته (تصویر ۱۵/۱)، نقوش کنده (تصویر ۲۲/۱)، نقش برجسته یا حجمی (تصویر ۱۷/۱)، نقش سبدي و شانه‌ای توأماً (تصویر ۲۱)، طنابی (تصویر ۱۷/۱)، خطوط موج افقی بر روی هم (تصویر ۱۲/۱)، خطوط موج عمودی (تصویر ۲۱/۱)، پانل‌های نقطه‌دار (تصویر ۱۹/۱)، دالبرهای آویزان در دو ردیف (تصویر ۲۳)، اره‌ای و طرح سبدي توأماً (تصویر ۲۳)، دالبری و نقطه‌ای توأماً (تصویر ۲۴)، سفال ساده با لبه کنده مورب (تصویر ۱۳/۱)، سفال با لبه نسبتاً برگشته (تصویر ۲۶)، نقوش لکه‌ای و دایره‌ای شکل (تصویر ۷/۱)، نقش بز (تصویر ۲۳/۱).



تصویر ۱: فهرست نقوش سفالهای قوشاتپه

۱- این توصیف شامل ظروف مرحله «ج۲» نیز می‌شود.



مشابه تصویر ۱ شماره ۲۵ در ظروف دالما نیز دیده می‌شود (Hamlin, fig. 10.A, علی‌یاری و طلایی، ص ۷۲، شماره ۸۰۹) و شماره‌های ۴ و ۷ در تصویر ۱ مشابه با نمونه‌های تپه اهرنجان (علی‌یاری و طلایی، ص ۷۱ شماره‌های ۷۰۶ و ۷۰۸) می‌باشد (نک: جدول ۳).

سفال با طرح سبدي استاندارد از رایج‌ترین سفال قوшатپه به شمار می‌آید که از روی خاک بکر تا متروک شدن محوطه ادامه می‌کند. این سفال در مرحله «ج» از جنس خشن، با آمیزه کاه و با طرح‌های بسیار نامنظم بوده که همین وضعیت در مرحله «ب» نیز به طور موردی مشاهده می‌گردد ولی در مرحله «الف» طرح‌های سبدي با شکل منظم‌تر با آمیزه کانی دیده می‌شود. اکثر سفالهای دارای طرح سبدي به لحاظ جنس، خشن‌تر از بقیه گونه‌های سفالی هستند.

به لحاظ تزئینات، سفالهای طرح سبدي استاندارد را می‌توان، در سه گروه طبقه‌بندی نمود:

- ۱- سفالهایی با طرح سبدي که خطوط روی آن بسیار نامنظم و بدون شکل خاصی است که این گونه سفال در لایه‌های ۸ الی ۱۱ گمانه ۱، یعنی مرحله «ج» بیشتر است.
- ۲- قطعه سفالهایی با طرح سبدي که خطوط روی آنها منظم‌تر است که این گونه سفال را در لایه‌های ۱ الی ۷، گمانه ۱ و لایه‌های ۳ الی ۸ مرحله «ب» در مرتع‌های L23 (نک: طرح ۱) و لایه دوم مرحله اول در مرتع‌های L23, L22, M22, K22 می‌توان مشاهده نمود.
- ۳- سفالهای با طرح سبدي دارای نقش در داخل ظروف، بیشتر مختص مرحله «ج» می‌باشد (لازم به ذکر است که به دلیل قالبی بودن طرح سبدي فقط مربوط به بیرون ظروف است).

جنس سفالهای مرحله «ب» و «ج» قوшатپه به سه دسته خشن، متوسط و ظریف تقسیم می‌شوند؛

سفالهای خشن: سفالهایی با ضخامتی بین ۲-۳ سانتیمتر که در لایه‌های تحتانی با پختی ناکافی و آمیزه‌ای متشکل از کاه می‌باشند که سفال با طرح سبدي استاندارد از جمله این گونه سفالهاست.

سفالهای متوسط: سفالهایی هستند با ضخامتی کمتر از ۲ سانتیمتر که اکثریت سفالهای محوطه از پائین‌ترین لایه تا زمان متروکه شدن آن را شامل می‌شوند.

سفالهای ظریف: این گونه سفال با ضخامتی کمتر از ۶ میلیمتر، بسیار اندک در لایه‌های

پائین‌تر مشاهده شده، ولی در لایه‌های فوقانی به خصوص در دوره کالکولیتیک نسبتاً زیاد است. پخت این سفالها کافی بوده و خمیره آنها کاملاً ورز داده شده و آمیزه آنها متشکل از شن می باشد. به لحاظ آماری، سفالهای قرمز نسبت به بقیه سفالها بیشترین تعداد سفال نوع ظریف را دارا هستند.

به لحاظ آمیزه می توان سفالهای محوطه قوشاتپه را در سه گروه طبقه بندی نمود:

۱- گیاهی که در سفالهای لایه های تحتانی بیشتر مشاهده شده است؛

۲- ترکیبی (شن و کاه) که در سفالهای لایه های مرحله «۲ب» بیشتر است؛

۳- شن (کانی) که فقط در سفالهای لایه های مرحله «۲الف» دیده می شود.

از نظر پخت نسبت به زمان مورد بحث، سفالها در وضعیت خوبی قرار دارند ولی سفال با پخت ناکافی نیز در میان آنها مشاهده می گردد و نیز سفالهایی با آمیزه کاه سبک و پوکی که مغز سفال، دارای سوختگی است. اکثر سفالها دارای پوشش گلی غلیظ بوده ولی بطور موردی، سفال با پوشش گلی رقیق نیز در میان آنها دیده می شود.

### مرحله «۲ج»:

از آنجایی که مرحله مذکور فقط در گمانه ۱ شناسایی شده و بخش اعظم مرحله «۲ب» در این گمانه، قابل شناسایی است لذا مشخصات سفالی این گمانه در ذیل آورده می شود:

از ۲۴۱ سفال برگزیده شده از ۱۱ لایه فرهنگی (مرحله «۲ب» و «۲ج») قوشاتپه نتایج ذیل را می توان استخراج نمود:

همه سفالها دست ساز و به لحاظ آمیزه در لایه های ۸ الی ۱۱ (دوره سوم) اکثراً گیاهی و در لایه های ۱ الی ۷، آمیزه سفالها اکثراً ترکیبی (کاه و شن) و به ندرت فقط شن می باشد. به لحاظ پوشش، لعاب گلی نسبتاً غلیظی در اکثر آنها دیده می شود و به لحاظ رنگ پوشش بیرونی، آجری ۴۴٪، قرمز ۲۴٪، قهوه ای ۱۵٪ و نخودی ۱۵٪ می باشد و به لحاظ رنگ پوشش درونی، آجری ۴۹٪، قرمز ۲۹٪، قرمز تیره ۴٪، قهوه ای ۱۵٪ و نخودی ۴٪ است.

به طوری که گفته شد، مرحله «۲ج» فقط در انتهای گمانه ۱ با ابعاد ۱/۵ در ۱/۵ متر شناخته شده و در حال حاضر امکان تفکیک آن از مرحله «۲ب» وجود ندارد لذا فقط دلایل ذیل را برای تفکیک آن می توان ذکر نمود:

آمیخته سفالهای موجود این مرحله، گیاهی، جنس آنها پوک‌تر و سفال با پوشش نخودی بیشتر از مراحل فوقانی است. مشخصات کامل سفالهای قوшатپه در جدول ۳ در آخر مقاله ارائه گردیده است.

### سایر مصنوعات قوшатپه:

ابزارهای سنگی زیادی از تحتانی‌ترین لایه تا پایان دوره دوم در قوшатپه به دست آمده که به لحاظ جنس سنگ در دو گروه اصلی ابسیدین و سایر انواع سنگ‌های آذرین (چخماق و چرت...) می‌توانند طبقه بندی شوند.

پراکندگی ابزارهای سنگی در مراحل مختلف دوره دوم، متفاوت است به طوری که ابزارهای سنگی به خصوص ابسیدین در مرحله «۲ الف» به حداقل می‌رسد ولی در مراحل «۲ ب» و «۲ ج» بالغ بر ۲۱۶۰ قطعه مصنوعات سنگی به دست آمده که شامل ضایعات و ابزارها می‌باشند، از این میان، ۱۰۸۱ قطعه مربوط به ابزارهای ابسیدینی بوده که اکثریت این ابزارها را میکرولیت‌ها تشکیل می‌دهند و تیغه‌ها و چاقوها در رتبه دوم قرار دارند که اکثراً دارای روتوش بوده و سنگ مادر ابسیدین به دست نیامده است. ابعاد کوچک ابزارها و نبود سنگ مادر ابسیدین در تپه دالما نیز وضعیتی مشابهی دارد (Hamlin, 116).

علاوه بر این ابزارها، بزک سابه‌ای سنگی و اشیای شمارشی سنگی و مهره‌هایی از سنگهای رسوبی، سلیسی و مرمر نیز در میان یافته‌ها قابل رویت است.

در میان اشیای مکشوفه از محوطه، ابزارهای استخوانی مانند درفش‌ها نیز مشاهده می‌شوند. از این گونه درفش‌ها در محوطه‌های حاجی‌فیروز (Voight, Pl.29) و تپه زاغه (فاضلی، ص ۲۰، تصویر ۸) و تپه دالما (Hamlin, PL.Ia,b) و سیلک دوره اول و دوم (گیرشمن، لوح ۵۴) نیز مشاهده شده است. ولی اینگونه اشیاء به دلیل دوام طولانی، ارزش گاهنگاری کمتری دارند.

### نتیجه‌گیری و گاهنگاری:

به طور کلی با توجه به سفال‌ها و سایر داده‌های موجود، سفالهای منقوش به خصوص سفال با طرح جناغی، شباهت نزدیکی با نمونه‌های حاجی‌فیروز (A-D) و یانیک‌تپه در نوسنگی جدید (Voigt and Burney و نیز نک: جدول شماره ۳) را ارائه می‌دهد ولی بخش

اعظم سفالهای مرحله «۲ب»، با نمونه‌های دالما (Hamlin) شباهت نزدیکی را نشان می‌دهد که سفال با تزئینات حجمی (تصویر ۲۹ و ۳۶ از جدول شماره ۳) موجود در مرحله اول و دوم این مسأله را تقویت می‌نماید. از طرف دیگر، سفالهای حاجی فیروز به لحاظ آمیزه با مرحله «۲ج» شباهت دارد ولی هم به لحاظ رنگ نقوش و هم نوع پوشش، بسیار متفاوت است که در این موارد با دالما شباهت، بیشتر است. سفالهای مرحله اول با توجه به گونه‌های سفالی و شرایط حاکم بر لایه‌های آن، در اواخر کالکولیتیک جدید قرار می‌گیرد (Kiguradze & Sagona) و نیز نک: جدول شماره ۳) و نقوش حیوانی نیز به سفال‌های این مرحله اضافه می‌شود.

معماری دایره‌ای شکل موجود در «۲ الف»، در کولتپه ۱ نخجوان مشاهده شده (Bakhshaliev, 95) و ذرات میکا همراه با آمیزه کانی و یا ترکیبی و بعضاً اسیسیدین خرد شده موجود در بافت سفالهای این مرحله که در منطقه قفقاز مانند سیونی و علی‌کمک نیز به دست آمده (Kiguradze & Sagona, 4)، بیانگر گذر از عصر کالکولیتیک به عصر مفرغ در شمال غرب ایران می‌تواند باشد. بررسی سفال‌های غار هاتو و کمر بند نشان می‌دهند که گونه سفالی قوشاتپه، شباهت قابل توجهی به سفال‌های نوع پوک باخمیره نرم با نقوش زایل‌شونده روی زمینه قهوه‌ای شکلاتی (ویت و دایسون، ص ۱۵۸-۱۵۷) ندارد ولی شباهت‌های قابل قبولی بین مرحله «۲ب» و «ج» قوشاتپه با دوره‌های سیلک I و II (گیرشمن) و فرهنگ جیتون و چشمه‌علی در محوطه‌های سنگ چخماق (Masuda) و تورنگ‌تپه (Deshayes) و لایه‌های فوقانی هاتو در ترانشه «ب» (Coon, 41&16) و تپه ده‌خیر (رضوانی، ۹) وجود دارد. هرچند به لحاظ جنس سفال، سفالهای قوشاتپه قابل مقایسه با چشمه‌علی نیستند ولی چند قطعه سفال در مرحله «۲ب» بسیار مشابه با فرهنگ چشمه‌علی به لحاظ رنگ پوشش، آمیزه، جنس و نقش که با سایر سفالهای بومی متفاوت بود، به دست آمده است (نک: شماره‌های ۷ و ۱۶ در جدول ۳). این مسأله، زمانی قابل تأمل است که ظهور این سفال در قوشاتپه همراه با افزایش سایر گونه‌های سفال قرمز رنگ باشد و با توجه به تغییرات گاهنگاری اخیر در تپه زاغه (فاضلی، صص ۱۴-۱۱) این ارتباط به لحاظ زمانی نیز معقول‌تر می‌نماید. سفال‌های مراحل «۲ب» و «ج» به لحاظ رنگ پوشش و نقوش هندسی و فرم با لایه‌های تحتانی سنگ چخماق و محوطه‌های هم‌زمان آن، شباهت‌های دوری را نشان می‌دهد. در کل می‌توان چنین بیان کرد که قوشاتپه در اواخر دوره نوسنگی و دوره کالکولیتیک

دارای ارتباطات فرهنگی با محوطه‌هایی مانند سیلک، تپه زاغه، سنگ چخماق، تورنگ تپه و یاریم تپه بوده است. با وجود این، تفاوت‌های ذیل را می‌توان در مورد نحوه ورود به دوره نوسنگی در مناطق فوق بیان نمود:

فرهنگ‌های قبل از نوسنگی باسفال در شمال غرب ایران ناشناخته است، به طوری که تاکنون دوره‌های پارینه سنگی جدید، فراپارینه سنگی و نوسنگی قبل از سفال در این منطقه گزارش نشده است و ویت نیز اولین کشاورزان تپه حاجی‌فیروز را مهاجرانی از منطقه زاگرس می‌داند (Voigt). در حالی که توالی زمانی و لایه‌نگاری در محوطه‌هایی مثل هاتو و کمربند بیانگر استمرار از فرا پارینه سنگی به نوسنگی باسفال است که همین مسأله، بومی بودن دوره نوسنگی در شمال و شمال شرق ایران را بیشتر تأیید می‌کند.

لذا با توجه به مطالب فوق، شباهت‌های آورده شده در جدول شماره ۳ و معماری دایره‌ای مرحله «الف» دوره ۲ و سفالهای موجود در آن می‌توان چنین نتیجه گرفت که محوطه قوشاتپه از اواخر نوسنگی جدید (اواخر فرهنگ حاجی‌فیروز) تا آغاز عصر مفرغ، مورد سکونت قرار گرفته و همانند سایر دوره‌های پیش از تاریخی شرق «شمال غرب» ایران دارای ارتباطات فرهنگی بسیار کمی با مناطق دیگر بوده است که همین مسأله، شناخت تغییرات فرهنگی در طول مراحل زمانی آن را با مشکلاتی مواجه می‌کند و از آنجایی که این محوطه، اولین کاوش علمی دوره‌های نوسنگی و کالکولیتیک در شرق شمال غرب ایران محسوب می‌گردد، لذا امیدواریم با انتشار دقیق داده‌های آن بتوانیم به عنوان اولین قدم، محققین و پژوهشگران امور فرهنگی را در شناسایی ارتباطات فرهنگی این دوران یاری نماییم.



ردیف	رنگ پوشش	رنگ خمیره	شهر	جنس سفال	پخت	ساخت	نوع تزئین	رنگ تزئین		مکان	عصر	مرجع و موارد قابل مقایسه
								درونی	بیرونی			
۱	آجری	آجری	شن	متوسط	کافی	دست ساز	کنده	-	-	L23	۲۱۱۳-۲۳۷ مرحله ۲الف	Kiguradze & Sagona, FIG 3.8: 1-4 Chataigner, PL 34:8
۲	قرمز	قرمز	شن	متوسط	کافی	دست ساز	ساده	-	-	L23	۲۴۸-۳۲۸ مرحله ۲الف	سطحی؛ مرحله ۲الف
۳	آجری	آجری	شن	ظریف	کافی	دست ساز	ساده	-	-	L23	۲۴۸-۳۲۸ مرحله ۲الف	Burton Brown, figs.11:1241
۴	نخودی	آجری	شن و کاه	متوسط	کافی	دست ساز	سیاه	-	-	L23	۲۴۷-۳۲۸ مرحله ۲اب	گیرشمن، لوح ۷۶ : CS
۵	آجری	آجری	شن و کاه	زیخت	ناکافی	دست ساز	خطی	قهوهای	-	L23	۲۵۱-۳۲۸ مرحله ۲اب	رضوانی، ش ۱۰: ۴۵؛ ۴۵: ۱ Hamlin FIG 4.E
۶	آجری	آجری	شن و کاه	متوسط	کافی	دست ساز	چغافی	قهوهای	قهوهای	L23	۲۵۱-۳۲۸ مرحله ۲اب	گیرشمن لوح ۴ : ۴ باری و طلائع، جدول ۲۳: ۱ ۳۰: ۲، ۲۳: ۱
۷	قرمز	آجری	شن	ظریف	کافی	دست ساز	چغافی و موج	قهوهای	قهوهای	L23	۲۹۱-۴۰۰ مرحله ۲اب	رضوانی، ش ۶ : ۶ و ش ۵ : ۵ اسفندیاری، طرح ۱۴ لوح ۳۱ گیرشمن، D:3: ۴۱ Voigt fig. 97D Deshayes PL IIa
۸	آجری	آجری	ترکیبی	ظریف	کافی	دست ساز	چغافی و موج	قهوهای	قهوهای	L23	۳۱۰-۳۳۰ مرحله ۲الف	کلیار، لوح ۲: ۱۰ Schachner ۲: ۱۰ ۴: ۱۸: ۵؛ بوزفرج، ش ۱-۲؛ علیزاده و آذر نوش، ش ۱: ۵

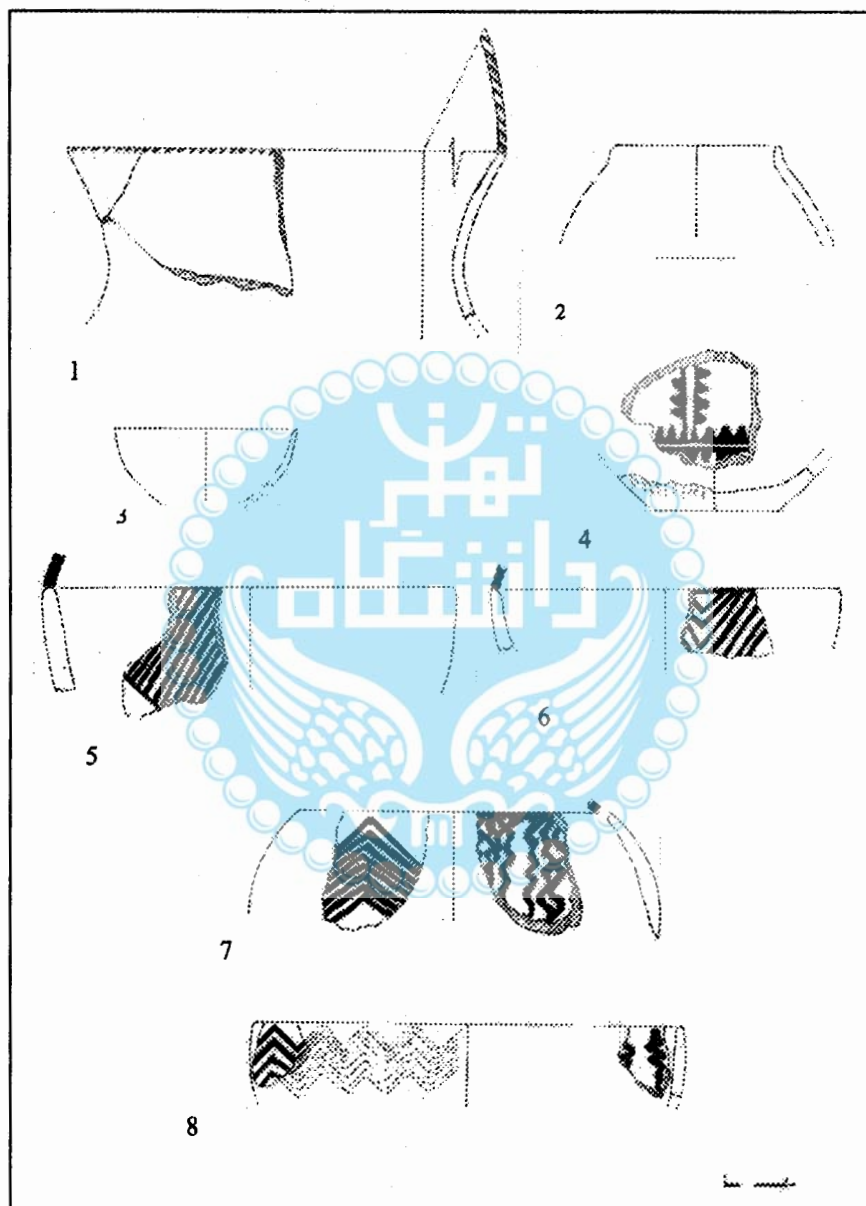
جدول ۱-۳: مشخصات سفال قوشاتپه



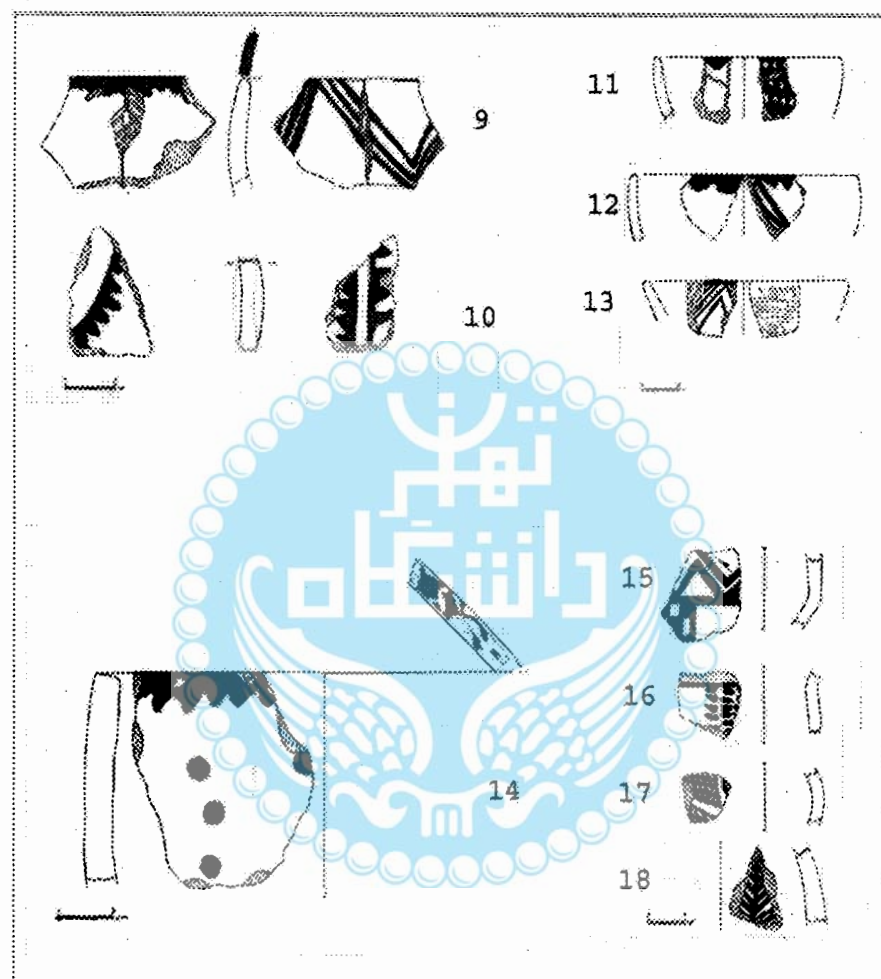




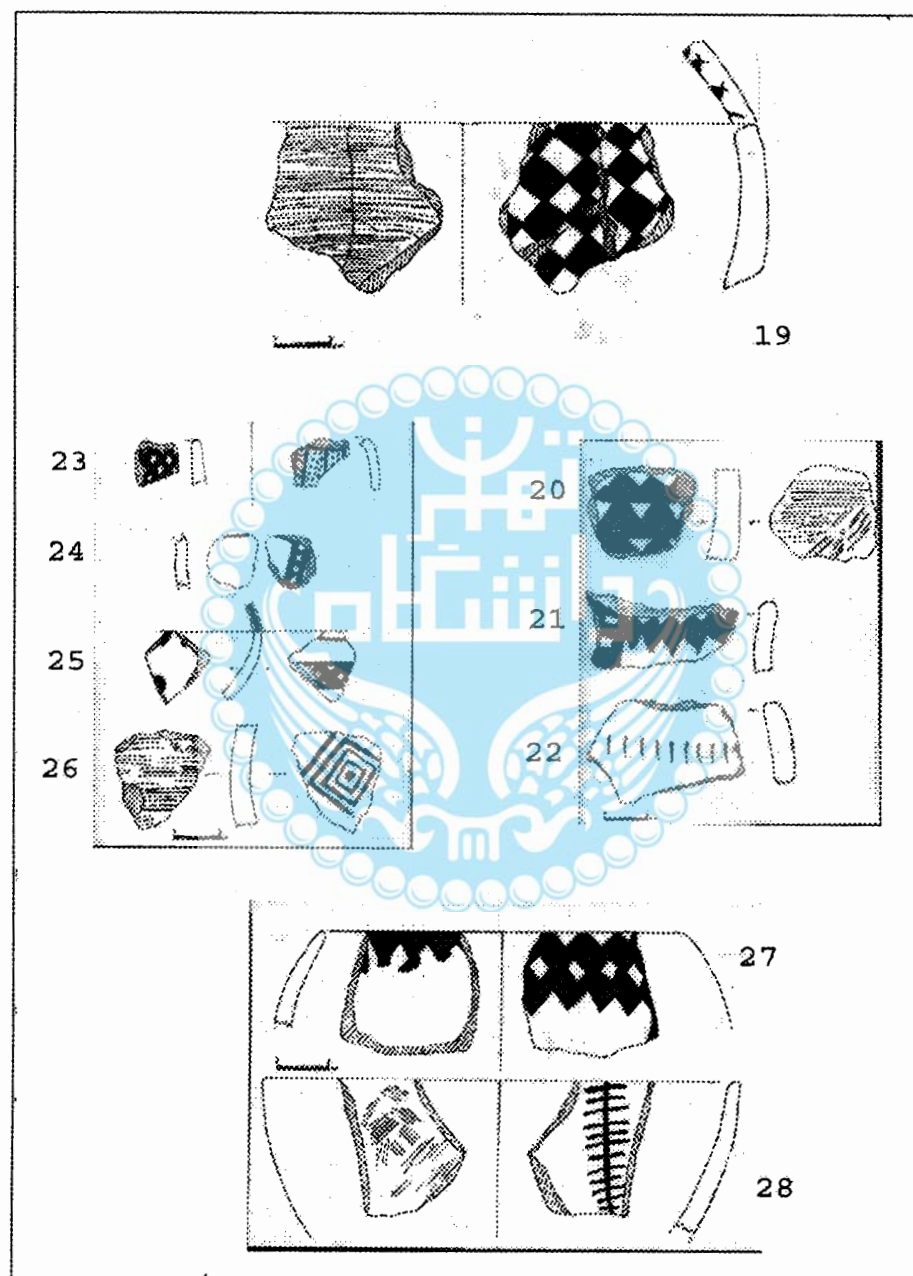
مرجع و موارد قابل مقایسه	صفحه	مکان	رنگ تزئین		نوع تزئین	ساخت	پخت	جنس سفال	نمبر	رنگ خمیره	رنگ پوشش	ردیف
			دروزی	بیرونی								
شریف وافیان: ش ۵ ردیف اول Smith robinson FIG 3.6.6	مرحله ۲۸۰-۳۱۰ آب،	L23	-	-	طلایی	دست ساز	کافی	متوسط	شن	آجری	آجری	۲۹
	مرحله ۲۸۰-۳۲۸ آب،	L23	سیاه	-	زنگنه ای	دست ساز	کافی	متوسط	شن	آجری	آجری	۳۰
گیرشمن: ۱:۱:۷ V : C : ۱۱	مرحله ۳۱۰-۳۲۰ ۲۰ الف،	L23	سیاه	-	ردیف خطوط موج	دست ساز	کافی	متوسط	شن	آجری	آجری	۳۱
	مرحله ۳۲۸-۳۸۰ ۲۰ ب،	L23	-	سیاه	لکه ای	دست ساز	کافی	متوسط	شن	آجری	آجری	۳۲
گیرشمن: ۱۴:۱۴:۹D و ۹D	مرحله ۳۵۱-۳۵۸ آب،	L23	-	قهوه ای	سبزی و شاه ای	دست ساز	کافی	متوسط	شن	آجری	آجری	۳۵
Kiguradze & Sagona FIG 3.14.4	مرحله ۴۰۰-۴۱۲ آب،	L23	-	سیاه	نوارهای برجسته	دست ساز	ناکافی	ضخیم	شن	قرمز	بلون	۳۳
Kiguradze & Sagona FIG 3.8.7	مرحله ۳۱۰-۳۲۰ آب،	L23	-	سیاه	سبزی و شاه ای	دست ساز	کافی	متوسط	شن	آجری	آجری	۳۷
ملک شهبرازی: ش ۱۳:۸ Maude FIG 4. Hamilton, FIG 4.3	مرحله ۳۲۰-۳۶۰ آب،	L23	قهوه ای	تیره	دالبرهای لويزان در ردیف	دست ساز	کافی	ظریف	شن	آجری	آجری	۳۸
	مرحله ۳۲۸-۳۸۰ آب،	L23	سیاه	سیاه	پاتل های نقطه دار	دست ساز	کافی	ظریف	شن	قرمز	قرمز	۳۹



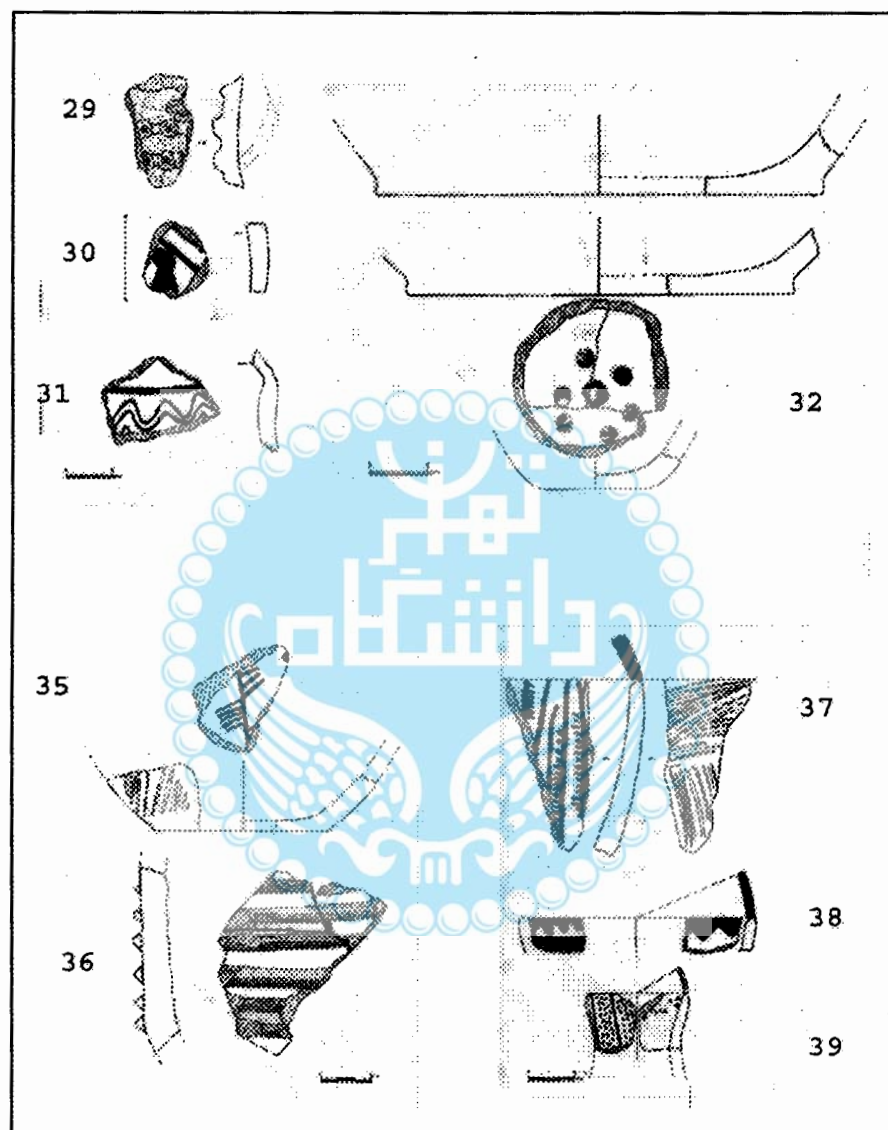
جدول ۲: طرح سفالهای قوشاتپه



ادامه جدول ۲: طرحهای سفال قوشا تپه



ادامه جدول ۲: طرح سفالهای قوشاتپه



ادامه جدول ۲: طرح سفالهای قوشاتپه

## منابع:

۱. ابتهاج، ویدا، «بررسی ساختار معماری قبور کلان سنگی عصر آهن ایران، مطالعه موردی محوطه باستانی شهریری در استان اردبیل»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۲ ه.ش.
۲. پورفرج، اکبر، «نگاهی به فرهنگهای پیش از تاریخ شمال غرب ایران از آغاز تا پایان عصر آهن III، باستان شناسی و هنر، دوره ۲، شماره ۴، ۱۳۸۱ ه.ش.
۳. کابلی، میرعابدین، بررسی های باستان شناسی قمروود، سازمان میراث فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸ ه.ش.
۴. رضوانی، حسن، «الگوی استقرار و فرهنگ های پیش از تاریخ در استان سمنان»، باستان شناسی و هنر ایران، گردآورنده عباس عزیزاده و همکاران، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۸ ه.ش.
۵. شریف، م. و ثاپار، ب.ک، «استقرارهای تولیدکنندگان غذا در پاکستان و شمال هند»، تاریخ تمدنهای آسیای مرکزی، ترجمه دکتر ملک شه میرزادی، بخش اول از جلد اول، وزارت خارجه، تهران، ۱۳۷۴ ه.ش.
۶. فاضلی نشلی، حسن، «گزارش مقدماتی گمانه زنی و لایه نگاری تپه زاغه سال ۱۳۸۰»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۵۶، ش ۲-۱۷۳.
۷. علی محمد اسفندیاری، آذرمیدخت، جایگاه فرهنگ چشمه علی در فلات مرکزی ایران، سازمان میراث فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸ ه.ش.
۸. عزیزاده، کریم و آذرنوش، مسعود، «بررسی روشمند تپه باروج؛ روابط فرهنگی دوسوی ارس»، مجله باستان شناسی و تاریخ، شماره ۳۴، ۱۳۸۲ ه.ش.
۹. علی یاری، احمد و طلائی، حسن، «تحلیل ساختاری نقوش سفالی نوسنگی شمال غرب ایران»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۵۶، شماره ۲-۱۷۳.
۱۰. گیرشمن، رومن، «سیلک کاشان»، ترجمه اصغر کریمی، جلد اول، سازمان میراث فرهنگی، تهران، ۱۳۷۹ ه.ش.
۱۱. ملک شه میرزادی صادق، «گاهنگاری پیش از تاریخ فلات مرکزی ایران؛ دوران نوسنگی تا آغاز شهرنشینی»، مجله باستان شناسی و تاریخ، شماره ۱۸، ۱۳۷۴ ه.ش.
۱۲. ویت، مری و دایسون، روبرت، «گاهنگاری ایران از حدود هشت هزار تا دوهزار پیش از میلاد»، مترجمین: اکبر پورفرج و احمد چایچی، نسل باران، تهران، ۱۳۸۲ ه.ش.
۱۳. هزبری نوبری، علیرضا، «اولین گزارش مقدماتی حفاریهای محوطه باستانی شهریری اردبیل»، مرکز اسناد سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۲ ه.ش.



- 15- Burney, Charles ,1964, «Excavation at Yanik Tepe, Azerbaijan, 1962 Thir Preliminary report», *Iraq*, Vo.1, 26 PP.54-6.
- 16- BurtonBrown,1951,Excavation in Azarbaijan,1948.london.
- 17- Chataigner, C.,1995. *La Transcaucasie au Neolithique et au Chalcolithique*, BAR International Series 624, Oxford .
- 18- Coon, Carleton S.,1952, «Excavation in Hotu Cave, Iran 1951; A Preliminary Report» *American Philosophical Society ; proceedings* 96:231-49
- Deshayes, J.,1967,«Ceramiques peintes de Tureng tepe», *Iran*, Vol.5,PP. 123- 31.
- 19-Gerard, F. 1997,« Un Village Anatolien au Neolithique: Le secteur Sud- oust D'Iltipinar», *Anatolia Antique*, Vol.5, PP.1-18.
- Hamlin , Carol, 1975,«Dalma Tepe», *Iran*, Vol. 13:111-27.
- 20-Ingeraham , M.L ., Summers ,G. , 1979, « Stelae and Settlement in the Meshkin Shahr plain , Northeastern Azerbaijan , Iran» *A.M.I.* , Bd .12 , pp.67-112 .
- 21-Kiguradze, T. & Sagona ,A, 2003 ; «On The Origins of the Kura- Araxes cultural complex»; *In Archaeology in the Borderlands ( Ed) Smith , A. & Rubinson ,K* , Los angeles , pp: 38-94
- 22-Masuda,s1972,«Excavation at Tape Sang-e čagmaq», *proceedings of the 1st Annual Symposium of Archaeological Research in Iran,1972*.Tehran: Ministry of culture and Art.
- 23-Masuda,s1974, «Excavation at Tape Sang-e čagmaq»,*proceedings of the IInd Annual Symposium of Archaeological Research in Iran, 1973*. Tehran:Iranian Center for Archaeological research.
- 24-Schachner,A,2001,«Azerbaijan: Eine terra incognita der Vorderasiatischen Archaologie», *Mitteilungen Der deutschen Orient- Gesellschaft Zu Berlin*,pp 251-332.
- 25-Tallai, H., 1983, «Pottery evidence from Ahrenjan tepe», *A.M.I.*,Bd1
- 26- Voigt, Marry, M, 1983, *Hajji FiruzTepe,Iran: The Neolithic Settlement*, University of Pennsylvania.



# «تحلیل ساختار و الگوهای طراحی نقوش حیوانی سفالهای

## چشمه علی و سیلک III در شمال مرکزی ایران»

حسن طلایی

دانشیار گروه باستان شناسی دانشگاه تهران

احمد علی یاری

کارشناس پیش از تاریخ مؤسسه باستان شناسی

از ص ۲۷ تا ۴۶

### چکیده:

صورت بندی ادوار فرهنگی پیش از تاریخ شمال مرکزی ایران به عنوان منطقه محوری در پیکره فلات بزرگ ایران در حد کمال، تبیین نگردیده است. مهم ترین اطلاعات باستان شناختی که در صورت بندی های انجام شده استفاده شده، مجموعه سفالهای رایج در جوامع پیش از تاریخ این منطقه است. براساس زمینه های لایه نگاری، گاهنگاری و دیگر یافته های باستان شناختی محوطه های باستانی که در منطقه مورد کاوش قرار گرفته اند، به روشنی می توان از دو فرهنگ متفاوت که در دوران پیش از تاریخ به ظهور رسیده اند، نام برد؛ فرهنگ چشمه علی و سیلک III. یکی از وجوه مشترک فرهنگ های یاد شده، افزایش و تنوع بی سابقه نقوش در ظروف سفالین رایج آنها است. به نظر می رسد الگوهای نقشی به مرور زمان شکل گرفته اند. در این پژوهش به ثبت و تحلیل متغیرهای ساختار و طرح توجه ویژه خواهد شد. تا از این راه بتوان به روابط متقابل بین دو فرهنگ پی برد. باید توجه داشت در شیوه های سنتی، تفاوت بین مجموعه های سفالی بر اساس توصیف، مورد ارزیابی قرار گرفته اند.

واژه های کلیدی: نقوش سفال، فرهنگ چشمه علی، فرهنگ سیلک III، روابط متقابل،

ثبت متغیرها، ساختار، شمال مرکزی ایران.

## مقدمه:

سفال یکی از عمده‌ترین شواهد باستان‌شناسی است که در تحلیل تغییرات فرهنگی در دوران‌های پیش از تاریخ، کاربرد فراوان دارد. سفال، متنوع‌ترین، فراوان‌ترین و ارزان‌ترین کالای ساخته شده‌ای بوده که مردمان ساکن در فلات ایران از دوران نوسنگی به بعد مورد استفاده قرار داده‌اند. در واقع، ساخت و پرداخت سفال، قدیمی‌ترین صنعت در فلات ایران به‌شمار می‌آید. به همین دلیل در ادبیات باستان‌شناسی ایران کتاب‌ها و مقالات بسیار زیادی به مطالعه سفال‌های پیش از تاریخ اختصاص داده شده است. در این راستا سفال از جهات مختلف مورد مطالعه قرار گرفته است. یکی از موارد مهم مطالعه سفال، مطالعه نقوش ایجاد شده در بدنه ظروف سفالین است. به نظر می‌رسد در طول چند هزار سال، بدنه ظروف سفالین، تنها محل نقش اندازی و طراحی نقوش برای مردمان پیش از تاریخ بوده است. از این طریق می‌توانستند ذهنیات خود را به صورت تصویری به ظهور رسانده و عینیت بخشند. به این تعبیر، نقوش سفال‌های پیش از تاریخ، بازنمای تصویری ذهن مردمان پیش از تاریخ است. از این نظر، نقاشی روی سفال‌های پیش از تاریخ به مثابه قدیمی‌ترین هنر نیز می‌تواند مورد توجه و تعمق قرار گیرد.

در باستان‌شناسی ایران، استناد به نقوش و دیگر ویژگی‌های مجموعه‌های سفالی که به وفور از حفاری‌های باستان‌شناسی کشف شده‌اند، عمومیت بیشتری داشته است. به طوری که به نظر اغلب پژوهشگران، فلات ایران، خواستگاه اصلی پیدایش سفال در منطقه آسیای غربی به‌شمار می‌آید. افزون بر این، ابداع چرخ سفالگری که در توسعه و گسترش فنون سفالگری، یک نوآوری مسلم به‌شمار می‌آید، به فلات ایران نسبت داده شده است (Porada). گرچه استفاده از نقوش در تزئین ظروف سفالین پیش از تاریخ در مناطق دیگر آسیای غربی از جمله بین‌النهرین و آناتولی نیز رایج بوده است. اما ساختار و ترجیح نقوش سفال‌های پیش از تاریخ ایران، متفاوت و متمایز از دیگر مناطق می‌باشد. اگر ترجیح و ساختار نقوش را به عنوان شاخص‌های اصلی ذهنیات تصویری و در نهایت جهان‌بینی مردمان پیش از تاریخ در نظر بگیریم، در این صورت، تفاوت‌ها و تمایزات اشاره شده، اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. نقش حیوانات، یکی از ترجیحات نقش سفال‌های منقوش ایران در طول هزاران سال بوده است؛ براین اساس در مطالعه پیش‌رو به این دو موضوع در چهارچوب جغرافیای شمال مرکزی ایران، تأکید بیشتری شده است.

## معرفی نقوش حیوانهای فرهنگ چشمه علی در شمال مرکزی ایران:

در این بخش، محوطه‌های شاخص فرهنگ‌های چشمه‌علی در حد امکان و به طور مختصر، معرفی خواهد شد ولی پیش از آن باید به نکات زیر توجه نمود:

۱- با توجه به این که یکی از مهمترین اهداف این پژوهش، مطالعه و بررسی ساختار نقوش حیوانی بر روی سفال‌های فرهنگ‌های چشمه‌علی و سیلک III در شمال مرکزی ایران است، آن دسته از محوطه‌هایی معرفی خواهد شد که این نقوش از آنها کشف و معرفی شده است و از معرفی محوطه‌هایی که این نوع نقوش در سفال آنها وجود ندارند خودداری خواهد شد؛

۲- در بین محوطه‌هایی که نقوش حیوانی در آنها به چشم می‌خورد فقط تعداد معدودی به‌طور مشخص معرفی شده‌اند، پس تأکید اصلی در این بخش به‌روی محوطه‌هایی خواهد بود که به‌طور روشمند مورد حفاری قرار گرفته‌اند و گزارش آنها از نظر معرفی نقوش حیوانی در حد قابل قبول است. چشمه‌علی (Schmidt)، اسماعیل‌آباد (Talai) و حاکمی، زاغه (ملک شه‌میرزادی، نگهبان)، قره‌تپه (Brown on Burt)، قمرود (کابلی)، ازبکی (مجیدزاده و اسفندیاری)، سیلک (Ghirshman) از جمله محوطه‌های باستان‌شناسی شمال مرکزی ایران است که در این تحلیل به نقوش حیوانی سفالهای آنها به نسبت‌های مختلف توجه شده است.

## الف: ساختار و تراکم نسبی نقوش حیوانی فرهنگ چشمه علی:

گرچه فرهنگ چشمه‌علی برای اولین بار از محوطه‌های باستانی چشمه‌علی در ری در سال ۱۹۱۲ م. کشف و شناسایی شد و متعاقب آن در فاصله سالهای ۱۹۳۶-۱۹۳۴ م. توسط اریک اشمیت مورد حفاری قرار گرفت و حتی حفاری بار دیگر آن که توسط صراف و فاضلی در سال ۱۳۷۶ ه. ش انجام شده، هنوز گزارش کامل هیچکدام از این حفاری‌ها منتشر نگردیده است. آنچه که به نام فرهنگ چشمه‌علی شناخته می‌شود در دوره دوم سیلک به وضوح نمایان شده است. با توجه به انتشار گزارش‌های تپه سیلک می‌توان ساختار نقوش حیوانی این فرهنگ را بیشتر و بهتر از محوطه‌های همزمان این فرهنگ در مناطق دیگر شمال مرکزی ایران مورد مطالعه و بررسی قرار دارد. در تسلسل لایه‌نگاری سیلک از دوران ماقبل فرهنگ چشمه‌علی، یعنی سیلک I هیچگونه نقش حیوانی به دست

نیامده است. نقوش حیوانی در دوره دوم سیلک رایج شده و گسترش پیدا کرده است. خوشبختانه این روند در محوطه‌های دیگر از جمله تپه زاغه دشت قزوین نیز دیده می‌شود. از این نظر به یقین می‌توان شروع استفاده از نقوش حیوانی را در منطقه شمال مرکزی ایران به فرهنگ چشمه علی نسبت داد. گریشمن، پیدایش نقوش حیوانی در دوره دوم سیلک را یک نوع‌آوری و ابتکار قابل توجه می‌داند که با هیچ منطقه‌ای قابل مقایسه نیست. مجموعه نقوش حیوانی فرهنگ چشمه علی از قابلیت‌های هنری نیز برخوردار است. از این نظر، این هنر بدون وقفه از حدود ۴۹۰۰ ق.م تا ۴۳۰۰ ق.م به مدت حدود ۶۰۰ سال در شمال مرکزی ایران، شکوفا بوده است.

### ب: ساختار نقوش حیوانی فرهنگ سیلک III:

آنچه به نام فرهنگ سیلک III در شمال مرکزی ایران نامیده می‌شود برای اولین بار از کاوش‌های محوطه باستانی سیلک، شناخته شده است (Ghrishman). در سالهای بعد از معرفی اولیه این فرهنگ، محوطه‌های باستانی دیگری در شمال مرکزی ایران مورد کاوشهای باستان‌شناسی قرار گرفت که معرف فرهنگ سیلک III می‌باشند. از جمله این محوطه‌ها که دارای لایه نگاری و گاهنگاری نسبتاً منسجم هستند می‌توان به محوطه باستانی سیلک، تپه حصار دامغان (Schmidt) و تپه قبرستان قزوین (مجیدزاده) اشاره نمود. بنابراین در تحلیل پیش‌رو به نقوش حیوانی سفالهای محوطه‌های اشاره شده، تأکید بیشتری شده است. فرهنگ سیلک III برخلاف فرهنگ چشمه‌علی در محدوده جغرافیای محدودتری رواج داشته است که عمدتاً شامل شمال مرکزی ایران است، در حالی که فرهنگ چشمه‌علی علاوه بر شمال مرکزی در مناطقی مثل شمال شرق ایران و جنوب ترکمنستان نیز رواج داشته است. به طور منطقی، این موضوع در هر نوع ارزیابی از فرهنگ‌های یاد شده باید در نظر گرفته شود. محدوده زمانی فرهنگ سیلک III به رغم آزمایشهای سالیانی و نیز سالیانی نسبی، هنوز هم مورد مناقشه است. با این وجود می‌توان محدوده زمانی فرهنگ سیلک III را بین ۴۲۰۰ تا ۳۱۰۰ ق.م. در نظر گرفت. تسلسل و توالی محوطه باستانی سیلک به گونه‌ای است که بهتر از محوطه‌های دیگر، سیر تحول نقوش حیوانی سفالها را نشان می‌دهد، از این نظر در مطالعه پیش‌رو، تأکید بیشتری در مورد نقوش سفالهای آن شده است. در این بخش، حیوانات در گروه نقوش پرندگان و نقوش چهارپایان



شاخدار، مورد توجه قرار گرفته است؛ گرچه در مجموعه نقوش حیوانی، نقوش حیوانات دیگری نیز مثل خزندگان وجود دارد (نقوش پرندگان شکل ۳).

### تحلیل کمی و کیفی نقوش پرندگان در سفالهای فرهنگ سیلک:

ظهور و بروز نقوش پرندگان در محوطه‌های مرتبط با فرهنگ سیلک III (سیلک، حصار و قبرستان) از کیفیت سبکی و کمیت یکسان برخوردار نیستند. این موضوع تا اندازه زیادی ناشی از کیفیت و کمیت انتشار گزارشهای حفاری از محوطه‌های یاد شده است. از سیلک دوره III در این تحلیل، ۸۷ مورد نقش پرنده مورد استفاده قرار گرفته است که به تفکیک لایه‌های تشکیل دهنده دوره III عبارتند از: سیلک III/1؛ تعداد نقوش مطالعه شده، ده نقش می‌باشد. درصد فراوانی آنها نسبت به کل نقوش معرفی شده از پرندگان دوره III، ۱۱/۵ است. یک مورد از نقش این لایه، نامشخص بوده و نه مورد باقی مانده، نقش ردیف پرندگانی را نشان می‌دهد که به صورت استلیزه در حال شنا و یا حرکت می‌باشند که ۹۰٪ کل نقوش پرندگان را در III تشکیل می‌دهد، بنابراین به نظر می‌رسد در مرحله آغازین، فرهنگ سیلک III، طراحی از نقوش پرندگان به صورت استلیزه، عمومیت بیشتری داشته است. از سیلک III-2، تعداد نقوش پرندگان، شش نقش است که درصد فراوانی آنها در مجموعه نقوش پرندگان سیلک III، ۶/۸ است و به لحاظ ارائه نقوش و سبک، تفاوتی با لایه III سیلک مشاهده نمی‌شود.

از لایه III/2 نقش یک پرنده گزارش شده است که در مجموع نقوش پرندگان دوره III درصد اندکی (۱/۲٪) را نشان می‌دهد. از لایه III/3، تعداد نقوش پرندگان، ۳ مورد گزارش شده است که همگی دارای سبک طراحی یکسانی هستند؛ درصد فراوانی نقوش پرندگان در این لایه، ۳/۵ درصد می‌باشد. در لایه III/4، تعداد نقوش معرفی شده، ۴ نقش است که این نقوش، پرندگانی را با پشت محدب ارائه می‌کند. در لایه‌های III/4-5 تعداد نقوش معرفی شده، ۲۸ مورد است که از این تعداد، پرندگان دارای پشت محدب، ۲۱ مورد، پرندگان دارای پشت مقعر، ۵ مورد و پرندگان با بالهای گسترده، ۲ مورد، ردیف پرندگان یک مورد در این لایه درصد فراوانی نقوش پرندگان ۳۲/۲ درصد می‌باشد که این بیشترین فراوانی نسبی نقوش پرندگان را در لایه‌های دوره III نشان می‌دهد. تعداد نقوش پرندگان معرفی شده در لایه III/5، ۷ مورد می‌باشد که از آن میان، دو مورد آنها ردیف پرندگان شناور



و دومورد، پرندگانی با پشت مقعر یا صاف و سه مورد، پرندگانی را نشان می‌دهد که دارای پشتی برآمده و قوسی شکل می‌باشند و درصد فراوانی آنها به ترتیب، ۲۸/۶٪ و ۲۸/۶٪ و ۴۲/۸٪ است. درصد فراوانی نقوش پرندگان لایه III/5 نسبت به کل نقوش پرندگان در دوره III، هشت درصد می‌باشد؛ در لایه III/5-6، تعداد نقوش پرندگان، ۳ مورد است که به ترتیب، نقوش پرندگان با پشت محدب، ۱ مورد و پرندگان با پشت مقعر ۲ مورد گزارش شده است. به لحاظ درصد فراوانی، این تعداد، ۳/۵ درصد کل نقوش پرندگان گزارش شده از دوره سیلک III را تشکیل می‌دهد. از لایه ۶ دوره III سیلک، تعداد نقوش پرندگان معرفی شده، ۷ مورد می‌باشد که ۸/۱ درصد کل نقوش معرفی شده از این دوره را تشکیل می‌دهد. از لایه III/7، شش مورد، نقش پرندگان گزارش شده است که این تعداد، ۶/۹ درصد کل نقوش پرندگان در دوره سیلک III را تشکیل می‌دهد. تعداد نقوش معرفی شده از لایه‌ها III/7b، ۱۲ مورد است که این تعداد، ۱۳/۸ درصد کل نقوش پرندگان دوره سیلک III را آشکار می‌سازد.

برخلاف تپه سیلک در گزارش منتشر شده از تپه حصار دوره‌های IB و Ie تمام نقوش حیوانی که در کاوشهای این محوطه، کشف شده، معرفی نگردیده و معرفی نقوش به صورت انتخابی بوده است، از این نظر نمی‌توان از بررسی میزان تراکم نقوش حیوانی در حصار به نتیجه کاملاً قطعی دست یافت و تنها باید به بخشی از آن و آن هم با ابهامات زیاد اکتفا نمود.

با در نظر گرفتن این کمبود، تعداد کل نقوش معرفی شده از پرندگان در حصار IB و IC ۹ مورد می‌باشد که ۷۷/۸ درصد آنها متعلق به حصار IB و ۲۲/۲ درصد آنها نیز متعلق به حصار IC می‌باشند. در حصار IB تعداد نقوش معرفی شده از پرندگانی که دارای پاهای دراز و یا دارای پشتی قوسی شکل و محدب می‌باشند، ۵ مورد (۷۱/۴٪) و تعداد نقوش پرندگانی که دارای پشتی صاف و پاهایی کوتاه می‌باشند، ۲ مورد (۲۸/۶٪) است. در حصار IC، فراوانی مطلق نقوش معرفی شده از پرندگان، ۲ عدد می‌باشد (درصد فراوانی نسبی ۲۲/۲٪) که هر دوی آنها را پرندگانی با پاهای دراز تشکیل می‌دهند در زمینه تحلیل کمی و کیفی نقوش پرندگان سفالهای نقش فرهنگ سیلک III در شمال مرکزی ایران، نقوش معرفی شده از تپه قبرستان، جایگاه ویژه‌ای دارد به طوریکه بیشترین و متنوع‌ترین نقوش پرندگان از این محوطه، معرفی شده است.

تعداد این نقوش حداقل به ۹۰ مورد می‌رسد که به ترتیب در لایه II، ۸۴ مورد و در لایه III، ۲ مورد و در لایه IV، ۴ مورد می‌باشد. گرچه هنوز گزارش کامل کاوشهای این منطقه منتشر نشده است با این همه، اطلاعات موجود، حاکی از تراکم نقوش پرندگان در روی سفالهای این محوطه است. در لایه II نقوش پرندگان که به صورت ردیفهای افقی بر روی آب، شناورند با درصد فراوانی ۴۸٪، نقوش پرندگانی که دارای پستی صاف یا مقعر هستند و در حالت ایستاده، مجسم شده‌اند با درصد فراوانی ۱۲٪، پرندگانی که دارای پستی مقعر هستند با درصد فراوانی ۱۶٪ و نقوش پرندگانی که دارای پاهای دراز و پستی محدب هستند با درصد فراوانی ۲۴٪ دیده می‌شوند. در لایه‌های III و IV تپه قبرستان، نقوش پرندگان به مقدار اندک دیده می‌شود که در مجموع، بیشتر از ۶٪ کل مجموعه نقوش پرندگان معرفی شده از تپه قبرستان را تشکیل می‌دهد.

### تحلیل کمی و کیفی نقوش حیوانات شاخدار در سفالهای فرهنگ سیلک III:

ظهور و بروز نقوش حیوانات شاخدار در محوطه‌های مرتبط به فرهنگ سیلک III (سیلک و حصار و قبرستان) از همگونی سبکی و کمیت نسبتاً یکسانی برخوردار می‌باشند. از سیلک دوره III در این تحلیل، ۱۰۲ نقش از حیوانات شاخدار مورد استناد قرار گرفته است که درصد فراوانی آنها به تفکیک لایه‌های تشکیل دهنده این دوره عبارتند از: سیلک III (۳/۹٪) سیلک 1-2 III (۶/۹٪) سیلک 2-3 III (۳/۹٪) سیلک 3-4 III (۳٪) سیلک 4 III (۳٪) سیلک 4-5 III (۱۹/۶٪) سیلک 5 III (۴/۹٪) سیلک 5-6 III (۳٪) سیلک 6 III (۶/۹٪) سیلک 7 III (۱۰/۲۸٪) سیلک 7 III و 7b (حدود ۳۶/۲٪) سیلک 7b III (۴/۹٪). تراکم نسبی و نسبت نقوش چهارپایان شاخدار در حصار IB و IC از بین ۱۷ مورد نقش معرفی شده در حصار IB و IC، ۳ مورد آنها مربوط به حصار IB و ۱۴ مورد مربوط به حصار IC می‌باشند؛ درصد فراوانی نقوش حیوانات شاخدار در حصار IB (۱۷/۷٪) و حصار IC (۸۲/۳٪) در نظر گرفته شده است. درصد نقوش حیوانات شاخدار معرفی شده از لایه‌های II و IV تپه قبرستان دشت قزوین، ناهمگونی خاصی را آشکار می‌سازد به طوریکه در لایه II (۸۰٪) و لایه IV (۲۰٪) را نشان می‌دهد.

نتیجه: فرهنگهای چشمه علی و سیلک III در شمال مرکزی ایران از اواخر هزاره ششم تا اواخر هزاره چهارم ق.م. رایج بوده‌اند. در عین حال، گستره جغرافیایی این فرهنگها

متفاوت بوده است. فرهنگ چشمه‌علی گستره وسیعتری داشته است و علاوه بر محدوده شمال مرکزی ایران، در مناطقی مانند شمال شرقی ایران (آق‌تپه گرگان و سنگ چخماق شاهرود) و جنوب ترکمنستان (جیتون) نیز رایج بوده است. شواهد به دست آمده از این مناطق، همگونی و همانندی شگفت انگیزی در چهارچوب فرهنگ چشمه‌علی را آشکار می‌سازد که مهمترین وجه آن در همگونی سفال (سفال قرمز منقوش ظریف) تجلی پیدا کرده است. گرچه می‌توان تفسیرهای متفاوتی از این همگونی در این گستره وسیع ارائه نمود اما نمی‌توان ریشه و خاستگاه مشترک این فرهنگ را انکار کرد. با توجه به پراکندگی و تراکم نسبی محوطه‌های شناخته شده این فرهنگ، می‌توان خاستگاه آن را در محدوده شمال مرکزی ایران به ویژه دشت قزوین در نظر گرفت. براین اساس، هر نوع تلاشی در انتساب این فرهنگ به سرزمینها و مناطق دور دست نتیجه بخش نخواهد بود. افزون بر این، هر نوع تلقی «انتقالی» از این فرهنگ در صورت‌بندی فرهنگ‌های پیش از تاریخ شمال مرکزی ایران با توجه به مجموعه آثار و شواهد باستان‌شناسی، غیرقابل قبول است. به طوریکه یکی از شاخص‌های اصلی فرهنگ چشمه‌علی استفاده شگفت‌انگیز از نقاشی روی ظروف سفالین است که در هیچ دوره از پیش از تاریخ منطقه، سابقه نداشته است. افزون بر این، در چهارچوب سفالگری فرهنگ چشمه‌علی بیشتر از ۸۰٪ سفالهای مورد استفاده منقوش می‌باشند. طیف وسیعی از نقش مایه‌های سنتی و بدیع در سفالهای منقوش این فرهنگ مورد استفاده قرار گرفته است. سفالهای این فرهنگ به ظریف بودن آنهاست که هیچکدام از این شاخص‌ها نمایانگر انتقالی بودن در این فرهنگ نیست.

در تسلسل و توالی فرهنگ‌های پیش از تاریخ شمال مرکزی ایران، فرهنگ چشمه‌علی با همه ویژگی‌های خود بلافاصله پس از فرهنگی رایج شده است که هیچ نوع ارتباط منطقی بین این دو فرهنگ مشاهده نمی‌شود. فرهنگ ماقبل چشمه‌علی که در لایه‌های تحتانی تپه زاغه و دوره I تپه سیلک تجلی پیدا کرده است - با سفالهای نخودی منقوش متوسط و خشن که با بهره‌گیری از الگوهای نقشی هندسی منقوش شده‌اند و نیز استفاده از خشتهای دراز دست‌ساز در ساختمان‌سازی شناخته شده است. درحالیکه فرهنگ چشمه‌علی با سفال‌های قرمز ظریف و منقوش و نیز استفاده از خشتهای دست ساز (مشته‌ای) گرد شناخته می‌شود. افزون براین، به لحاظ نقوش روی سفالها، در فرهنگ چشمه‌علی الگوهای جدید نقشی از جمله استفاده از نقوش حیوانات (به ویژه پرندگان و حیوانات شایخدار) به

طور گسترده رایج بوده است. اینگونه الگوهای نقشی به هیچ وجه در فرهنگ ما - قبل رایج نبوده است. مجموعه این یافته‌ها نشان می‌دهد در دوره‌بندی فرهنگ‌های پیش از تاریخ منطقه نمی‌توان صرفاً به یافته‌های گاهنگاری استناد کرد، بلکه این یافته‌ها به طور منطقی در راستا و در انطباق با دیگر داده‌های مورد نظر که وضوح بیشتری دارند، مورد تحلیل قرار می‌گیرند.

در شمال مرکزی ایران آنچه که به نام فرهنگ چشمه‌علی نامیده می‌شود، حدود پانصد سال (بین ۴۳۰۰ - ۴۹۰۰ ق.م) رایج بوده است. روشن ترین توالی فرهنگ چشمه علی در محوطه باستانی اسماعیل‌آباد ساوجبلاغ با ده دوره استقرار شناخته شده است (Talai). در توالی لایه نگاری این محوطه که شامل حدود ۷ متر انباشت مواد فرهنگی است، نه تنها تغییرات اندکی در الگوهای معماری به ویژه در استفاده از خشت‌های شسته‌ای دیده می‌شود، بلکه در زمینه سفالگری نیز تغییرات غیرقابل توجهی مشاهده می‌شود. در توالی اسماعیل‌آباد در زمینه منقوش کردن سفالها روند روبه رشدی به خصوص در ایجاد نقش مایه‌های جدید (ظهور نقش انسان) و نقوش پیچیده ترکیبی (نقوش موضوعی) دیده می‌شود. با توجه به نکاتی که اشاره گردید به نظر می‌رسد جوامع مرتبط با فرهنگ چشمه‌علی در شمال مرکزی ایران و مناطق شمال شرق ایران و جنوب ترکمنستان بدون تنش قابل ملاحظه‌ای، توانسته‌اند به مدت حدود ششصد سال به پیشرفت و توسعه فرهنگی ادامه دهند.

فرهنگ چشمه‌علی با ویژگی‌هایی که برای آن شمردیم در سده‌های پایانی اواخر هزاره پنجم ق.م. در بیشتر مناطق شمال مرکزی ایران با فرهنگ جدیدی (فرهنگ سیلک III) جایگزین شده است. علل این جایگزینی و نیز وجود دوره فترت یا عدم فترت بین این دو فرهنگ، هنوز مشخص نشده است. به همین سبب، گاهنگاری این تحول، چندان روشن نیست. اما آنچه مسلم است بعد از فرهنگ چشمه‌علی، فرهنگ جدیدی در منطقه رایج شده که متفاوت با فرهنگ قبلی بوده است. این موضوع بر اساس تسلسل و توالی تپه سیلک کاشان به اثبات رسیده است. کاوش‌های انجام شده در محوطه‌هایی مثل سیلک III و قبرستان دشت قزوین وجوه مختلف فرهنگ جدید را آشکار می‌سازد. اما تفاوتی که بین این دو محوطه وجود دارد اینست که در سیلک، تسلسل لایه‌نگاری بین فرهنگ چشمه‌علی (سیلک II) و فرهنگ سیلک دوره III وجود دارد، در حالیکه در تپه قبرستان، این تسلسل



دیده نمی‌شود، در واقع، این محوطه فقط وجوه مختلف فرهنگ سیلک III را آشکار می‌سازد. در عین حال، مواد کشف شده از این دو محوطه همانندی‌ها و مشابهت‌های بسیار زیادی را به نمایش می‌گذارند. اگر دوره فترت احتمالی بین پایان فرهنگ چشمه‌علی و شروع فرهنگ سیلک III را در نظر بگیریم، فرهنگ سیلک III (حدوداً بین ۳۱۰۰۰-۴۳۰۰۰ ق.م.) در منطقه شمال مرکزی ایران رایج بوده است.

موضوع جایگزینی یک فرهنگ پیش از تاریخ با فرهنگ دیگر در یک منطقه جغرافیایی همواره از موضوعات پیچیده باستان‌شناسی بوده است. پیچیدگی این موضوع از اینجا ناشی می‌شود که برای سنجش تغییرات از چه نوع متغیرهای قابل سنجش می‌توان استفاده کرد. شکی وجود ندارد که سنجش متغیرها به مقدار زیادی به انسجام و نوع داده‌های باستان‌شناسی بستگی دارد. در چهارچوب آثار و شواهد منتشر شده از فرهنگ چشمه‌علی و سیلک III، سفال‌های منقوش از جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند. از سوی دیگر این نوع از داده‌ها که به فراوانی و تأکید بیشتر منتشر شده‌اند از انسجام لازم نیز برخوردار می‌باشند. در بین نقش مایه‌هایی که در نقاشی سفال‌های این دو فرهنگ به کار رفته است، نقش حیوانات به ویژه پرندگان و حیوانات شاخدار از وضوح بیشتری برخوردار می‌باشند. از این نظر این دو نقش مایه از بین نقش مایه‌های متنوع که در سفال‌های منقوش دیده می‌شوند، انتخاب شده است. سبک و درصد فراوانی آنها به طور نسبی در سفال‌های منقوش هر دو فرهنگ مورد تحلیل کیفی و کمی قرار گرفته است. از این‌رو مشخص گردیده است که استفاده از این دو نقش مایه در فرهنگ‌های یادشده، ناهمگون بوده و روندی معکوس داشته است به طوریکه در فرهنگ چشمه‌علی، درصد فراوانی استفاده از نقوش پرندگان، ۲۳٪ و در فرهنگ سیلک III، ۵۸٪ از مجموعه نقوش حیوانی را تشکیل می‌دهد. این یافته در عین حال که به تداوم استفاده از این نقش مایه در بین دو فرهنگ و در طول زمان اشاره دارد، از سوی دیگر، افزایش ترجیح نقش مایه پرندگان را در فرهنگ سیلک III آشکار می‌سازد. با در نظر داشتن استفاده از نقش مایه پرندگان در هر دو فرهنگ، تفاوت‌های سبکی که در ارائه این نقوش دیده می‌شود نیز حائز اهمیت است. در نهایت با توجه به اینکه در دوران قبل از فرهنگ چشمه‌علی استفاده از نقش مایه پرندگان رایج نبوده است، به نظر می‌رسد در دوران فرهنگ چشمه‌علی استفاده از این گونه نقش مایه‌ها رایج گردیده است. علت توجه جوامع فرهنگ چشمه‌علی به پرندگان و انعکاس آن بر روی ظروف سفالین می‌تواند در

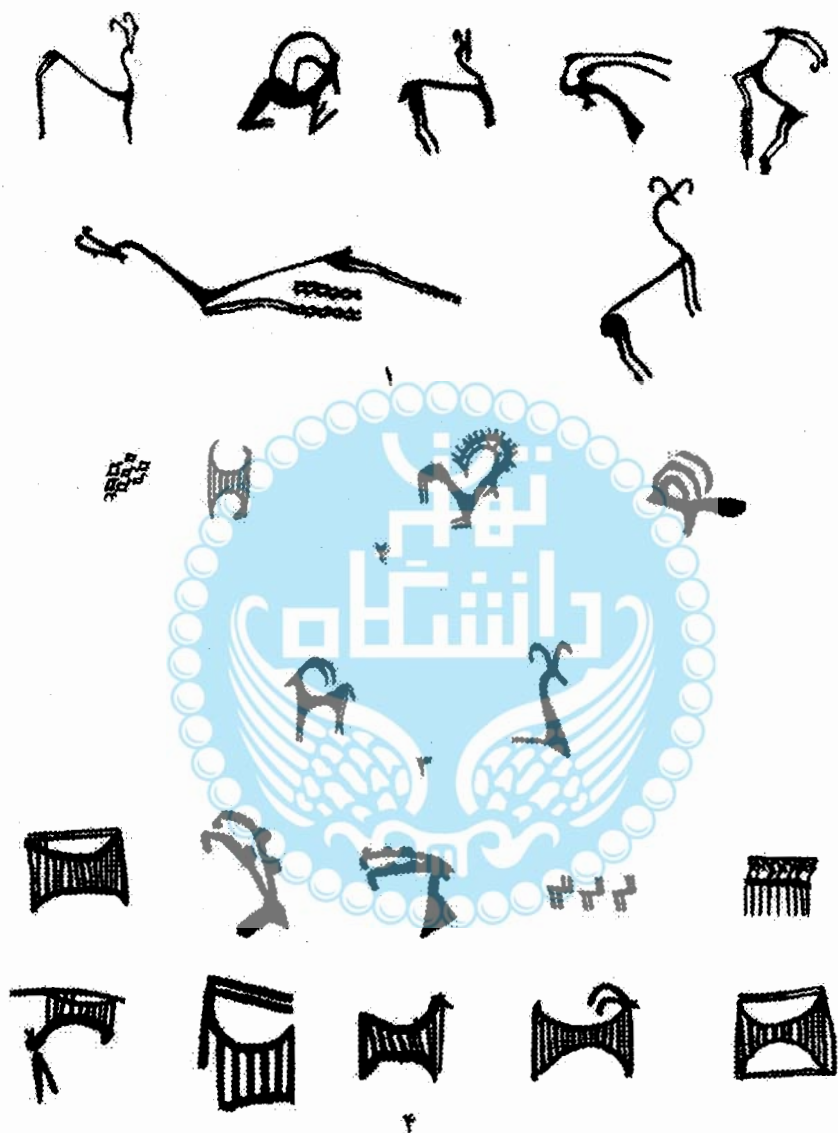
چهارچوب محیط طبیعی منطقه و نیز بازنمای ذهنی تصویری جوامع مرتبط با این فرهنگ به طور مستقل مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

در مجموعه نقوش حیوانی مطالعه شده در فرهنگ‌های چشمه‌علی و سیلک III نقوش حیوانات شاخدار در فرهنگ چشمه‌علی با درصد فراوانی نسبتاً بیشتری دیده می‌شود، به طوریکه این نقوش، ۷۷٪ مجموعه را تشکیل می‌دهد. در حالیکه در فرهنگ سیلک III درصد فراوانی نقوش حیوانات شاخدار ۴۲٪ است. این یافته، حاکی از کاهش ترجیح نقوش حیوانات شاخدار به نسبت قابل ملاحظه در فرهنگ سیلک III است. در این مورد نیز تفاوت‌های سبکی بین دو گروه از نقوش حیوانات شاخدار، قابل توجه است. به طوریکه در فرهنگ چشمه‌علی، حیوانات شاخدار، بدون ریش (حیوان ماده) و در فرهنگ سیلک III حیوانات شاخدار، با ریش (حیوان نر) طراحی شده‌اند. گرچه شناسایی حیوانات شاخدار بی ریش و با ریش به عنوان نر و ماده قابل تأمل و تشکیک است، اما اگر این موضوع پذیرفته شود، در این صورت، این موضوع، نگرش متفاوت جوامع پیش از تاریخ نسبت به حیوانات شاخدار نر و ماده را در دوره فرهنگی حداقل در محدوده شمال مرکزی ایران آشکار می‌سازد. پرندگان و چهارپایان شاخدار (بز و گوزن) دو گروه کاملاً متفاوت از جانوران را تشکیل می‌دهند که به لحاظ نوع زندگی و استفاده‌ای که به انسان می‌رسانند نیز متفاوت می‌باشند. چهارپایان شاخدار در طول دوران جمع‌آوری و شکار حیوانات و حتی بعد از استقرار در روستاهای اولیه، منبع مهم تأمین پروتئین حیوانی جوامع پیش از تاریخ بوده‌اند. در حالیکه پرندگان به دلیل وزن کم خود از این مزیت برخوردار نبوده‌اند. از سوی دیگر، پرندگان اغلب در آسمان پرواز می‌کنند و فقط جهت تغذیه در روی سطح زمین زندگی می‌کنند. پرواز پرندگان، توجه آدمیان را به آسمان‌ها جلب می‌کند. چهارپایان شاخدار در روی زمین و در چراگاه‌ها زندگی می‌کنند و توجه آدمیان را به زمین و هرآنچه که در آن است جلب می‌نمایند. بر این اساس نگرش مردمان پیش از تاریخ نسبت به این دو گروه از جانوران می‌تواند کاملاً متفاوت باشد.





شکل شماره ۱: نمونه نقوش پرندگان فرهنگ چشمه علی: (۱) محوطه چشمه علی (۲) محوطه قمرود  
(۳) محوطه سیلک (۴) محوطه اسماعیل آباد (۵) محوطه ازبکی



شکل ۱/۲: نمونه نقوش حیوانات شاخدار فرهنگ چشمه علی: (۱) محوطه چشمه علی (۲) محوطه قمرود (۳) محوطه ازبکی (۴) محوطه سبلیک



شکل شماره ۲/۲: نمونه نقوش حیوانات شاخدار فرهنگ چشمه علی: محوطه اسماعیل آباد

(گزارش کاوش تپه اسماعیل آباد ۱۳۵۶: آرشیو مؤسسه باستان شناسی)

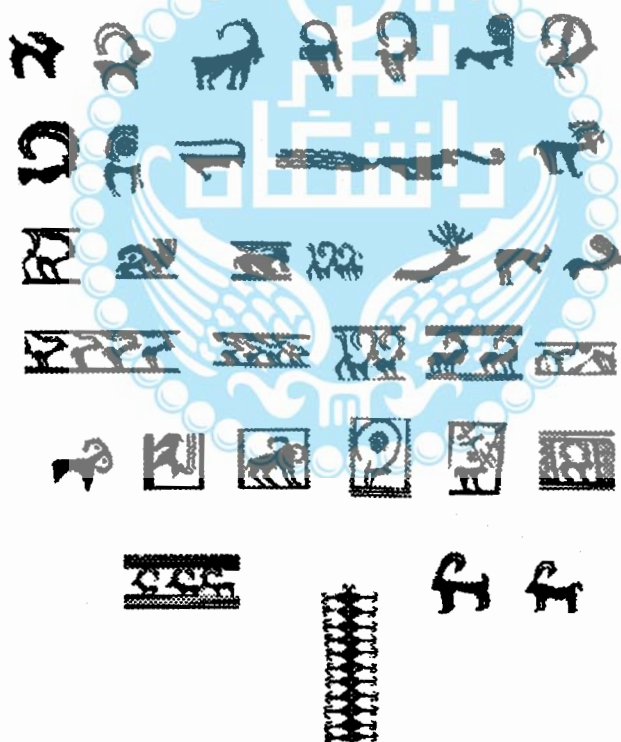


شکل ۳: نمونه نقوش پرندگان سبک III

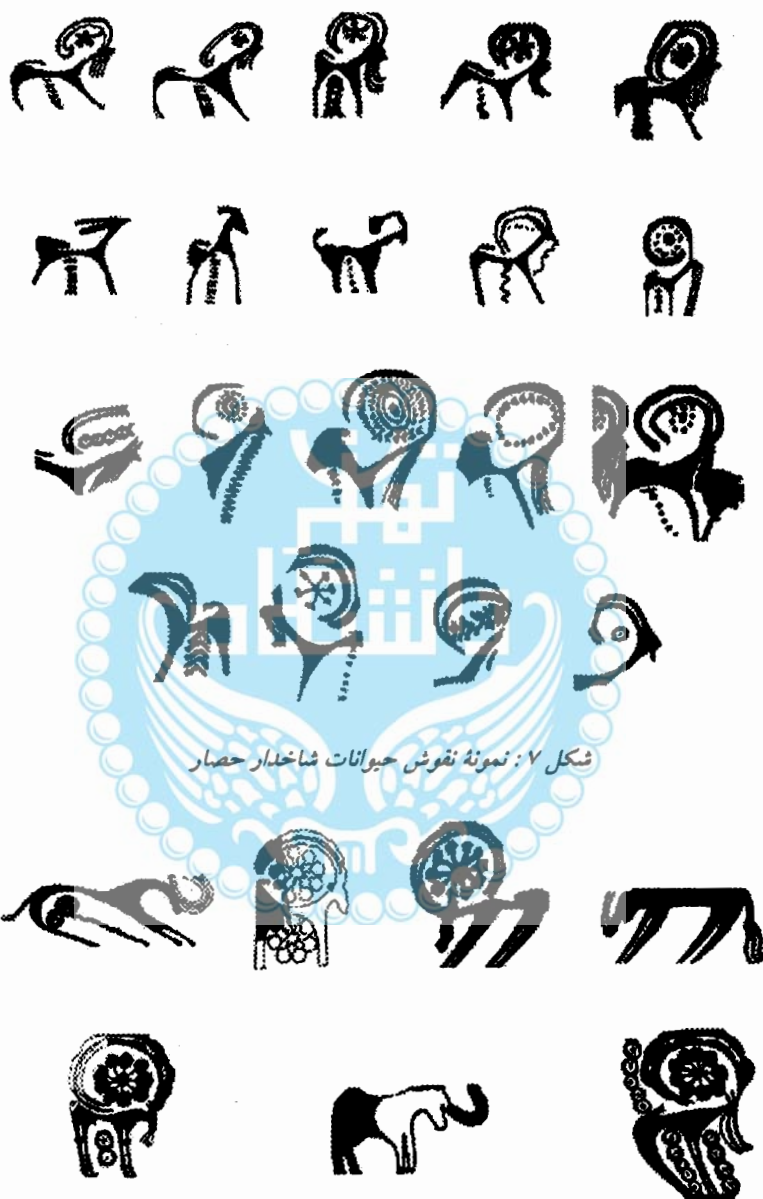
شکل ۴: نمونه نقوش پرندگان حصار IA, IB



شکل ۵: نمونه نقوش پرندگان تپه قبرستان



شکل ۶: نمونه نقوش حیوانات شاخدار سیلک III



شکل ۸: نمونه نقوش حیوانات شاخدار تپه قبرستان



منابع:

- ۱- حاکمی، علی، حفاری در اسماعیل آباد ساوجبلاغ، آثار و اشیاء چهار هزار سال قبل از میلاد سالنامه کشور ایران، ۱۳۲۸ ه.ش.
- ۲- ذنوبی، محمد حسن، بررسی سیر تحول نقوش حیوانات روی سفال های پیش از تاریخ در فلات مرکزی ایران و ارتباط آن با ویژگیهای اقلیمی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۳ ه.ش.
- ۳- رضوانی، حسن، «آغاز تمدن هفت هزار ساله شاهرود» مجله میراث فرهنگی، سال ۱، تیرماه ۱۳۶۹ ه.ش.
- ۴- طلایی، حسن، «نویافته‌های معماری پیش از تاریخ از تپه اسماعیل آباد»، مجموعه مقالات کنگره تاریخ معماری و شهر سازی ایران، جلد پنجم، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۴ ه.ش.
- ۵- علی محمد اسفندیاری، آذر میدخت، «جایگاه فرهنگ چشمه‌علی در فلات مرکزی ایران»، پژوهشکده باستان‌شناسی، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۸ ه.ش.
- ۶- علی‌یاری، احمد، «تحلیل ساختاری نقوش سفال نوسنگی تپه سیلک و چشمه‌علی»، مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تحت انتشار.
- ۷- علی‌یاری، احمد و حسن طلایی، «تحلیل ساختاری نقوش سفال نوسنگی شمال غرب ایران»، مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۲-۱۷۳، دوره ۵۶، بهار ۱۳۸۴ ه.ش.
- ۸- علی‌یاری، احمد، «استفاده از بانک اطلاعات رایانه‌ای در کاوشهای باستان‌شناسی»، مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۶۴، دوره ۵۲، زمستان ۱۳۸۱ ه.ش.
- ۹- فاضلی، حسن، «گزارش مقدماتی گمانه‌زنی و لایه‌نگاری تپه زاغه سال ۱۳۸۰»، مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۲-۱۷۳، دوره ۵۶، ۱۳۸۴ ه.ش.
- ۱۰- کابلی، میرعابدین، «بررسی‌های باستان‌شناسی قمرود»، پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۸ ه.ش.
- ۱۱- «قمرود در بستر تاریخ»، خبرنامه نشریه داخلی سازمان میراث فرهنگی کشور، شماره ۹، خرداد ۱۳۶۸ ه.ش.
- ۱۲- کوپان، سیما، «نگاهی به نقوش سفالهای ایران»، مجله هنر و مردم، شماره‌های ۴۷، ۴۸ و ۵۰، دوره ۴ و ۵، شهریور ۱۳۴۵ ه.ش.
- ۱۳- گیرشمن، رومن، سیلک کاشان، جلد اول، ترجمه اصغر کریمی، سازمان میراث فرهنگی کشور.

- ۱۴- مجیدزاده، یوسف، نخستین و دومین فصل حفاریات باستان‌شناختی در محوطه ازبکی (ساوجبلاغ) (۱۳۷۷-۱۳۷۸)، پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۸ ه.ش.
- ۱۵- \_\_\_\_\_، گزارش سومین فصل حفاریات در محوطه باستانی ازبکی، پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۲ ه.ش.
- ۱۶- \_\_\_\_\_، «تپه قبرستان یک مرکز صنعتی در آغاز شهرنشینی در فلات مرکزی ایران»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال چهارم، شماره اول، شهریور ۱۳۶۹ ه.ش.
- ۱۷- \_\_\_\_\_، «حفاریات در تپه قبرستان سگزآباد»، مجله مارلیک، نشریه مؤسسه گروه باستان‌شناسی و تاریخ، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۲، دی ماه ۱۳۵۶ ه.ش.
- ۱۸- ملک شه‌میرزادی، صادق، آق تپه، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۹ ه.ش.
- ۱۹- \_\_\_\_\_، ایران در پیش از تاریخ، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۸ ه.ش.
- ۲۰- \_\_\_\_\_، «تپه زاغه و مسأله سفال منقوش با رنگ زائل شونده»، کند و کاو، نشریه مؤسسه گروه باستان‌شناسی و تاریخ هنر، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، مرداد ۱۳۵۹ ه.ش.
- ۲۱- \_\_\_\_\_، «تأملی در علل جابجایی استقرارهای پیش از تاریخ در حاشیه کویر در فلات مرکزی ایران»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، شماره‌های ۸ و ۹، اسفند ۱۳۶۹ ه.ش.
- ۲۲- \_\_\_\_\_، «گاهنگاری پیش از تاریخ فلات مرکزی ایران»، دوران نوسنگی تا آغاز شهرنشینی، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال نهم، شماره دوم، شماره پیاپی ۱۸، ۱۳۷۴ ه.ش.
- ۲۳- نگهبان، عزت الله، «معبد منقوش زاغه دشت قزوین»، مجموعه مقالات کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، جلد دوم، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۴ ه.ش.
- ۲۴- \_\_\_\_\_، «حفاری دشت قزوین، فصل‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۶»، مجله مارلیک، نشریه مؤسسه گروه باستان‌شناسی، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۲، دی ماه ۱۳۵۶ ه.ش.

- 25- Brown, B. 1979 "Excavations in Shahriyar Iran" Archaeology 15:27-31
- 26- Chirshman, R., 1938, Fouilles de sialk, pres de kashan, 1933, 1934, 1937 vol. 1, Paris.
- 27- Dyson, R.H., 1991, " The Neolithic period Through the Bronze Age in Northeastern and North - Central Persia " under "Ceramic " Ehsan yarshater (ed) Encyclopedia Iranica vol. 5, Farcical 3, pp. 265-275.
- 28- Majidzadeh, Y., "1981" Sialk III and the pottery, sequence at Tepe Ghabristan, the coherence of the cultures of the central Iraanian Plateau, Iran, 19:141-146
- 29- Majidzadeh, Y., 1976, The Early prehistoric cultures of the central plateau of Iran: An Archaeological History of its Development During the Fiftieth and Fourth Millennia B.C. Ph.D. Dissertation, University of chicgo.
- 30- Maleki, Y., 1968, " Abstract Art and Animal Motifs ", Archaeology viva 1:43-44.
- 31- Masuda, S., 1974, " Sang - e caxmag, Iran " Iran , Xli: 222-223.
- 32- Porada. Edith, The art of Ancient Iran, 1965 Crownpublishers, INC .New York.

- 33- Schmidt, E. F., 1936. " Ray Research 1935, part .II " The University Museum Bulletin No 614 : 41 – 48.
- 34- Schmidt, E.F., 1937, Excavations at Tepe Hissar Damghan 1931 –1933 ,Philadelphia: University of Pennsylvania press.
- 35- Talai, H., 1983, " Stratigraphical Sequence and Architectural Remains at Ismailabad the Central plateau of Iran,"AMI, Band,16,1983, pp. 57.68
- 36- Wengrow. D. 2003, " interpreting animal art in the prehistoric Near East " in culture through objects Aneient Near Eastern Studis in Honour of P.R.S. Moorey, (Ed) Timothy potts, Michael Roaf and Diana Stein.



# «گزارش مقدماتی بررسی الگوهای استقراری عصر مفرغ دشت نهاوند (سرچشمه گاماسیاب)»

دکتر حسن طلایی

دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

احمد چایچی امیرخیز

عضو هیات علمی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری

محمدرضا سعیدی هرسینی

عضو هیات علمی سازمان «سمت»

از ۳۷ تا ۶۵

## چکیده:

عصر مفرغ به دلیل همزمانی آن با تحولات آغاز شهرنشینی در مطالعات باستان‌شناسی جایگاه ویژه‌ای دارد؛ نکته قابل توجه، آن است که این تحولات در تمامی فلات ایران به‌رغم ظهور خط در منطقه جنوب‌غربی ایران به یک میزان، تأثیرگذار نیستند و ما از تأثیرات و کنش فرهنگ‌های محلی و یا تأثیرگذار خارجی بر این پدیده اطلاعات کافی نداریم. زاگرس مرکزی و دشت نهاوند به لحاظ موقعیت جغرافیایی و وجود منابع زیست‌محیطی لازم، یکی از مناطق کلیدی جهت بررسی این پدیده به حساب می‌آید. فرهنگ یانیق یکی از فرهنگ‌هایی است که از طریق شمال‌غرب ایران تأثیرات خود را بر منطقه نهاده است که ما از میزان آن و همچنین گسترش جغرافیایی و رابطه آن با میانرودان و جنوب‌غربی ایران، آگاهی‌های کافی در اختیار نداریم. فرهنگ گودین III که نام خود را از محوطه گودین تپه - در دشت کنگاور و در مجاورت این منطقه - اخذ کرده است بلافاصله پس از فرهنگ یانیق، زاگرس مرکزی را تحت تأثیر قرار داده و این تأثیرات در حدود یک‌هزار سال به طول انجامیده است. در طی یک بررسی پیمایشی در دشت نهاوند در سال ۱۳۸۴ مجموعاً از ۳۶ محوطه بازدید شد که آثار آن از دوران مس‌سنگی تا دوران اسلامی را دربر می‌گرفت. ۱۶ محوطه شناسایی شده، معرف آثار عصر مفرغ در منطقه بود. مقاله حاضر به شناسایی الگوهای استقراری منطقه در عصر مفرغ به کمک تحلیل داده‌های باستانشناختی می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: نهاوند، عصر مفرغ، فرهنگ یانیق، گودین، گیان.

### مقدمه:

شهرستان نهاوند از شهرستانهای استان همدان می‌باشد که در ۱۲۵ کیلومتری جنوب همدان قرار گرفته و شهر نهاوند در دامنه شمال کوه گرین و در جلگه‌ای نسبتاً مرتفع بنا شده و رودخانه گاماسیاب از ۲ کیلومتری جنوب و ۱ کیلومتری غرب آن می‌گذرد. (فرهنگ جغرافیایی همدان، ۴۵۵) این شهرستان، شامل بخش مرکزی با دهستانهای گاماسیاب، شعبان، طریق‌الاسلام، فضل، گیان و همچنین خزل که مرکز آن فیروزآباد (فیروزان) است و شامل دهستانهای خزل شرقی و سلگی می‌شود. ارتفاعات گرین در ۸ کیلومتری جنوب نهاوند قرار گرفته که برف‌گیری آن سبب جاری شدن سراپها و رودهای فراوانی در سطح منطقه می‌شود. در تقسیم‌بندی حوضه‌های آبریز ایران، رودخانه‌های نهاوند در حوضه آبریز خلیج فارس و دریای عمان قرار می‌گیرد. مهمترین رودخانه نهاوند، گاماسیاب است که سرچشمه اولیه آن در جنوب شهرستان نهاوند و در ارتفاعات گرین قرار دارد. این رودخانه تقریباً تمام خاک نهاوند را درنوردیده و پس از عبور از خاک نهاوند وارد استان کرمانشاه می‌شود. شعبات دیگری نیز در حوالی کوه الوند در همدان و ملایر و تویسرکان، آن را پرآب می‌سازند. این رودخانه در طول مسیر خود علاوه بر مشروب نمودن مناطق حاصلخیز، نقش فراوانی در محیط زیست مناطق مختلف مسیر خود دارد؛ در استان کرمانشاه دارای ماهی‌های فراوان است که اغلب توسط صیادان مختلف مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند. علاوه بر اینها زمین ریخت‌شناسی زاگرس مرکزی، این امکان را داده است که در حاشیه این رودخانه موقعیت و وضعیت ویژه‌ای به وجود آید. بنابراین رودخانه گاماسیاب نقش اساسی در زندگی اقتصادی و اجتماعی منطقه، بازی می‌کند. از نظر جغرافیای نظامی، وضعیت دشت نهاوند بسیار برجسته‌تر است. دفاع اصلی زاگرس مرکزی همواره از این منطقه صورت گرفته است به طوری که نبرد نهایی ایرانیان در صدر اسلام در دشت نهاوند صورت گرفت. رودخانه در ادامه مسیر خود وارد لرستان شده و به بسیاری از شعبات دیگر ملحق می‌شود؛ تا لرستان به نام سیمره شناخته می‌شود و از لرستان تا خوزستان به نام کرخه معروف است. حاشیه این رودخانه از ابتدای مسیر خود تا انتها محل پیدایش و تکوین فرهنگها و تمدن‌های مهم است که برخی از آنها شهرت جهانی دارد. ارتفاعات گرین و وضعیت چین‌خوردگی‌های زاگرس و زمین ریخت‌شناسی آن، سبب ایجاد سراپها یا چشمه‌های کوهستانی گردیده است که در تمام سال جریان دارند و



کم آبی رودخانه‌ها و سرشاخه‌های فصلی گاماسیاب را جبران می‌کنند.

با توجه به اهمیت این منطقه، در تابستان سال ۱۳۸۴ هیأتی مشترک از دانشگاه تربیت مدرس و سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری کشور با مساعدت گروه باستانشناسی دانشگاه بوعلی سینا همدان اقدام به بررسی استقرارهای عصر مس‌سنگی و مفرغ دشت نهاوند سرچشمه رودخانه گاماسیاب و مطالعه الگوهای استقراری و زیستگاهی و توزیع آن بر مبنای منابع آبی و زمین ریخت‌شناسی دشت نهاوند نمود. برای مشخص نمودن محوطه‌ها از عدد و برای جلوگیری از اشتباه، برای شهرستان نهاوند از حروف nh استفاده شده است (جدول ۱) و (نقشه‌های ۲، ۳ و ۴) روش بررسی به صورت پیمایشی و روش نمونه‌برداری به صورت تصادفی بوده است. از آثار سطحی برای تخمین غنای هر دوره فرهنگی استفاده شده است. برای جلوگیری از هرگونه پیش داوری حداقل وسعت هر محوطه بر مبنای عرصه قابل مشاهده، محاسبه شده است. در اکثر موارد دخل و تصرف کشاورزان و تخریب محوطه‌ها تخمین وسعت نهایی محوطه‌ها را ناممکن می‌ساخت ولی با توجه به غنای آثار دوران مفرغ در محوطه‌های شناسایی شده، مساحت محاسبه شده را می‌توان برای استقرار دوره مفرغ به واقعیت نزدیک دانست. متأسفانه در منطقه گیان با وجود سراب، دشت حاصلخیز و پوشش جنگلی و به طور خلاصه محیط زیست مناسب، محوطه‌های بسیاری بر اثر تجاوزات مکرر روستائیان تخریب شده بود و پوشش جنگلی اطراف سراب گیان بررسی در مکان مزبور را ناممکن می‌ساخت. پیش‌بینی می‌شود حداقل سه محوطه عصر مفرغ در بخش گیان به طور کامل تخریب شده باشد بنابراین تپه گیان تنها محوطه شناخته شده عصر مفرغ در منطقه است که با توجه به حفاریات متناوب و تجاوزات، دیگر نمی‌توان وسعت اولیه آن را تخمین زد (Contenau and Ghirshman) اما با این حال، یک محوطه بسیار شاخص عصر مفرغ در دشت نهاوند محسوب می‌گردد. در هیچ یک از محوطه‌های بررسی شده، اثری از سنگ معدن مس، سرباره و یا نشانه‌هایی از ذوب مس و مفرغ یافت نشد. ملاک دوره‌بندی و گاهنگاری نسبی محوطه‌ها براساس مطالعه سفالهای سطحی بوده است. عصر مفرغ قدیم براساس مطالعه سفالهای دوره گودین IV که در گودین تپه به دست آمده و نمونه‌های آن در غرب و شمال‌غرب ایران شناخته شده و به سفال فرهنگ یانیق یا کورا - ارس و یا ماوراء قفقاز مشهور است تعیین گردید. عصر مفرغ میانی و جدید براساس مطالعه سفالهای دوره گودین III که در گودین تپه به



دست آمد و شباهت بسیار عجیبی به سفالهای بررسی داشت، مشخص شد. برای جلوگیری از هرگونه اشتباه، از تقسیمات ریزتر و ششگانه این طبقه استفاده نشده است (Henrikson). تنها شباهت سفالهای تپه سلگی شریف آباد به سفالهای طبقه III و IV تپه گیان قابل توجه بود به همین علت از طبقه‌بندی گودین تپه که از حفاری علمی مطمئن‌تری به دست آمده برای کلیه محوطه‌ها استفاده گردیده است ("Young Excavations at Godintepe").

در محوطه‌های کهریز صفی‌خانی، بابایی و یزدان، ابزار سنگی فراوانی یافت شد. تمامی این محوطه‌ها در بخش خزل و در نزدیکی رودخانه گاماسیاب و مسیرهای ارتباطی دره کنگاور قرار دارند البته این محوطه‌ها به معادن سنگهای محلی نیز نزدیک هستند. دست افزارهای سنگی در مجموع ۹/۵ درصد تعداد داده‌ها را تشکیل داده‌اند. تعدادی از این ابزارها از سنگ چرت تعدادی از سنگهای نامرغوب آهکی و دو نمونه نیز از جنس ابسیدین بوده‌اند. این ابزارها به رنگهای خاکستری، قهوه‌ای، قرمز قهوه‌ای و سفید خاکستری هستند و از لحاظ شکل ظاهر به صورت تیغه‌ها و یا چاقوهای روتوش‌دار، دندان‌دار، کنگره‌ای و تیغه‌هایی با مقطع دوزنقه‌ای شکل و بیشترین آنها متعلق به دوران مس سنگی هستند.

سفالها به سه دسته خشن، معمولی و ظریف تقسیم شده‌اند؛ تعداد زیادی سفالهای دوران مس سنگی و سفالهای نوع گودین IV که مربوط به مفرغ قدیم هستند و سفالهای گودین III جزو سفالهای معمولی محسوب شده‌اند و ۶۶/۹ درصد از سفالها را تشکیل داده‌اند. سفالهای خشن، ۱۵ درصد سفالها را تشکیل می‌دهند و دارای بدنه ضخیم، سطح صیقل نشده با آمیزه گیاهی و یا مواد دیگر از جنس کانی و رنگ آنها از نخودی تا پوشش کرم و نارنجی، نارنجی تیره، قرمز تیره و قرمز آجری متغیر است. سفالهای ظریف، تنها ۸/۴ درصد از مجموع سفالها را به خود اختصاص داده است. تعدادی از سفالهای عصر مفرغ را سفالهای ظریف تشکیل داده‌اند. لازم به ذکر است قسمتهایی از دشت نهاوند پیش از این توسط باستان‌شناسان خارجی و ایرانی Young, 23-30 و نیز رهبر منتشر نشده و نیز Mason and Copper و نیز کارگر منتشر نشده و نیز محمدی‌فر و مترجم منتشر نشده بررسی شده اما تاکنون به الگوهای استقرار در عصر مس سنگی و مفرغ در ارتباط با سرچشمه گاماسیاب پرداخته نشده است. نتایج آخرین بررسی‌های انجام شده در کنگاور نیز سیمای پیش از مفرغ منطقه را کاملاً دگرگون خواهد ساخت.

مشخصات محوطه‌های عصر مفرغ دشت نهاوند به شرح زیر است:

### تپه باباقاسم (سرسام گبری) nh-2 :

تپه باباقاسم در موقعیت جغرافیایی N: 34.04.48.1 و طول جغرافیایی E: 48.27.01.5 و ارتفاع ۱۷۴۳ متری از سطح دریا و در ضلع غربی روستای باباقاسم قرار دارد که به نام تپه سرسام گبری نیز نامیده می‌شود. این محوطه دارای شیبی نامرتب و به هم ریخته از جوانب است و علت آن فرسایش شدید و خاکبرداری‌های مستمر از سطح تپه بوده‌است. ارتفاع بلندترین نقطه تپه از سطح زمینهای اطراف در حدود ۲۴ متر است و وسعت این محوطه در حدود ۵ هکتار است. بهترین راه دستیابی به تپه از طریق جاده آسفالت روستای بابا قاسم، منشعب از جاده نهاوند - بروجرد است. آثار دوران مس و سنگ قدیم تا جدید و عصر مفرغ در این محل بسیار غنی است. در روی تپه بقایای یک سازه خشتی بزرگ به چشم می‌خورد. جویباری فصلی از کناره شمالی تپه عبور می‌نماید. وجود یک تلمبه‌خانه متروکه و منبع آب، نشانه دیگری از بالا بودن سطح آبهای زیرزمینی در این محل می‌باشد. این تپه در نزدیکی رودخانه فصلی گاماسیاب می‌باشد. با توجه به بررسی‌های سطحی، استقرار در این محوطه از دوره‌های گودین X تا گودین III بدون وقفه ادامه داشته و ابعاد استقرار در آن در عصر مفرغ به حداکثر خود رسیده است. آثار استقرار در این تپه پس از یک وقفه در دوره تاریخی و اسلامی ادامه یافته است. این تپه را باید یکی از استقرارهای اصلی و شاخص عصر مفرغ و به خصوص مفرغ قدیم و فرهنگ یانیق یا کورا - ارس دانست. پیش از این نیز در بررسی‌های باستان‌شناختی منطقه به وجود این فرهنگ، اشاره شده بود (Mason and Cooper و نیز کارگر منتشر نشده).

### تپه عسل مست nh-4 :

این تپه در موقعیت عرض جغرافیایی N: 34.02.34.6 و طول جغرافیایی E: 48.28.21 و ارتفاع ۱۸۳۳ متری از سطح دریا و در فاصله یک کیلومتری ضلع شرقی روستای فاماسب قرار گرفته و حدود ۱/۵ هکتار وسعت کنونی است. این محوطه استقرار در ۱/۵ کیلومتری رودخانه فاماسب قرار گرفته است. آثار تپه بر اساس سفال سطحی طیفی از دوران مفرغ میانی (گودین III) دوره تاریخی بخصوص اشکانی را شامل می‌شود.

## تپه گرک nh-9 :

این تپه در موقعیت عرض جغرافیایی N: 34.03.35.5 و طول جغرافیایی E: 48.27.29.1 و ارتفاع ۱۷۹۰ متری از سطح دریا و در کنار روستای گرک در ضلع شمالی روستا و چسبیده به آن، تپه‌ای طبیعی قرار دارد که از اطراف دارای شیب زیاد و بستر آن سنگلاخی و صخره‌ای است، به‌طوری که از ضلع شرق به شکل یک تپه صخره‌ای به نظر می‌رسد. این تپه طبیعی به صورت بیضی و به طول تقریبی ۲۹۰ و عرض ۲۲۰ متر است و ارتفاع آن از سطح زمینهای اطراف و در بالاترین نقطه آن، ۲۸ متر است. بر روی این تپه طبیعی، تعدادی خانه روستایی و راه‌های خاکی وجود دارد. بهترین راه دستیابی به تپه از طریق جاده آسفالت روستای گرک منشعب از جاده اصلی نهاوند - بروجرد است. این محوطه یکی از محوطه‌های استقرار حوضه رودخانه فصلی گاماسیاب محسوب می‌شود که در ضلع شمالی تپه جریان دارد. بر روی سطح و دامنه‌های این تپه بقایای معماری خشتی و گونه‌های متنوعی از سفال مشاهده می‌شود که این محوطه علاوه بر داشتن آثاری از دوره‌های مس و سنگ از نظر آثار عصر مفرغ، یعنی گودین IV و گودین III، غنی است. آثاری از استقرار در عصر آهن و دوره تاریخی و اسلامی در این محوطه به چشم می‌خورد.

## تپه بابارستم nh-17 :

این تپه در موقعیت عرض جغرافیایی N: 34.08.52.4 و طول جغرافیایی E: 48.23.00.3 و ارتفاع ۱۶۷۰ متری از سطح دریا و در کنار روستای بابارستم و به فاصله ۱۰۰ متری از ضلع شمال شرق روستا در ضلع غربی روستا تپه‌ای طبیعی قرار دارد که در محل به نام تپه بابارستم نامیده می‌شود. از تپه به طول ۱۱۰ متر و عرض ۶۵ متر و ارتفاع آن از سطح زمینهای اطراف در بالاترین نقطه ۲۸ متر است. یک چشمه کوچک در گوشه جنوبی تپه و یک سازه کوچک برای تلمبه آب در بالای تپه قرار گرفته است. تپه یک بستر سنگلاخی داشته و بر روی آن قطعات سنگی بین ۳۰ تا ۷۰ سانتیمتر مشاهده می‌شود. در سطح این تپه طبیعی، بقایای چند قبر ساده اسلامی وجود دارد اما در رأس و دامنه‌های تپه گونه‌های متنوعی از سفال، پراکنده است. این محوطه از نظر داشتن آثار مربوط به فرهنگ یانیق یا گودین IV بسیار غنی است. علاوه بر یافته‌های سفالی می‌توان به بقایای صدف استخوان و دست‌افزارهای سنگی اشاره کرد. وضعیت این تپه به گونه‌ای است که تمامی دشت اطراف

و محوطه‌های دیگر را می‌توان به خوبی مشاهده کرد.

### تپه سردوران nh-20:

این تپه در موقعیت عرض جغرافیایی N:34.12.11.2 و طول جغرافیایی E: 48.15.48.2 و ارتفاع ۱۵۶۸ متری از سطح دریا و در ۵ متری ضلع غربی روستا قرار گرفته و اکنون زیاده‌دان اهالی محل است. تپه سردوران، دارای شیبی به هم ریخته است چرا که خاک این تپه را برای مصارف گوناگون برده‌اند. ارتفاع سطح تپه در حال حاضر، ۳/۸۰ متر از سطح زمینهای اطراف است و مساحت آن حدوداً سه هکتار می‌باشد. رودخانه گاماسیاب در ۴۵۰ متری شمال این محوطه جریان دارد. این محوطه از نظر داشتن آثار فرهنگ یانیق یا گودین IV بسیار غنی و از نظر داشتن آثار گودین III نیز غنی است. علاوه بر یافته سفال می‌توان به بقایای صدف و استخوان اشاره کرد. با توجه به تخریب عرصه محوطه می‌توان مساحت این محوطه را تا ۵/۵ هکتار هم در نظر گرفت.

### تپه گیان nh-24:

این محوطه دارای شهرت جهانی است. این تپه در نزدیکی سراب و جنگل معروف گیان واقع شده است. وضعیت بسیار مناسب زیست محیطی این منطقه، احتمال وجود استقرارهای عصر برنز را در آن، منتفی نمی‌سازد اما متأسفانه تخریب محوطه‌های این منطقه امکان اثبات چنین مسأله‌ای را منتفی ساخته است. در سالهای اخیر حداقل سه محوطه در این منطقه به طور کامل از میان رفته است.

تعداد محدودی از سفالهای مشخص فرهنگ یانیق یا گودین IV از سطح گیان گزارش شده است (طلایی، باستان‌شناسی و هنر ایران، ۸). فرهنگ موسوم به گیان مربوط به طبقات IV و III است. نفوذ این فرهنگ از حدود سال ۱۹۰۰ ق. م. به بیشتر قسمتهای استان گسترش یافته است. سفالهای منقوش رنگارنگ این فرهنگ پس از بررسی به تعداد انگشت شماری به دست آمده‌اند و در حقیقت، سفالهای به دست آمده از این بررسی با سفالهای فازهای شش گانه گودین III شباهت تمام دارد (همان، صص ۱۴-۱۳).

### تپه بره فراخ nh-25 :

در موقعیت عرض جغرافیایی N: 34.22.58.6 و طول جغرافیایی E: 48.05.07.09 ارتفاع ۱۵۱۷ متری از سطح دریا و در فاصله ۵۰ متری روستای بره فراخ تپه‌ای به همین نام قرارداد که حدوداً ۰/۵ هکتار مساحت و ارتفاع آن از سطح زمینهای اطراف، حدود ۷/۲۰ متر است. جاده روستا از کناره شمالی تپه عبور می‌نماید. در ضلع شمالی این تپه، چشمه‌ای جریان دارد. چند قطعه سفال فرهنگ یانیق یا گودین IV و گودین III در این محوطه، به دست آمده است. این محوطه از نظر داشتن سفالهای گودین III غنی است. در این محوطه، سفالهای عصر آهن پارت و سلوکی ساسانی و اسلامی مربوط به قرون میانی نیز دیده می‌شود.

### تپه قلعه شیرزاد nh-26 :

این تپه در موقعیت عرض جغرافیایی N: 34.24.30.6 و طول جغرافیایی E: 48.10.19.5 و ارتفاع ۱۵۶۶ متری از سطح دریا و در فاصله ۶۵۰ متری ضلع شرقی روستای ده موسی قرار گرفته است مساحت این محوطه در حدود یک هکتار و ارتفاع آن از سطح اراضی شمالی ۶۳۰ متر است. در یک ضلع این محوطه، بستر خشک شده رودخانه قلقل رود ملاحظه می‌شود. در زمان پرآبی این رودخانه، این محوطه در کنار آن شکل گرفته است. گونه‌های متنوعی از سفال بر روی این محوطه پراکنده است؛ این محوطه از نظر داشتن سفالهای گودین IV فرهنگ یانیق تپه بسیار غنی است. همچنین این محوطه، دارای سفالهای فرهنگ گودین III می‌باشد. از انواع داده‌های باستان‌شناختی به سفالهای گودین II دوره‌های تاریخی و اسلامی می‌توان اشاره کرد.

### تپه رود حسن آباد nh-27

این تپه در موقعیت عرض جغرافیایی N: 34.19.56.0 و طول جغرافیایی E: 48.05.37.1 و ارتفاع ۱۵۰۲ متری از سطح دریا و در نزدیکی ضلع شرقی روستای گره‌چقا، تپه‌ای باستانی قرارداد که در محل به نام رودحسن نامیده می‌شود. مساحت این محوطه، ۰/۵ هکتار و ارتفاع آن از سطح زمینهای غرب تپه ۲ متر و از سطح رودخانه، ۷ متر است. این تپه، درست در حاشیه سیلابی رودخانه قلقل رود و در ضلع جنوبی آن واقع است. گونه‌های



متنوعی از سفال بر روی این محوطه پراکنده است که سفالهای فرهنگ یانیق یا گودین IV آن بسیار غنی است؛ سفالهای فرهنگ گودین III نیز در این محوطه دیده می‌شود. از انواع داده‌های باستان‌شناختی در این محل می‌توان به تعدادی تیغه سنگی اشاره نمود. با توجه به یافته‌های سطحی، این محوطه نیز در دوره‌های مس و سنگ و برنز، مسکون بوده است.

### تپه سلگی (تپه بزرگ شریف‌آباد) nh-28 :

این تپه در موقعیت عرض جغرافیایی N: 34.18.24.3 و طول جغرافیایی E: 48.06.00.1 و ارتفاع ۱۵۱۶ از سطح دریا و متصل به ضلع غربی روستای شریف‌آباد، تپه‌ای باستانی قرارداد که در محل به نام تپه بزرگ نامیده می‌شود. ارتفاع این تپه، ۱۶۷۵ متر از سطح زمین‌های اطراف و مساحت آن در حدود ۳/۵ هکتار است. تپه، دو قسمت است؛ این تپه یکی از مهمترین و بزرگترین تپه‌های دشت نهاوند است که حفاری آن می‌تواند اطلاعات ارزشمندی از گاهنگاری منطقه ارائه کند. لطامات زیادی به این تپه وارد شده است؛ به عنوان نمونه در بخش غربی در حدود ۳۰۰ متر مکعب از خاک تپه را حمل نموده‌اند. در ۲۰۰ متری ضلع جنوبی این تپه، رودخانه گاماسیاب جریان دارد. انواع سفالهای نخودی منقوش گودین III و سفالهای گودین IV (فرهنگ یانیق) از سفالهای شاخص این محوطه هستند. سفالهای منقوش این محوطه نیز شباهت به سفالهای عصر برنز تپه گیان دارد.

### تپه یزدان nh-30 :

این تپه در موقعیت عرض جغرافیایی N: 34.20.06.8 و طول جغرافیایی E: 48.01.28.3 از سطح دریا در ضلع جنوب شرقی روستای یزدان، تپه‌ای به همین نام قرار گرفته است. این تپه به صورت بقایای استقرار بر روی ارتفاع طبیعی است و در حدود یک هکتار وسعت دارد. ارتفاع بلندترین نقطه آن از سطح روستای مجاور در حدود ۵/۱۵ متر است. روستای یزدان در دامنه ارتفاعات طبیعی واقع است که این ارتفاعات در شمال آن قرار گرفته‌اند و چشم‌انداز جنوبی آن، دشت نهاوند است. اکثر سفالهای این تپه مربوط به گورین III و به خصوص از نوع نخودی منقوش است؛ دوره گورین IV نیز بسیار غنی است. از دیگر سفالهای آن، سفالهای مربوط به مس سنگی را می‌توان نام برد. از بررسی سطحی این محل، تعدادی تیغه سنگی نیز به دست آمده است.



**تپه بابایی nh-31 :**

این تپه در موقعیت عرض جغرافیایی N:34.16.46.5 و طول جغرافیایی E:47.58.11.2 واقع در ارتفاع ۱۷۲۵ متری از سطح دریا در محل اراضی تاریک دره بالا و به فاصله ۳/۵ کیلومتری از ضلع شمالی روستای تاریک دره علیا تپه‌ای باستانی قرار دارد که در محل به نام تپه بابایی نامیده می‌شود، ارتفاع این تپه از سطح زمینهای غربی، ۷ متر است. این اثر در دامنه شیب ارتفاعات شمال روستای تاریک دره بالا واقع شده است. در ۱۵۰ متری این محل، چشمه سراب کنگاور کهنه جاری است. وجود قطعات سنگی لاشه‌ای، حاکی از وجود یک بنای سنگی درون تپه است. این محوطه از چهار طرف در محاصره کوهها قرار گرفته است. گونه‌های متنوعی از سفال و بقایای معماری و همچنین ابزار سنگی از این محل به دست آمده و با اینکه مساحت این محوطه در حدود ۰/۳ هکتار است اما با این وجود از نظر وجود آثار دوره‌های گودین III و IV فرهنگ یانیق غنی است.

**تپه کهریز صفی خانی nh-32 :**

این تپه در موقعیت عرض جغرافیایی N: 34.19.10.9 و طول جغرافیایی E: 48.10.32.8 و ارتفاع ۱۵۳۲ متری از سطح دریا و در نزدیکی روستای کهریز صلاح‌الدین و در فاصله ۱۰۰ متری در حاشیه اراضی کشاورزی قرار داشته و تقریباً ۰/۶ هکتار مساحت دارد. ارتفاع این تپه از سطح زمینهای اطراف، حدود ۶/۲۰ متر است. این تپه به شدت آسیب دیده است به طوریکه بیش از هفتاد درصد آن از میان رفته و رودخانه گاماسیاب در ۳ کیلومتری جاری است اما سطح آب منابع زیرزمینی در این محل و بالاست. گونه‌های متنوعی از سفال و بقایای معماری خشتی در این محل، پراکنده است. دوره‌های فرهنگی مربوط به مس سنگی گودین IV فرهنگ نیک و گودین III در این محل، قابل تشخیص است.

**تپه کوچک شریف‌آباد nh-33 :**

این تپه در موقعیت عرض جغرافیایی N: 34.18.50.5 و طول جغرافیایی E: 48.05.81.6 و ارتفاع ۱۵۰۰ متری از سطح دریا در غرب روستای شریف‌آباد و در فاصله ۸۰ متری از ضلع غربی تپه سلگی تپه‌ای باستانی قرار دارد که در محل به نام تپه کوچک نامیده می‌شود. این تپه در حدود ۰/۶ هکتار مساحت داشته و ارتفاع آن از سطح جاده شوسه ضلع جنوبی، ۱/۶۰

متر است؛ آثار این تپه شباهت به آثار تپه سلگی دارد.

### تپه گبرگور نصیب nh-34 :

این تپه در موقعیت عرض جغرافیایی N: 34.16.192 و طول جغرافیایی E: 48.00.838 و در ارتفاع ۱۸۴۷ متری از سطح و در نزدیکی روستای گور نصیب قرار دارد. وسعت آن در حدود ۰/۵ هکتار و ارتفاع آن از سطح زمینهای اطراف تقریباً ۶ متر است. دوره‌های قابل تشخیص در این تپه، دوره‌های مس‌سنگ قدیم و جدید و دوره مفرغ قدیم یا گودین IV (فرهنگ یانیق) هستند.

### تپه بزرگ شیرآوند nh-35

این تپه در موقعیت جغرافیایی N: 34.16.535 و طول E: 48.06.013 و ارتفاع ۱۵۹۳ متری از سطح دریا قرار گرفته و در حدود ۰/۲ هکتار مساحت دارد و ارتفاع آن از سطح جاده روستایی در حدود ۲ متر است. این تپه در نزدیکی روستای شیرآوند قرار گرفته است. دوره‌های قابل تشخیص آن، مس‌سنگی قدیم، مس‌سنگی جدید و دوره مفرغ قدیم یا گودین IV است.

### تپه در آوج شیرآوند nh-36 :

این تپه در موقعیت عرض جغرافیایی N: 34.17.340 و طول جغرافیایی E: 48.06.737 و در نزدیکی روستای شیرآوند قرار دارد. ارتفاع آن ۱۵۳۳ متر از سطح دریا و در حدود ۰/۵ هکتار مساحت و ارتفاع آن از سطح جاده خاکی مجاور آو در حدود ۴ متر است. این تپه علاوه بر آثار مس‌سنگی میانی، آثاری از دوران مفرغ قدیم را نیز دربردارد. به جز اینها آثار دوره‌های میانی و متأخر اسلامی نیز در این تپه موجود است.

### نتیجه:

آغاز هزاره سوم میلادی در خاورمیانه همزمان با تحولات و تغییرات عظیم در جمعیت، استقرار، روابط اجتماعی و پیشرفت فنون صنعتی است. این دگرگونی‌ها را مقدمه ورود به دوره‌ای از تاریخ بشر دانسته‌اند که آغاز شهرنشینی نام گرفته است. این دگرگونی‌ها در همه‌جای فلات ایران، یکسان و همگن نبوده است به همین علت از اصطلاح عصر

مفرغ برای بیان و تفسیر واقع‌بینانه رویدادهای قسمت‌های خاصی از این فلات استفاده می‌شود که زاگرس مرکزی نیز از آن جمله است. دشت نهاوند که قسمتی از زاگرس مرکزی است در دوران مفرغ، یک حوزه فرهنگی و جغرافیایی خاصی را تشکیل داده که با داشتن شاخصی بومی و محلی با حوزه‌های فرهنگی همجوار ارتباط داشته است. به نظر می‌رسد جغرافیا و محیط در شکل‌گیری فرهنگهای منطقه در تمام دوران‌های پیش از تاریخ، مؤثر بوده است. گودین IV معرف مفرغ قدیم یا فرهنگ یانیق است که نشان‌دهنده گسترش فرهنگ عصر مفرغ قدیم شمال غرب ایران به زاگرس مرکزی است. با توجه به گسیختگی زمانی چندصدساله بین دوره‌های IV و V تپه گودین، تاریخ نسبی بین ۲۹۵۰ تا ۲۴۰۰ ق. م. را می‌توان برای دوره IV تپه گودین در نظر گرفت (طلایی، عصر مفرغ در ایران، منتشر نشده).

گودین تپه را به عنوان جنوبی‌ترین نقطه پیشروی فرهنگ یانیق و نقطه توقف آن دانسته‌اند (فاضلی و آجورلو، ۱۸۵) دوره گودین IV یا دوره یانیق در دشت کنگاور مشتمل بر ۱۵ محوطه و وسعت نواحی این دوره بالغ بر ۳۶ هکتار است در این دوره، اندازه متوسط محوطه‌ها به طور قابل توجهی افزایش یافته و به حدوداً ۲/۳۰ هکتار رسیده است. دو محوطه نیز وجود دارند که بین ۵ تا ۱۰ هکتار مساحت دارند (Young, 23-30).

در دشت نهاوند و در طی بررسی ۱۵ استقرار فرهنگ یانیق مورد شناسایی قرار گرفته است گرچه بیشتر محوطه‌ها کمتر از یک هکتار وسعت دارند با این حال وسعت نواحی این دوره در حدود ۲۵ هکتار است. بسیار روشن است که در توزیع استقرارهای فرهنگ یانیق در دشت نهاوند، حاصلخیزی خاک، نقش تعیین‌کننده‌ای نداشته است و شاید این مسأله، دلیلی بر کوچرو بودن این اقوام باشد (نقشه ۲). به نظر می‌رسد تعدادی از محوطه‌های مربوط به فرهنگ یانیق در منطقه نور آباد لرستان مورد شناسایی قرار گرفته‌اند که حد پیشروی این فرهنگ را به سمت جنوب افزایش دهند (گاراژیان، منتشر نشده).

در بررسی دشت کنگاور توسط دکتریانگ در حدود ۱۷۰ تپه و اثر باستانی شناسایی گردیده است که به طور طبیعی به حاصلخیزی خاک و قرارگرفتن کنگاور در مسیر راههای باستانی باز می‌گردد (محمدی‌فر، ۳۳) در حالیکه ۱۵ محوطه دارای فرهنگ یانیق در دشت نهاوند از میان ۳۶ محوطه بازدید شده، شناسایی گردیده‌اند (نقشه ۲). از نظر منابع آبی با وجود سراب‌ها به نظر می‌رسد شرایط مساوی حکمفرما باشد. چنین به نظر می‌رسد که توزیع استقرارهای

فرهنگ یانیق در دشت نهاوند به فرهنگ کوچروی این اقوام وابسته بوده باشد. یانگ، ۶ محوطه گودین VI را در دشت کنگاور معرفی کرده است (Young, Kangavar Survey, 652). قابل توجه است که در بررسی دشت نهاوند نیز تنها ۷ محوطه دارای سفال مس سنگی جدیدی در مورد شناسایی قرار گرفته و هیچ سفال لبه‌وار یخته‌ای نیز در بررسی‌ها دیده نشده است. آلدن معتقد است که نفوذ فرهنگ یانیق به زاگرس، ارتباط فلات ایران و بین‌النهرین را از هم گسیخته و در نتیجه فرصتی برای رشد اقتصادی فرهنگ پرتو ایلامی در ناحیه خوزستان را پدید آورده است (آلدن، ۳۲۸).

نتایج به دست آمده از آزمایشات پتروگرافی سفالهای دوره IV/V تا III گودین تپه و همچنین بابا قاسم نهاوند نشان می‌دهد که سفال اروک جدید گودین تپه با نمونه‌های گودین III و II همخوانی داشته و تولید محلی است. تجزیه و تحلیل سفالهای طبقه IV را دلیلی بر وجود مهاجرین و یا افراد کوچرو دانسته‌اند (Mason and Cooper, 27).

گودین دوره III به شش فاز تقسیم گردیده که فاز ۶ III آن، قدیمترین نوع آن محسوب می‌شود. توزیع محوطه‌های باستانی مرتبط با گودین III را در شش منطقه جغرافیایی زاگرس مرکزی مورد توجه قرار داده‌اند که شرق منطقه در کوه‌گرین از آن جمله است.

در منطقه کنگاور بین همدان و کرمانشاه ۵۷ محوطه مرتبط با گودین III شناسایی شده که نشان‌دهنده افزایش جمعیت در دوره گودین III در این بخش از زاگرس مرکزی است (طلایی، منتشر نشده). در دشت نهاوند، تعداد محوطه‌های دارای دوره گودین III تنها ۱۳ محوطه است که تغییرات قابل توجهی را نشان نمی‌دهد.

در حالیکه سفالهای گودین III همگونی کامل را در دشت نهاوند و کنگاور نشان می‌دهد، با این حال تنها مزیت برتر دشت کنگاور، خاک حاصلخیز و نزدیکی به راههای مواصلاتی بوده است.

چنین به نظر می‌رسد که رودخانه گاماسیاب با نزدیک شدن به دره کنگاور پرآب‌تر شده و نقش مهمتری در تشکیل استقرارهای عصر مفرغ به خصوص در دوره گودین III بر عهده داشته است در کل سه محوطه شاخص را می‌توان برای استقرارهای مس سنگی و مفرغ دشت نهاوند تشخیص داد؛ الف) تپه باباقاسم؛ ب) تپه گیان نهاوند و ج) تپه سلگی شریف‌آباد. این هر سه محوطه، دارای منابع آبی فراوان هستند. شرایط ویژه جغرافیایی دشت نهاوند تأثیر تعیین‌کننده‌ای در فرآیند تغییرات و الگوهای استقراری داشته است. آب

و عوارض طبیعی را می‌توان دو عامل اصلی شکل‌دهنده استقرارهای عصر مس‌سنگی و مفرغ دشت نهاوند دانست. رودخانه گاماسیاب تقریباً در وسط دشت جاری است اما در سمت شرق دشت، منابع آبی کمتر بوده و بنابراین بیشتر استقرارها در سمت غرب دشت نهاوند متمرکز شده‌اند. منابع آبی دشت، متنوع و به صورت‌های زیر هستند:

### ۱- سراب‌ها و رودخانه‌های دائمی گاماسیاب:

این رودخانه در حقیقت یک چشمه زیرزمینی است که از پایین غار گاماسیاب که در ارتفاعات گرین قرارداد سرچشمه می‌گیرد. شاید استقرارهایی از دوره مفرغ در زیر رسوبات نزدیک این غار، پنهان شده باشد. رودخانه خرچنگ‌رود و رودخانه فصلی گاماسیاب به آب سراب گاماسیاب افزوده شده و رودخانه گاماسیاب را به وجود آورده است.

### ۲- چشمه‌های دامنه ارتفاعات و کوهپایه‌ها:

در اثر شیب منابع آب زیرزمینی و برف ارتفاعات گرین تراوشهایی از آب در دامنه‌ها دیده می‌شوند که پوشش‌های گیاهی را ایجاد می‌کنند. این چشمه‌ها مورد استفاده اقوام کوچ‌نشین بوده و در اطراف آن معمولاً سفالهای دوره تاریخی به‌خصوص پارتنی، پراکنده هستند.

### ۳- چاه‌ها و منابع آب زیرزمینی:

علاوه بر نزدیکی محوطه‌ها به رودخانه گاماسیاب، سفره‌های زیرزمینی آب در برخی محوطه‌ها غنی و در نزدیکی سطح قرارداد دارند. این محوطه که از دو نوع منبع آبی برخوردارند از نظر فرهنگی بسیار غنی هستند.

علاوه بر این، محوطه‌های شناسایی شده را می‌توان از نظر موقعیت مکانی در سه گروه زیر قرار داد:

الف) محوطه‌های دامنه شیب تپه‌ها و کوهپایه‌ها که بر مسیر کوچ‌های عشایری منطبق بوده و آثار دوران تاریخی دارند؛

ب) محوطه‌هایی که بر روی تپه‌های طبیعی که بعضاً دارای بستر صخره‌ای هستند دیده می‌شوند؛ این محوطه‌ها آثار دوره‌های مختلف را در خود جای داده‌اند و در نزدیکی و یا زیر آنها چشمه‌هایی دیده می‌شوند. تعدادی از استقرارهای عصر مفرغ در چنین مکانهایی



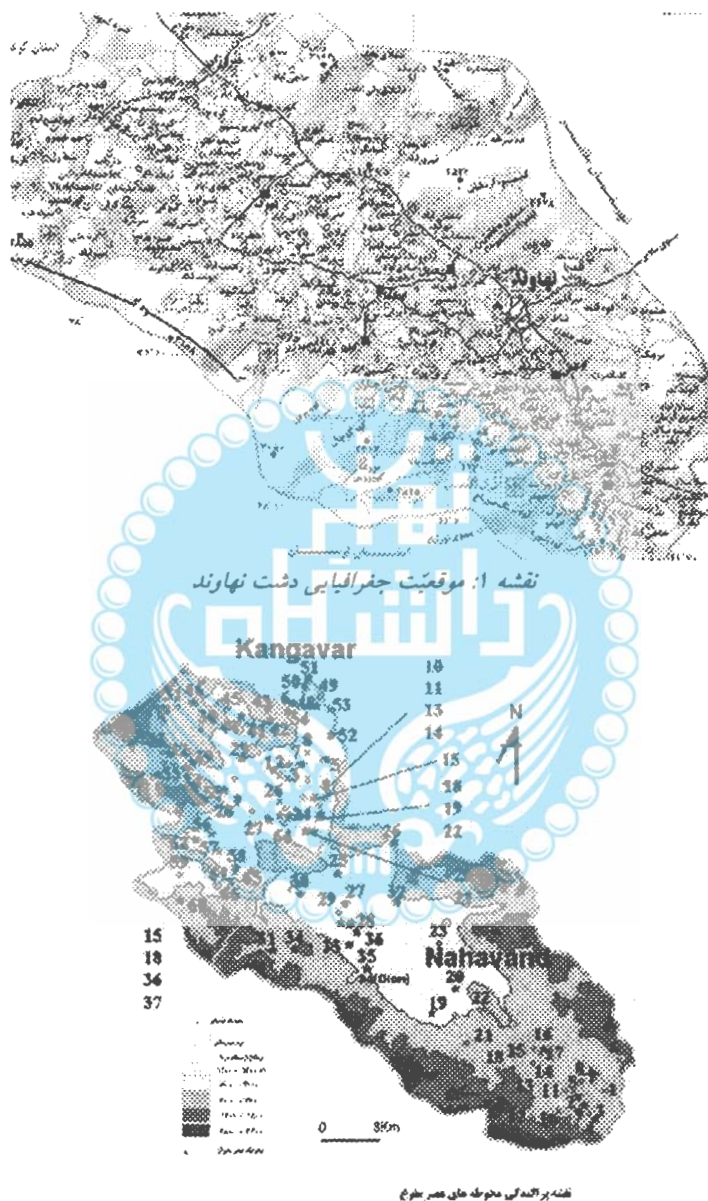
دیده می‌شوند. نکته قابل توجه، موقعیت این محوطه‌هاست؛ از این محوطه‌ها می‌توان دشت ویا استقرارهایی دیگر را زیر نظر قرارداد و این محوطه‌ها از یک یا چند طرف محصور شده‌اند؛ (ج) تپه‌های مصنوعی در کنار و یا نزدیکی رودخانه گاماسیاب که از منابع آب زیرزمینی نیز برخوردار هستند؛

از مجموع ۳۶ محوطه بررسی شده، ۲۲ محوطه مربوط به دوره مس سنگی، ۱۶ محوطه دارای آثار دوره مفرغ، ۱۲ محوطه دارای فرهنگ‌های عصر آهن، ۲۹ محوطه دارای آثار دوران تاریخی است که از میان آثار آنها دوران پارت از همه شاخص‌تر است و ۱۸ محوطه دارای آثار اسلامی است.

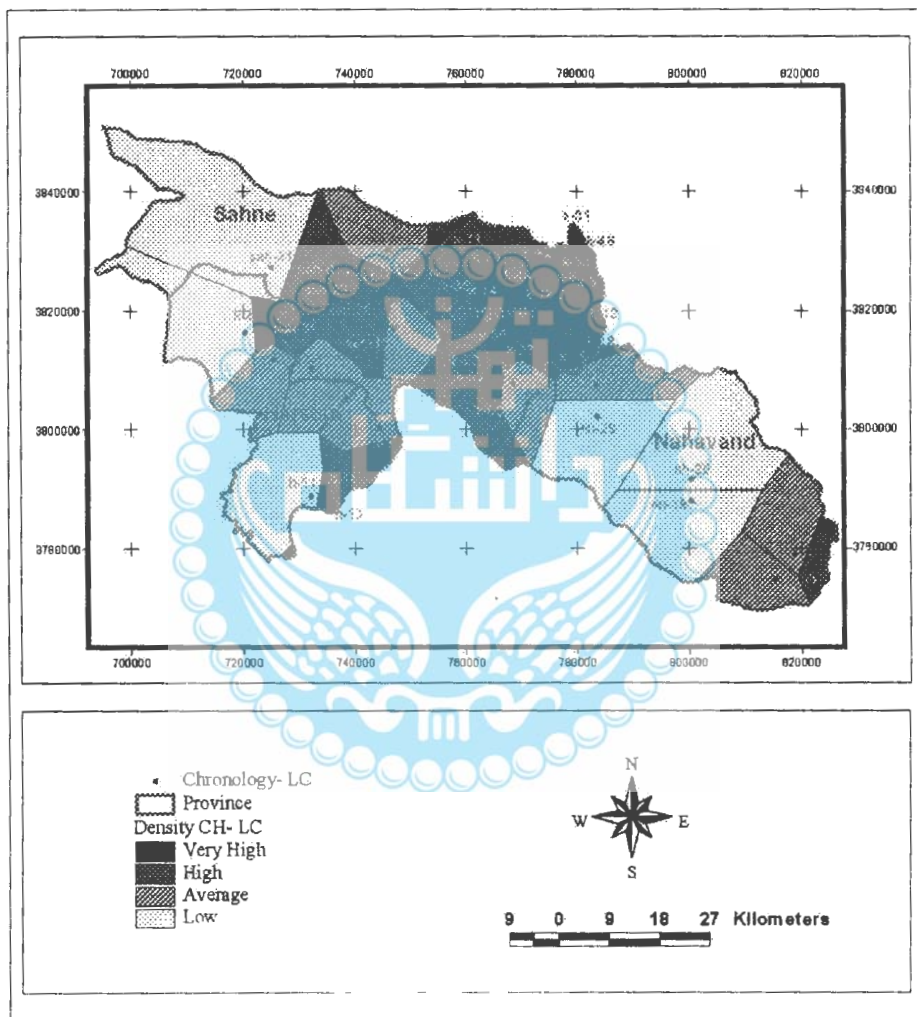
جدول ۱: مشخصات محوطه‌های عصر مفرغ دشت نهاوند

ردیف	نام محوطه	دوره مس سنگی	مفرغ قدیم گودین IV	مفرغ میانی- جدید گودین III	ارتفاع سطح دریا (متر)	مساحت (هکتار)
۱	بابا قاسم	+	+	+	۱۷۴۳	۵
۲	عسل مست	-	-	+	۱۸۳۳	۱/۵
۳	گرک	+	+	+	۱۷۹۰	۴۶
۴	بابا رستم	+	+	-	۱۶۷۰	۰/۷
۵	سردوران	-	+	+	۱۵۶۸	۳
۶	گیان	+	+	+	~۱۶۰۰	؟
۷	بره فراخ	-	+	+	۱۵۱۷	۰/۶
۸	رود	+	+	+	۱۵۰۲	۰/۵
۹	سلگی	+	+	+	۱۵۱۶	۳/۵
۱۰	یزدان	+	+	+	۱۵۱۸	۱
۱۱	بابایی	+	+	+	۱۷۲۵	۰/۳
۱۲	صفی خانی	+	+	+	۱۵۳۲	۰/۶
۱۳	کوچک ش. آ	+	+	+	~۱۵۰۰	۰/۶
۱۴	گور نصیب	+	+	-	۱۸۴۷	۰/۵
۱۵	بزرگ شیرآوند	+	+	-	~۱۵۹۳	۰/۲
۱۶	درآوج شیرآوند	+	+	-	~۱۵۳۳	۰/۵



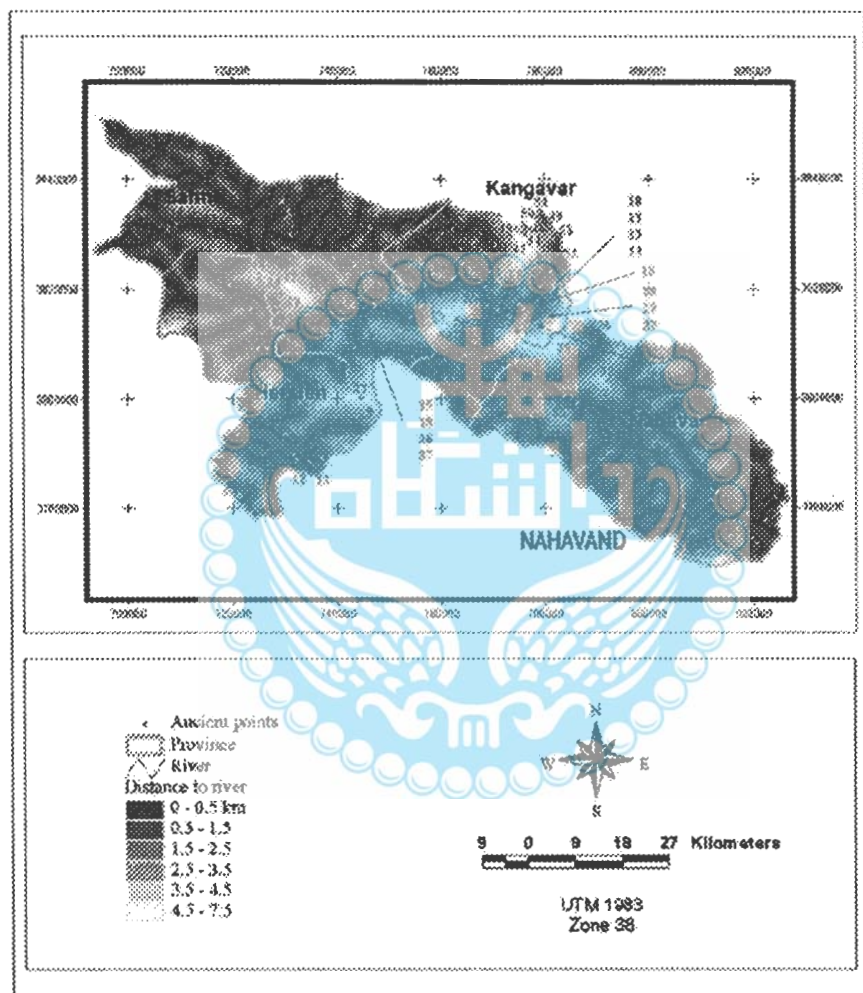


نقشه ۲: پراکندگی محوطه های عصر مفرغ شهرستانهای نهاوند (nh) و کنگاور



نقشه ۳: نقشه پراکندگی محوطه‌های مس سنگی جدید شهرستانهای نهاوند (nh)، کنگاور (k)،

صحنه (sah) و ده مس (h)



نقشه ۱: پراکندگی محوطه‌ها به نسبت فاصله با رودخانه‌ها در شهرستانهای نهاوند، کنگاور،

صحنه و هرسین

## منابع:

- ۱- آلدن، جان، دوره شوش III باستان‌شناسی غرب ایران، ویرایش فرانک هول، ترجمه زهرا باستی، سمت، ۱۳۸۱ ه.ش.
- ۲- رهبر، مهدی، بررسی باستان‌شناسی منطقه کنگاور، گزارش نماینده سازمان از بررسی دکتر یانگ، مرکز اسناد سازمان میراث فرهنگی و گردشگری ۱۳۵۴ ه.ش.
- ۳- فاضلی نشلی، حسن و آجورلو، بهرام، «درآمدی بر بسط فرهنگ کورا - ارس در اواخر هزاره چهارم قبل از میلاد در دشت قزوین»، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسی ایران؛ حوزه شمال غرب، پژوهشکده باستان‌شناسی ۱۳۸۳ ه.ش.
- ۴- فرهنگ جغرافیایی همدان، سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، ۱۳۷۶ ه.ش.
- ۵- کارگر، بهمن، گزارش بررسی باستان‌شناسی همدان و رزن، مرکز اسناد میراث فرهنگی و گردشگری استان همدان، ۱۳۶۷ ه.ش.
- ۶- گاراژیان، عمران، گزارش بررسی و شناسایی نورآباد لرستان، فصل اول و دوم، مرکز اسناد پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، ۱۳۷۸ و ۱۳۸۰ ه.ش.
- ۷- طلایی، حسن، «باستان‌شناسی و هنر ایران در هزاره اول قبل از میلاد، سمت، ۱۳۷۴ ه.ش.
- ۸- \_\_\_\_\_، عصر مفرغ در ایران، منتشر نشده، (زیر چاپ انتشارات سمت)، ۱۳۸۵ ه.ش.
- ۹- محمدی‌فر، یعقوب و مترجم عباس، گزارش بررسی و شناسایی شهرستان نهاوند؛ بخش خزل، فصل اول، ۱۳۸۲ ه.ش.
- ۱۰- محمدی‌فر، یعقوب، «نگاهی به کاهنگاری دشت کنگاور از آغاز تا دوران گودین III»، مجله پیام باستان‌شناس دانشگاه آزاد اسلامی؛ واحد ابهر، سال دوم ۱۳۸۴ ه.ش.
- 11-Contenau, J. & R. Ghirshnan, 1935 "Fouilles de Tepe Gian" Paris: Paul Guthner
- 12-Henrikson, R 1987 "Godin III and the chronology of central Western Iran ..." the Archaeology of Western Iran. ed. Frank Hole, Smithsonian.
- 13-Mason, R. B. and L. Cooper 1999 "Grog petrography and Early Trans-Caucasian at Godin tepe, Iran 37: 25-31.
- 14-Young T.C.J, 1969 " Excavations at Godintepe: First Progress Report, Royal Ontario Museum.
- 15-Young T.C. Jr 1975, pp. 23-30 (Third symposium). Tehran.
- 16-Young T.C. 2004, " Kangavar Survey -Periods VI-IV". In A view from the Highlands: Archaeological studies in honor of Charles Burney, Netherlands 645-660.



## «ساختار اجتماعی جوامع سکایی با نگرش به شیوه‌های تدفین»

دکتر بهمن فیروزمندی

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

میثم لباف خانیکی

دانشجوی کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه تهران

از ص ۶۷ تا ۹۱

### چکیده:

با گسترش باستان‌شناسی جدید از دهه ۱۹۶۰م. به بعد، تفسیر و تحلیل نظری یافته‌های باستان‌شناسی مورد توجه باستان‌شناسان «نوگرا» قرار گرفت. باستان‌شناسی جدید با بهره‌گیری از آموزه‌های رشته‌های علمی دیگر، نظیر علوم اجتماعی، علوم اقتصادی و علوم سیاسی، پا از حوزه توصیف صرف داده‌های فرهنگی فراتر گذاشته و به تشریح جنبه‌های «غیر ملموس» زندگی بشر پرداخته است. در این میان، آثار باقی مانده از «شیوه‌های تدفین» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. شیوه تدفین، معماری تدفینی و اشیای تدفینی در شناخت سازمان اجتماعی جوامع انسانی نقش بسزایی ایفا کنند. کورگان‌های سکایی چه از لحاظ سبک معماری و چه از نظر دارا بودن اشیای تدفینی، انعکاس دهنده سازمان اجتماعی، باورهای اعتقادی و نظام سیاسی جوامع سکایی است. در این مقاله سعی شده با توصیف و تحلیل شماری از گورته‌های سکایی، با رویکرد باستان‌شناسی اجتماعی به مطالعه زوایایی از ساختار اجتماعی و سیاسی سکاهای پرداخته شود.

واژه‌های کلیدی: باستان‌شناسی اجتماعی، سکا، کورگان، تدفین، نظام سیاسی



### مقدمه:

در باستان‌شناسی دو دیدگاه عمده وجود دارد؛ نخست، دیدگاهی که باستان‌شناسی را علم بررسی تاریخ، قلمداد می‌کند و دیگر، دیدگاهی که به باستان‌شناسی از زاویه انسان‌شناسی می‌نگرد. هر دو دیدگاه، با وجود اختلافاتی که در تحلیل و روش‌شناسی باهم پیدا می‌کنند، باستان‌شناسی را به منزله فنی برای بازسازی گذشته به خدمت می‌گیرند (Brown). لازمه بازسازی زندگی گذشته انسان، دارا بودن اطلاعاتی همه جانبه در مورد ابعاد گوناگون زندگی بشر است. زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی انسان، دارای نشانه‌هایی است که در مصنوعات مادی انعکاس می‌یابد (راوندی، ۲). مطالعه و بررسی نحوه معماری، سبک‌های هنری، شیوه سفالگری و ... هر کدام می‌تواند به تکمیل اطلاعات ما به منظور بازسازی زندگی گذشتگان یاری رساند.

در این میان، آثار به جا مانده از نحوه تدفین از منابع مهم باستان‌شناسی برای شناخت ابعاد زندگی انسان به‌شمار می‌رود. مطالعه رفتار تدفین یک اجتماع انسانی به روشن ساختن عقاید و باورهای دینی کمک می‌کند و با مطالعه معماری آرامگاه‌ها و کیفیت اشیای تدفینی، از بُعد باستان‌شناسی اجتماعی، می‌توان به جنبه‌های متعدد شکل و سازمان اجتماعی یک جامعه پی‌برد. البته در این راه، مشکلات زیادی وجود دارد (دارک، صص ۱۱۶-۱۱۱).

نگرش متفاوت به موضوع مرگ از ادوار پیش از تاریخ تاکنون، باعث رعایت الگوهای متفاوتی در نحوه تدفین اجساد شده است. تنوع در کیفیت و کمیت اشیایی که به همراه جسد به خاک سپرده می‌شد، حالت سر، بدن، دستان و پاها و جسد و نحوه معماری و تزئینات گور، نشان‌دهنده گوناگونی نظام‌های اعتقادی، سازمان‌های اجتماعی و سیاسی و روابط اقتصادی در فرهنگ‌های مختلف می‌باشد.

علاوه بر این، الگوهای تدفین برای مطالعه تمایزات قومی، روابط خویشاوندی و الگوهای استقراری نیز می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد (Chase, 110) با گسترش و رشد باستان‌شناسی جدید، بالاخص از دهه ۱۹۶۰م. به بعد، نظریه‌های متعددی در رابطه با تحلیل جامعه‌شناختی یافته‌های باستان‌شناسی ارائه شده است و بخش عمده‌ای از این تحلیل‌ها بر روی آثاری صورت گرفته که به نوعی مرتبط با مسأله تدفین بوده‌اند (به طور مثال نک:

Brown; Huntington & Metcalf; Chapman et al; Pader; Bloch & Parry; Oshea; Martin; Metcalf & Huntington; Morris)

به عنوان مثال «سوزان‌شان» در مطالعه‌ای که بر روی گورستان‌های دوره برنز قدیم در

مجارستان انجام داد به این نتیجه رسید که سن و جنسیت فرد متوفی در حالت جسد، جهت گور و اشیای دفن شده به همراه جسد مؤثر بوده است. همچنین «شنان» کشف کرد که انواع خاصی از حلقه، سوزن و گردنبند، مختص افراد ویژه‌ای بوده که این امر، نشانگر طبقاتی بودن جامعه می‌باشد. وی انتقال شأن اجتماعی از طریق به ارث بردن ثروت خانوادگی را با استناد به غنی بودن گور کودکان توضیح داد. همچنین وی شمار معدودتر مردان ثروتمند نسبت به تعداد زن‌ها در گورها را نشانه‌ای از رواج «چندزن‌گزینی» (polygamy) و «پدر تباری» (patrilineality) در جامعه دانست (Pearson, 480).

در میان اقوام و جوامع باستانی گوناگون، اقوام سکایی، توجه زیادی به مسأله تدفین داشتند و علیرغم آنکه به دلیل شیوه معیشت چادرنشینی، معماری مسکونی ناچیزی از آنها باقی‌مانده، هنر معماری آنها در بنای آرامگاه‌های ایشان تجلی یافته است. جنبه‌های گوناگون تدفین سکاها، اعم از آیین‌ها و مراسم مرتبط با تدفین و چگونگی تزیین معماری آرامگاه‌های سکایی، توجه بسیاری از باستان‌شناسان را به خود جلب کرده است. در این مقاله سعی شده به معرفی مهمترین آرامگاه‌های سکایی و ابعاد فرهنگی - اجتماعی تدفین سکایی پرداخته شود.

### تدفین سکایی:

همانگونه که در مقدمه اشاره شد، آثار و بقایای به جامانده از تدفین در باستان‌شناسی از اهمیت خاصی برخوردار است. روابط اجتماعی، چگونگی تدفین را به منزله آیین اجتماعی شکل می‌دهد. اشیائی که به همراه جسد دفن می‌شوند، برای باستان‌شناسان، این امکان را فراهم می‌سازند تا با برقراری ارتباط میان آن اشیاء و مراسم تدفینی به بازسازی رفتارهای اجتماعی بپردازند (Trinkaus, 674). بخش اعظم آنچه که ما هم اکنون از ساختار اجتماعی و تاریخ فرهنگی سکاها می‌دانیم در نتیجه کاوش گورهای سکایی به دست آمده است. تحلیل معماری و سازمان تدفین گورها به ما کمک می‌کند تا بهتر بتوانیم ساختار اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی سکاها را درک نمائیم. علاوه بر این، پراکندگی گورهای سکایی، بیانگر حدود قلمرو اقوام سکایی و مسیر مهاجرت آنها به اروپای شرقی است و از این جنبه برای مورخان اهمیت می‌یابد.

کاوش گورهای سکایی یا «کورگان»‌ها، از قرن ۱۸ م. به دستور تزار پتر کبیر آغاز شد.

ماحصل این کاوش‌ها که بر روی گورهای واقع در استپ‌های شمالی دریای سیاه متمرکز می‌شد، مقادیر قابل توجهی آثار فرهنگی مشتمل بر اشیاء برنزی و زرین بود. اما کاوش‌های علمی بر روی محوطه‌های عصر آهن جنوب سیری و آسیای مرکزی از دهه ۱۹۲۰م. و ۱۹۳۰م. آغاز گردید. باستان‌شناسان در نقاط مختلفی از استپ‌های شرقی، آثاری یافتند که به سکاهای آسیایی تعلق داشت. با گسترش مطالعات باستان‌شناسی بر روی کورگان‌های سکایی، «سکاشناسی» به عنوان گرایشی تخصصی در باستان‌شناسی شوروی سابق مطرح گردید (Yablonsky, Scythian Triad and ..., 10). قبل از جنگ جهانی دوم «رائو» (Rau) و «گراکف» (Grakov, Gynaikokratoromenoi ...) پایه بحث‌های نظری را با تکیه بر مواد فرهنگی به جامانده از دوره سکایی پی‌ریزی کردند. از این‌رو این دو دانشمند، پایه‌گذاران مکتب روسی مطالعات چادرنشینان استپ‌های اوراسیا به شمار می‌روند. آنها پارامترهایی را برای تحقیق و مطالعه داده‌های باستان‌شناسی معرفی کردند که نه تنها برای طبقه‌بندی و تاریخ‌نگاری کاربرد داشت، بلکه برای ترسیم جغرافیای قومی (ethno-geography) شناسایی خاستگاه اقوام (ethno-genetic) و بازسازی ساختار اجتماعی و سیاسی اقوام (ethno-political and ethno-social structures) نیز مفید واقع گردید. منابع مکتوب باقی مانده از مورخان عهد باستان امکان ناچیزی را برای پیشبرد چنین مطالعاتی فراهم می‌آورد، از این‌رو تاریخ‌نگاری سکاهای دیگر چادر نشینان اوراسیا براساس داده‌های باستان‌شناسی، مورد توجه باستان‌شناسان روس قرار گرفت (Yablonsky, Scythian Triad and ..., 3).

### گورهای سکایی:

نخستین گورهای، سکایی هم‌سطح زمین بودند و در پیرامون آنها سنگ چینی به شکل دایره ساخته می‌شد. اما در حدود ۱۲۰۰ ق.م. این شیوه تدفین تغییر کرد و سکاهای شروع به ساختن تپه‌هایی بر روی گورها نمودند (رایس، ۳۰). البته این شیوه تدفین از دوره نوسنگی پایانی و فرا نوسنگی شناسایی شده است. گور تپه‌هایی متعلق به هزاره ۳ و ۴ ق.م. در آسیای صغیر، بالکان و اروپای مرکزی کشف شده است که قدیمیترین آنها، گور تپه‌ای است متعلق به دوره مس (هزاره چهارم ق.م.) در قفقاز (Bray & Trump, 135). پس از آن، چنین شیوه تدفینی به همه قاره‌ها (به جز استرالیا) سرایت کرد و در شرق و شمال اروپا و در آسیای مرکزی، تا اواخر قرون وسطی ادامه یافت (Mongait, 7). با توجه به سابقه چند هزار

سأله شیوه تدفین گور تپه‌ای، می‌توان گفت: سکاهای پس از ورود به استپ‌های اوراسیا، این روش تدفین را از ساکنان بومی فرا گرفته و در ترکیب با اعتقادات و آیین‌های خویش و شرایط اجتماعی حاکم، شکل جدیدی به آن بخشیده‌اند. گورتپه‌های سکایی به نام‌های «کورگان» و «تومولوس» نیز شناخته می‌شوند.

گورهای سکایی به دو دسته متمایز تقسیم می‌شوند: گورهای ساده متعلق به مردم عادی که با صرف کمترین مصالح و تجهیزات، ساخته شده‌اند و گورهای مجلل سران و شاهان سکایی که در بردارنده سازه‌های چوبی بوده و در بنای آنها مهارت زیادی به کار رفته است. این گورها محتوی ظروف سفالی، جنگ افزار و زیورآلاتی بودند که غالباً به سبک حیوانی پرداخته می‌شدند و آشکارا حکایت از تعلق این گورها به افرادی از طبقه بالای جامعه دارند (Gershevitch, 180). مطالعاتی که به منظور شناسایی قشر بندی اجتماعی صورت گرفته، به تفاوت میان میزان انرژی صرف شده در طول فرایند تدفین توجه می‌کنند. از داده‌های حاصل از کاوش باستان‌شناسی، یک گور برای تشخیص وجود «جامعه رتبه‌ای» (ranked society) و یا «جامعه طبقاتی» (stratified society) در مقابل «جوامع برابر» (egalitarian society) و همچنین آزمون تحولات اجتماعی استفاده می‌شود (Chase, 110). تفاوت‌های فرهنگ مادی، وسیله اصلی طبقه‌بندی انواع مختلف جامعه را در تاریخ فراهم می‌کند (گیدنز، ۶۶).

با استناد به یافته‌های باستان‌شناسی می‌توان گفت که طبقاتی شدن جامعه و سازمان یافتن حکومت در قبایل سکایی، به تدریج تکوین یافت (Artamonov, Social system ..., 9). خان‌های قبایل سکایی، کم کم به فرمانروایان حکومت‌های «برده‌دار» (Slave-owning) مبدل شدند. مطالعات باستان‌شناسان و مورخان بر روی پادشاهی «آتئاس» (Ateas) که در قرن ۴ ق.م. در اوج قدرت بوده، برده‌دار بودن جوامع سکایی را اثبات و نظریاتی که پیش از این در مورد فتودالی بودن جوامع سکایی مطرح شده بود را رد می‌کنند. سکاهای، در جریان تکامل اجتماعی، به میزانی از طبقه‌بندی اجتماعی و سازمان حکومتی رسیده بودند (Mongait, 158).

### گور تپه‌های قلمرو شرقی سکاهای:

یکی از بهترین و قدیمی‌ترین نمونه‌های گورهای قبایل سکایی که بیانگر سازمان اجتماعی و سیاسی این جوامع است، گور تپه «ارجان» (Arjan) می‌باشد. گورتپه ارجان در

ناحیه کوهستانی «توا» (Tuva) واقع در روسیه مرکزی و هم مرز با مغولستان قرار دارد. این گور پشته، آرامگاهی یادمانی متعلق به یکی از رهبران یا پادشاهان قبایل سکایی است که به صورت ساختمان سنگی مدور با قطر نزدیک به ۱۲۰ متر بنا شده است. (شکل ۵) این گور شامل یک اتاق مرکزی و حدود ۷۰ اتاق پیرامونی است که به صورت شعاعی دور تا دور اتاق مرکزی تعبیه شده‌اند. در فضای مرکزی، رهبر و مشاوران نزدیک او دفن شده بودند در حالی که در اتاق‌های پیرامونی، نمایندگان رعایای قبایل تابعه و احتمالاً هدایایی که از طرف قبایل دوست اهدا شده بود قرار داشتند. محاسبه شده است که حدود ۱۶۰ اسب به همراه زین و یراق کامل در این کورگان دفن شده بودند. این اسب‌ها به رنگ‌های مختلف بوده و بر اساس رنگشان گروه بندی شده و از یکدیگر مجزا شده بودند. ترکیب و جزئیات افسار و یراقشان نیز متفاوت بود. علاوه بر این، ۳۰۰ اسب نیز در مراسم تدفین به مصرف غذایی رسیده بودند. «م.پ. گریازنوف» (M.P. Gryaznov) که این گور با شکوه را حفاری کرده، معتقد است هدایای قربانی قبایل تحت حاکمیت حاکم دفن شده در این کورگان را می‌توان مشخص نمود. در ارجان، حتی پس از غارت، تعدادی از اشیای برنزی هنری باقی مانده بود که نشان‌دهنده مراحل آغازین دوره مشهور به «سبک حیوانی سکایی» می‌باشند. با توجه به معماری و سبک هنری مجموعه ارجان می‌توان تاریخ آن را قرن نهم یا هشتم ق.م. تعیین کرد (عسکراف و دیگران، ۳۴۴؛ آبتکوف و یوسوپوف، ۶-۷).

ساختار تدفین در گورته ارجان به روشنی نشان‌دهنده نظام «سلسله مراتبی» (hierarchical) حکومت در این جامعه ابتدایی است. قرار داشتن حاکم در اتاق مرکزی به منزله رأس هرم قدرت و جایگیری افراد در اتاق‌های پیرامونی، به فراخور رتبه و شأن سیاسی، بیانگر جریان قدرت از بالا به پایین است. از طرف دیگر، وجود نمایندگانی از قبایل تحت‌الحمايه یا تحت‌الحکومه، برقراری سیستم «هسته - پیرامون» (core-periphery) را در منطقه نشان می‌دهد. این سیستم، که در قاموس علوم سیاسی تحت عنوان «مرکزگرایی» (centralism) تعریف می‌شود، به معنای تحت تابعیت قرار دادن قدرت‌های محلی و منطقه‌ای از طریق یک قدرت مرکزی که برتر از قدرت‌های دیگر است، می‌باشد (آشوری، ۳۰۱). «مرکزگرایی»، نوعی نظام سیاسی و اقتصادی است که به موجب آن، کلیه واحدهای سیاسی از جانب یک مرکز، نظارت و اداره می‌شوند (علیزاده، ۶۹). باید توجه داشت که برقراری یک نظام سیاسی به معنای «دولت دار» بودن یک جامعه نیست. احتمالاً در جوامع «بدون



دولت» تصمیمات سیاسی، تابعی از روابط قومی و خویشی یا مفاهیم دینی و آئینی بوده که زعمای جامعه بدون وابستگی به هیچ گروه خاصی از مردم، آن تصمیمات را اتخاذ می‌کردند (باتامور، ۸۵).

در جمهوری مستقل «تووا»، گورهای دیگری نیز کشف شده که عمدتاً متعلق به دوره سکاها (قرن ۷ تا ۲ ق.م.) می‌باشد. گورستان «آمورلیگ» (Aymyrlig) که در منطقه «الق‌خمسکی» (Ulug- Khemski) شناسایی شده شامل گورهایی است که دارای اتاق زیرزمینی چهارگوش با دیواره‌های چوبی می‌باشند. در برخی موارد، از سنگ در دیواره گورهای آمورلیگ استفاده شده است (Murphy, PP. 279-280). اشیای تدفینی کشف شده از آمورلیگ و دیگر گورهای سکایی تووا، بیانگر آن است که اقتصاد ساکنان استپ‌های مرتفع این منطقه، مبتنی بر دامپروری نیمه چادرنشینی بوده که با زراعت، شکار و گردآوری غذا همراه می‌شده است. جنگ، نقش مهمی در روابط اجتماعی ایفا می‌کرده و این موضوع با تعدد و تنوع جنگ افزارهای موجود در گورهای سکایی این منطقه تأیید می‌شود (Ibid:279). در مجاورت تووا و در غرب مغولستان نیز کورگان‌هایی متعلق به اقوام سکایی شناسایی شده است. یکی از مهمترین این کورگان‌ها، کورگان «بایرام» (Beiram) است که در سال ۱۹۹۹م. مورد کاوش قرار گرفت. قدمت این گور که شباهت زیادی با گور تپه‌های سکایی جنوب و شرق قزاقستان دارد، به سده ۳ تا ۵ ق.م. می‌رسد. سازندگان گور تپه بایرام انرژی زیادی را در حفر گور و پوشاندن آن با تپه‌ای مدور مصرف داشته‌اند. این تپه از چهارلایه متمایز سنگی که با خاک پوشانده شده، ساخته شده است و شالوده آن را تیرهای چوبی تشکیل می‌دهد که به صورت شعاعی از محیط دایره به سمت مرکز تعبیه شده‌اند. سنگ‌های به کار رفته در این کورگان، از بستر رودخانه‌ای به فاصله ۱۵ تا ۲۰ کیلومتری از محل، آورده شده و درختان مورد نیاز برای بنای گور از چند کیلومتر دورتر به محل انتقال یافته است که نشانگر مصرف انرژی زیاد و وجود برنامه‌ریزی دقیق برای معماری این کورگان است. یقیناً این چادرنشینان باستان در ذهن خود، پلان معماری ویژه‌ای را برای گور طراحی می‌کردند و همان پلان، مبنای معماری این گورها بوده است. اگر چه اطلاعات ما راجع به مردمان چادرنشین دره‌های کوهستان آلتایی کم است، اما این امر، مسلّم است که آنها دارای جامعه‌ای کاملاً سازمان یافته بودند و رئیس آنها (یا مقام صاحب قدرت معنوی در جامعه) قدرت و مشروعیت لازم را برای هدایت سیستماتیک نیروها به منظور احداث چنین



بناهایی دارا بوده است.

اکثر محققان معتقدند که سازمان اجتماعی قبایل استپ که سکاها را نیز در بر می‌گیرد، براساس ساختار طایفه و قبیله بنا شده بود. این نظریه که بر مبنای متون کهن عنوان گردیده با یافته‌های باستان‌شناسی نیز تأیید شده است (آبتکوف و یوسوپوف، ۵ و ۶). مطالعات باستان‌شناسی «پولوسماک» (Polosmak, 14) نشان می‌دهد که کورگان‌ها به عنوان شاخصه قلمرو سرزمین یک طایفه یا تبار خاص کاربرد داشته‌اند. تا همین اواخر، قزاق‌ها و قرقیزها، درگذشتگان را در نزدیکی چراگاه‌های زمستانه به خاک می‌سپردند (Rudenko, PP9-10) براساس مطالعات «دیاکونوف» (Dyakonova)، اهالی امروزی «تووین» (Tuvin)، همچنان مردگان خود را در مسیر مهاجرت فصلی دفن می‌کنند. بنابراین، اعضای یک طایفه در گورستان‌های متعددی (برحسب اینکه مرگ در زمستان روی داده باشد یا در تابستان) و در داخل قلمروی همان طایفه به خاک سپرده می‌شوند. اگر فرض کنیم که این روش در دوران سکایی نیز مرسوم بوده، خواهیم توانست به گمانه‌زنی در مورد ماهیت گورستان‌های متعلق به یک قبیله خاص پردازیم. از لحاظ باستان‌شناسی هر گورستان می‌تواند پنجره‌ای گشوده به سازمان اجتماعی یک جامعه باشد.

باستان‌شناسان زیادی سعی کرده‌اند روند احداث کورگان‌ها را بازسازی کنند. یکی از این تلاش‌ها، در راستای بازسازی کورگان‌های شمال قزاقستان صورت گرفته است (Zdanovich et al.). مطالعات باستان‌شناختی صورت گرفته برروی کورگان‌های بزرگی همچون «قره اوبا» (Kara-oba) و «ابلا» (Oblay) واقع در شمال قزاقستان، این امکان را فراهم می‌سازد تا از مراحل ساخت یک کورگان آگاه شویم. براساس مطالعات صورت گرفته، ابتدا محل مناسب برای دفن انتخاب می‌شد. این محل می‌بایست در نزدیکی یک مرتع نزدیک به آب و در زمینی مرتفع و استپی فاقد درخت، واقع می‌بود. مکان گورته توسط یک خندق کم عمق و عریض احاطه می‌شد و در منطقه محصور، مراسم تدفین، صورت می‌گرفت. اجرای مراسم تدفین را می‌توان در تغییر ماهیت خاک و وجود بقایای مواد ارگانیکی همچون علف یا شاخه‌های بریده شده جستجو کرد. پس از آن، گودال قبر، حفر می‌گردید. مقدار زیاد خاکی که از این گودال خارج می‌شد در اطراف آن پخش می‌گردید و مقدار کمی از آن در منطقه مشخصی دورتر از محوطه تدفین، پراکنده می‌شد. یک خندق دایره شکل با قطری کمتر از خندق اولی دور تا دور گودال قبرکنده می‌شد، بعد

از اتمام این مراحل، بخشی از خاک به گودال بازگردانده شده و سطح زمینی که قبر در آن حفر شده بود با بته و خاشاک، پوشانیده شده و روی آن با خاک انباشته می‌گردید. بالاترین سطح پشته خاک با خشت پوشیده می‌شد و در نهایت، سطح بیرونی این سازه با گل استخراج شده از خندق پیرامونی، اندود می‌گردید (Zdanovich et. al, PP.46-47). محاسبات ریاضی به کار رفته در بررسی کورگان «وارنا» (Varna)، واقع در جنوب «اورال» (Urals) و نتایج بازسازی تجربی آن، مشخص ساخته که این سازه مدور سه پله‌ای (three-tiered) ۵/۷ متر ارتفاع داشته و قطر سطح فوقانی آن ۱/۶ متر بوده است (Tairov and Botalov, PP.112-113).

### گورته‌های قلمرو غربی سکاهای:

عمده گورهای با شکوه سکاهای در محل پیچ بزرگ رودخانه «دنیپر» کشف شده است. با استناد به تاریخ هروdot، پادشاهان سکایی در هر کجا از قلمروی سرزمین سکایی که در می‌گذشتند به این مکان انتقال یافته و به خاک سپرده می‌شدند (Minns, Scythians, 277). این محل، همان سرزمین «گرهی» (Gerrhi) است که هروdot از آن یاد می‌کند. گرهی که هم اکنون در مرزهای سیاسی کشور اکراین واقع است، قلمرو گروهی از سکاهای به شمار می‌رفت که به نام «سکاهای سلطنتی» (Royal Scythians) شناخته می‌شوند. سکاهای سلطنتی، تا قرن ششم قبل از میلاد و احتمالاً تا صد سال بعد از آن، در این ناحیه مستقر شدند و اراضی حاصلخیز مجاور رودخانه دنیپر را مستقر خود ساختند. از لحاظ اداری، «سکائیة سلطنتی» یا «سکائیة خاص» به چهار ناحیه تقسیم می‌شد و هر ناحیه آن تحت فرمان حاکمی بود که از سوی پادشاه، منصوب می‌گشت (بهزادی، صص ۱۳۷-۱۳۸). بیشترین کورگان‌های سکایی در مناطق شمال دریای سیاه، اطراف دریاچه آزوف، کوبان، قفقاز و ماورای قفقاز شناسایی شده است (شکل ۴). پراکندگی گورته‌های سکایی در اوکراین که متعلق به سده ششم پیش از میلاد هستند، نشان می‌دهد که سکاهای از طریق مسیری که از قفقاز عبور می‌کرده، وارد این سرزمین شدند. آثار به‌جامانده از سکاهای در این منطقه، حاکی از اصلیت شرقی سازندگان آنها است. قبل از ورود سکاهای، اجتماعاتی یونانی در این سرزمین زندگی می‌کردند و با ورود سکاهای زندگی آنها در قالب مجموعه‌های استقرار محدودی ادامه یافت (Gershevitch, PP.173-174).

شکوه و عظمت گورهای سکایی این منطقه، حاکی از ثروت و قدرت بی‌اندازه

فرمانروایان آن است. هرودوت در بخشی از کتاب چهارم خود، مراسم تدفین سکاها را چنین شرح می‌دهد:

«آرامگاه‌های پادشاهان آن‌ها (سکاها) در سرزمین «گرهی» واقع است... پس از مرگ پادشاه، سکاها گوری وسیع به شکل چهارگوش در زمین حفر می‌کنند. هنگامی که گور آماده شد، شکم جسد، برش داده و تخلیه می‌شود و پس از آن با ماده‌ای که از برگ درخت سرو، کندر، بذر جعفری و بذر رازیانه ترکیب یافته است پرمی‌شود. سپس شکم جسد، دوخته شده و جسد را در داخل موم، غوطه‌ور می‌سازند. جسد مومیایی شده در داخل ارابه‌ای قرار گرفته و از میان قبایل گوناگون عبور داده می‌شود... پس از عبور از میان قبایل، کسانی که وظیفه حمل و نگهداری جسد را بر عهده داشتند توسط اعضای قبیله میزبان، مشایعت می‌شوند. جسد تا رسیدن به «گرهی» همراهی می‌شود و در آنجا پیکر بی‌جان پادشاه درون قبر و بر روی تختی قرار می‌گیرد. نیزه‌هایی دور تا دور جسد در زمین غرس شده و تیرهای چوبی با عبور از بالای جسد، سقفی را بر روی آن ایجاد می‌کنند. این تیرهای چوبی با شاخ و برگ درخت سرخ بید (Osier) پوشانیده می‌شوند. در فضای باز اطراف جسد پادشاه، یکی از همسران وی، که با خفه کردن کشته شده است و نیز ساقی، آشپز، میرآخور، نوکر، پیام‌رسان، تعدادی اسب و جام‌های طلائی پادشاه به همراه او به خاک سپرده می‌شوند. پس از آن، بر فراز گور پادشاه، تپه‌ای عظیم احداث می‌شود. سکاها در ساختن تپه هرچه بزرگتر بر روی گور مهتران خود با یکدیگر به رقابت می‌پردازند... پس از گذشت یک سال، پانزده تن از نزدیکان پادشاه، که همه آن‌ها باید از نژاد سکایی باشند، به همراه پانزده رأس از زیباترین اسب‌های خفه شده، پس از آنکه شکم آنها با کاه پر و دوخته شد، زین و یراق شده و دفن می‌شوند. پانزده جسد مرد جوان نیز بر روی جسد اسب‌ها قرار داده می‌شود.

اما در مورد مردم عادی؛ هنگامی که کسی از عوام درمی‌گذرد، نزدیکترین کسانش او را در ارابه‌ای گذارده و به دیدار دوستانش می‌برند. هرکس که آنها را می‌بیند برای آنها ضیافتی ترتیب می‌دهد. این مراسم تا چهلم ادامه دارد و پس از چهل روز، جسد دفن می‌شود» (Rawlinson, PP 316-375).

شیوه تدفین در گورهای سکایی، گفته‌های هرودوت را تأیید می‌کند. در یکی از تومولوس‌های «الیزاویتینسکایا» (Elizavetinskaya) دو ارابه که هر کدام به شش اسب در دو ردیف، متصل بود، در راهروی منتهی به اتاق آرامگاه کشف شد. خود فضای آرامگاه در

واقع بازسازی‌ای بوده از خیمه‌ای که متوفی در زمان حیات، در آن زندگی می‌کرده است. خان متوفی و اشخاصی که در بزرگداشت وی قربانی شده بودند، به پوشاک و تزئینات آئینی، آراسته شده و به همراه لوازم تدفینی که در اربابه‌ای قرار داده شده بود و توسط شش اسب کشیده می‌شد دفن می‌شدند. خیمه‌ای بر فراز اجساد برپا می‌شد که ترکه‌هایی مزین به زنگوله‌های فلزی حامل آن بود. چنانچه جسد، توسط اربابه به این مکان انتقال می‌یافت خیمه بر فراز اربابه برپا می‌شد (Rostovtzeff and Hon, PP 48-49).

توصیفات هرودوت رادر کورگان‌های کشف شده از منطقه آلتایی نیز می‌توان مشاهده کرد. دو نمونه از معروف‌ترین این کورگان‌ها، در «پازیریک» و «کاتانادا» کشف شده است. گورهای پازیریک بین قرون ۳ و ۵ قبل از میلاد احداث شده‌اند. در گورته‌های بزرگتر، که متعلق به اشخاص مهمتری هستند، اطاقک‌های گور، مساحتی در حدود ۳۸ متر مربع را اشغال کرده‌اند. دور این اطاق با دیوارهای مضاعف احاطه شده است. دیوارهای خارجی با کنده‌های نتراشیده درختان، ساخته شده، در حالی که سطح دیوارهای داخلی را صاف کرده‌اند. فضای میان دو دیوار را گاهی خالی گذاشته و گاه با بوته و خاشاک پر نموده‌اند. کف اتاق را معمولاً صاف می‌کردند ولی گاهی بر روی آنها شن و ماسه می‌ریختند. سقف گورهای پازیریک را ابتدا با پوسته‌های درخت غان و سپس با طبقه‌ای از ترکه می‌پوشاندند. دیوارهای اطاقک‌های گور را با نم‌پوشانده و نم‌ها را با میخ‌های قالب‌گیری شده مسین و یا میخ‌های چوبی برجای خود تثبیت می‌کردند (رایس، صص ۱۱۰-۱۰۹). وجود بقایای یک اربابه در کورگان پازیریک، تأیید کننده توصیفات هرودوت از شیوه تدفین سکاهاست. در فرهنگ پازیریک، جسد‌های مومیایی خالکوبی شده نیز شناسایی شده است. قبل از آن، جسد‌های مومیایی، شده شاخصه تدفین آلتایی از کاوش‌هایی به دست‌آمد که «گریازنوف» (Gryaznov) در دهه ۱۹۲۰م. در «شیه» (Shibe) واقع در دره رودخانه «اورسول» (Ursul) انجام داد (Rudenko Frozen Tobbs of Siberia, 279).

بزرگترین گور در گورستان «شیه»، شیه گورهای پازیریک بود و در حدود ۴۹ متر قطر داشت. تپه احداث شده بر روی این گور، حدود ۲ متر ارتفاع داشت و اطاقک گور قریب ۶/۵ متر عمق داشت. در این گور، پیرمردی که در تابوتی چوبی گذاشته شده بود به همراه کودکی در کنارش دفن شده بود. لاشه‌های چهارده اسب را در بخش شمالی گور قرار داده بودند. اشیای این گور در گذشته‌های دور مورد دستبرد قرار گرفته بود (همان، ۱۰۶).



یکی دیگر از گورهای سکایی منطقه آلتایی، از «کاتانادا» (Katanada) کشف شده است. این گور در سال ۱۸۹۵م. توسط «رادلوف» (Radloff) شناسایی شد (Minns, 18). گور کاتانادا، قبل از کاوش‌های باستان‌شناسی، در زیر طبقه‌ای از یخ قرار داشت. این گور که در نزدیکی رودخانه «برل» (Berel) در سیبری واقع شده دارای پشته‌ای به ارتفاع ۲ متر بوده و محیط آن به بیش از ۳۰ متر می‌رسد. سقف اتاقک گور را با تیرک‌های کاج و جدار آن را با پوسته درخت غان پوشانده بودند. از این گور، یک بسته لباس کشف شد که تقریباً سالم مانده بود. این بسته شامل نیم‌تنه‌ای ابریشمی با آستری از پوست سمور و حاشیه‌ای از چرم و آراسته به پلاک‌های نقش‌دار بود. از این بسته، لباس‌های دیگری نیز به دست آمد که مزین به آویزه‌هایی به شکل حیوانات بود. اجساد را بر روی میزهای چوبی کوتاه یا روی سه پایه‌ها قرار داده بودند. برخی از اشیای کشف شده از این گور شباهت زیادی با اشیای گورهای پازیریک دارد (همان، ۱۰۶ و ۱۰۷). این گور دربردارنده نمونه‌های عالی چوبکاری، پیکرک‌های ساخته شده به شکل اسب و نوعی جامه گلدوزی شده بود (Minns, 19).

یکی از مهمترین گورته‌های سکایی شمال دریای سیاه، گورته‌ای است سکایی، متعلق به اواخر قرن ۴ پیش از میلاد که در «چرتوملیک» (Chertomlyk) در ۲۲ کیلومتری شمال غرب شهر «نیکوپول» (Nikopol) اکراین واقع شده است. سایت چرتوملیک در سال ۱۸۶۳-۱۸۶۲ توسط «زبلین» (Zebelin) حفاری شد. ارتفاع این گورته، ۱۹/۵ متر و محیط آن ۳۵۰ متر است. در داخل این گورته، چهار اتاق وجود داشته که در آنها ملکه و پادشاه (که جسد آنها به سرقت رفته است)، به همراه ۲ سرباز و یک نگهبان در ورودی یکی از اتاق‌ها دفن شده بودند. یافته‌های گور، شامل زیورآلات، سفال و جنگ‌افزار می‌باشد. برجسته‌ترین اشیاء این مجموعه عبارتند از: یک آموغورای نقره‌ای دارای نقش برجسته سکا‌هایی در حال رام کردن چند اسب، یک غلاف شمشیر زرین که صحنه‌ای از نبرد میان سکاها و آمازون‌ها بر روی آن تصویر شده و یک بشقاب زرین که نقش زندگی آشیل بر روی سطح آن به تصویر آمده و تعدادی زین و یراق اسب نیز در این گور پیدا شده است (Artamonov, Sokrovishcha). ساختمان این گور، پیچیده و غیر عادی می‌باشد زیرا شامل یک حجره مرکزی برای دفن با چهار حجره کوچکتر است که از اتاق اصلی منشعب می‌گردید (رایس، ۹۰). احداث چنین آرامگاهی مستلزم کوشش بسیار بود. نخست محل انتخاب شده برای بنای گور را مسطح می‌ساختند و در آن مکان، گودالی به ابعاد بزرگ حفر می‌کردند. برای جلوگیری از ریزش



دیواره گودال، شمعک‌های چوبی قطوری به کار می‌بستند. این گودال با سقفی زاویه‌دار، پوشیده می‌شد. تیرک‌های قطوری نیز به عنوان ستون، سقف را تحمل می‌کرد و پس از پایان ساختمان بنا، تزئین آن شروع می‌شد (همان، صص ۹۳-۹۲).

یکی از گورته‌های با شکوه معاصر چرتوملیک، گورته «سولوخا» (Solokha) است. سازه زیرزمینی این تومولوس، عبارت است از اتاقی که در خاک بکر حفر شده و در ساختمان آن بر خلاف گورته‌های ادوار پیشین از چوب استفاده نشده است و این به دلیل فقدان جنگل در نزدیکی استپ‌های کریمه بوده است. علاوه بر این، در تدفین سولوخا از اسب خبری نیست و دلیل آن، توسعه کشاورزی در کرانه رودخانه‌ها و مشکل شدن نگهداری گله‌های اسب بوده است. در نتیجه ارزش اسب، افزایش پیدا کرده و گاو، مورد مناسب‌تری برای قربانی شدن تشخیص داده شده است. در تومولوس‌های این منطقه دو اتاق خیمه مانند ساخته می‌شد که اتاق دوم پس از ساخته شدن تومولوس به اتاق اولی ضمیمه می‌گردید. این اتاق، اغلب اوقات در بردارنده جسد یک زن بوده و فاقد اسباب و وسایل می‌باشد. استثنائاً، در کورگان سولوخا اتاق اضافه شده برای یک مرد در نظر گرفته شده بود که به همراه وی، وسایل ارزشمندی نیز دفن شده بود. گذشته از این استثنا، باقی آیین تدفین مشابه به دیگر تومولوس‌ها است؛ ارابه‌های تدفینی، خیمه با دیرک‌هایی که بر فراز آنها زنگوله و پیکره حیوانات قرار داده شده بود، زنگوله‌هایی که به خیمه آویزان شده، خوراکی‌های تدفینی، خدمتکاران و اسب‌های قربانی که همه این موارد در نمونه‌های کوبان و دنیر نیز شناسایی شده است (Rostovtzeff and Hon, 99).

در ساحل شرقی رودخانه «ملچنایا» (Molochnaia) که در اکراین جریان دارد، گورته‌ای سکایی شناسایی شده که به کورگان «ملیتوپول» (Melitopol Kurgan) شهرت دارد. این کورگان که در شمال شرق شهر ملیتوپول واقع شده، در سال ۱۹۴۵م. توسط «ترنژکین» (Terenzhkin, Skifskii Kargan ...) حفاری شد و در نتیجه آن، دو آرامگاه سردابه‌ای شکل در زیر تپه‌ای به ارتفاع حدوداً شش متر کشف شد. یکی از این گورها شامل بقایای جسد یک زن اشراف به همراه یک خدمتکار زن بود. در حدود ۴۰۰۰ قطعه زیورآلات زرین و بقایایی از یک ارابه تشریفاتی نیز پیدا شد.

کشف جسد این زن به همراه ارابه حمل جسد، نشانه‌ای است از همسانی موقعیت اجتماعی زنان سکایی با مردان جامعه. چه بسا جسد زن پیدا شده از کورگان ملیتوپول، نقش

رهبری و ریاست را عهده‌دار بوده و به همین دلیل، تشریفات تدفین وی همانند همان مراسم بوده که برای رؤسای مرد اجرا می‌شده است. مطالعه و بررسی حدود ۵۰ گورته سکاایی و سرمتی در قزاقستان که به زنان طبقه بالای جامعه تعلق داشتند، این فرضیه را تقویت می‌کند (Davis-Kimbei).

گور دیگری در ملیتوپول به یک جنگاور سکاایی تعلق داشت. یک تیردان با روکش طلا، یک کمر بند رزم و ۵۰ پلاک کوچک زرین در یک اتاق مخفی پیدا شد. در مجاورت سرداب محل دفن جنگاور سکاایی، گور دیگری کشف شد که در آن، دو اسب دفن شده بودند (Terenozhkin, Skifskii Kurgan ...). شیوه تدفین در ملیتوپول، قابل مقایسه با گورته‌های سکاایی نظیر «چرتوملیک» و «سولوخا» (Solokha) می‌باشد.

در سال ۱۸۳۰م. در منطقه «کول اوبا» (Kul'-Oba) در نزدیکی شهر «کرخ» (Kerch) شهری در جنوب اوکراین و دروازه ورودی کریمه) گورته‌ای کشف شد که با بررسی ساختمان و اشیای آن مشخص گردید که متعلق به یکی از پادشاهان سکاایی در قرن ۴ پیش از میلاد بوده است. گورته کول اوبا نمونه‌ای است از گورته‌های «سکااهای سلطنتی» منطقه دنیپر سفلی، ساختمان این گور را تپه‌ای تشکیل می‌دهد که بر روی یک سرداب یا دخمه زیرزمینی احداث شده است. ابعاد این سرداب ۴ در ۴/۵ متر است و ارتفاع آن به ۵ متر می‌رسد. جسد پادشاه مدفون در این آرامگاه و ملبس و پوشش سر وی دارای تزئیناتی زرین است. این جسد، داخل یک تابوت چوبی قرار گرفته و بر گردن جسد، طوقی طلایی مزین به آویزهایی قرار دارد و بر بازوی این جسد، یک بازوبند زرین بسته شده است. در این گور، مجموعه کاملی از جنگ افزارهای دفاعی و تهاجمی کشف شد. اشیای تزئینی این گور به سبک هنر سکاایی ساخته شده‌اند.

در کنار گور اصلی کول اوبا، گور دیگری متعلق به همسر پادشاه یا ملکه کشف گردید. تزئینات زرین لباس آئینی این زن و کاسه سکاایی الکتروم، هنر جواهر سازان یونانی را به زیبایی نمایش می‌دهد. یک خدمتکار یا برده نیز در نزدیکی دیوار جنوبی سرداب دفن شده بود. این گور، شامل یک آمفوری شراب، دیگچه‌ای برنزی حاوی گوشت و بشقاب‌های برنزی و نقره‌ای بود (Meliukova, 562).

وجود عناصر هنر یونانی در اشیاء گورهای کول اوبا، نشان دهنده تأثیرپذیری فرهنگ سکاایی از فرهنگ یونانی در قرون ۳ و ۴ ق.م است. سکاها با شهرهای ساحلی یونان، رابطه

تجاری داشتند و به مبادله گندم و پوست با سفال، شراب و جواهرات می‌پرداختند (Cotterell, 353).

گروه دیگر گورته‌های سلطنتی سکاه‌ها، کورگان‌های «الکساندرپول» (Aleksandropol) است که متعلق به قرن ۳ پیش از میلاد دانسته شده‌اند. گورته‌های الکساندرپول در نزدیکی شهر نیکوپول اوکراین واقع گردیده و در سال ۱۸۵۶-۱۸۵۵م. توسط «لیوتسنکف» (Liutsenkov) بررسی شده‌اند. گورته‌های الکساندرپول ۱۰ تا ۲۰ متر ارتفاع داشته و محیط آنها از ۱۲۰ تا ۳۶۵ متر متغیر است. حجره‌های گور از ۳ تا ۴/۵ متر طول و یا عرض دارند. این حجره‌ها را غالباً تا عمق ۱۲ متری زیر زمین می‌ساختند. این گورته‌ها که «تولسیتا مگیلی» (Toistiya Mogilya) نیز نامیده می‌شوند، تداعی کننده سبک معماری بناهای «میسن» (Mycene) می‌باشند. «مینز» (Minns) معتقد است که رؤسای سکایی مدفون در این گورها از معماران یونانی آشنا با فرهنگ هلنی برای ساختن گورهای خود بهره برده‌اند (بهبودی، صص ۱۴۸-۱۴۹).

در یکی از گورته‌های الکساندرپول، دو اطاق وجود دارد که اشیاء آن به سرقت رفته‌اند. در این گورته، بقایای یک ارابه وجود دارد که شاید همان ارابه حامل جسد پادشاه باشد که به گفته هروودوت در مراسم تدفین مورد استفاده قرار می‌گرفت. در مجاورت اتاق مرکزی، یک اسب و در راهروی همان اتاق، اسکلت یک مرد (احتمالاً خدمتکار) و ۱۴ اسب دفن شده‌اند. در کنار اسب‌ها، تعدادی لگام و زین دارای تزیینات زرین و سیمین نیز وجود دارد که به سبک هنر سکایی و گاه یونانی - سکایی ساخته شده‌اند (Rostovtsev, 222). در نزدیکی گورته‌های عظیم سلطنتی نیکوپول، گورته‌های کوچکی نیز ساخته شده بودند. این گورته‌ها در سال ۱۹۳۷-۳۸م. توسط «گراکوف» (Grakov, Archaeological Excavations ...) کاوش شدند. در این گورته‌های کوچک، به جای سردابه‌های وسیع و اتاق‌های متعدد زیرزمینی، حفره‌های باریکی ایجاد شده‌اند که در یک طرف خود دارای سردابی هستند. فضای این سرداب توسط تیرهای چوبی عمودی نرده مانند و در برخی موارد به وسیله تخته سنگ از حفره ورودی جدا شده است. اسکلت یا اسکلت‌های این گورها به پشت خوابانیده شده و سر آنها به سمت غرب برگردانده می‌شد. ظروف و اشیایی نیز به همراه متوفی به خاک سپرده می‌شد.

«گیمانف مگیلا» (Gaimanovo Mogila) واقع در نزدیکی روستای «بالکی» (Balki) در

استان «زاپوروز» (Zaporozh'e) اکراین از دیگر گورته‌های مهم سلطنتی سکاها به شمار می‌رود. این گور تپه که متعلق به قرن ۴ ق.م. می‌باشد از تپه‌ای به ارتفاع ۹ متر و قطر ۷۰ متر تشکیل شده که اطراف آن توسط یک ردیف قلوه سنگ احاطه گردیده است. تحقیقات بر روی این گورته در سال ۱۹۶۹-۷۰ توسط «بیدزیلیا» (V.I. Bidzilia) صورت گرفت و نشانه‌هایی از یک مراسم تدفینی در زیر بخش غربی سنگی چین گور و نیز یک گور الحاقی متعلق به ادوار بعدی در زیر تپه کشف شد. بقایای دو ارابه در مسیر دو تونل منتهی به سرداب پیدا شد. سرداب بیضی شکل، دارای ۱۶ متر مربع مساحت است و در دیوارهای شمالی و جنوبی آن طاقچه‌هایی ایجاد شده و اشیاء موجود در این طاقچه‌ها در همان ادوار باستان، غارت شده بوده‌اند. در این سرداب، بقایای جسد دو زن و دو مرد (که جسد زن‌ها دارای کفش چرمی با سگک‌های زرین کوچک بود)، ۱۲ اسکلت (احتمالاً مربوط به خدمتکاران) بدون متعلقات و اسکلت یک اسب کشف گردید. در کف سرداب، بیش از ۲۵۰ قطعه زیورآلات زرین که به سبک ویژه حیوانی هنر سکایی پرداخته شده نیز پیدا شد. همچنین اسکلت مردی که احتمالاً ساقی پادشاه بوده، به همراه یک نیزه، چند پیکان و یک فلاخن که در طاقچه شمالی، دست‌نخورده باقی مانده، کشف شد. پشت اسکلت این مرد، اسباب و لوازم متنوعی وجود دارد. آمفورا، دیگ برنزی، یک سینی، منقل، بشقاب، یک سطل کوچک، یک جام به ضمیمه پیکرک‌های اسطوره‌ای یونانی، و گنجینه‌ای شامل دو کاسه چوبی با روکش طلا، یک کیلیکس<sup>۱</sup> (kylix)، یک کوزه سیمین، دو ریتون نقره‌ای با نوارهای طلایی مزین به شکل سرشیر؛ مجموعه اشیایی هستند که در زیر کف سرداب در مجاورت دیوار شرقی پیدا شده‌اند. از این میان، جالبترین قطعه، یک کاسه نقره‌ای با روکش طلا است که با نقش برجسته‌هایی از جنگجویان سکایی تزیین شده است (Bidzilia, 38).

یکی از معدود گورهای غارت نشده سکایی در سال ۱۹۹۰م. در منطقه «گورنوستای» (Goronostai) و در نزدیکی شهر «هرسن» (Herson) اکراین کشف شد. ارتفاع این کورگان ۵/۵ متر و عمق آن ۸ متر است. در این کورگان، مجموعه‌ای از تونل‌های پر پیچ‌وخم طولانی به اتاق‌های تدفین زیرزمینی منتهی می‌شوند (Chekova, 65).

گورهای سکایی ناحیه کوبان نیز از کورگان‌های غنی و باشکوه سکایی به شمار می‌روند. یکی از نخستین تدفین‌های سکایی را در گورته شماره یک «کلرمس» (Kelermess)

۱- کاسه‌ای کم عمق با دو دسته افقی در طرفین که به عنوان ظرف آبخوری کاربرد داشته است.



شاهد هستیم. قدمت این گورته حدوداً به سال‌های ۵۵۰-۶۷۵ ق.م باز می‌گردد. تجهیزات نظامی دفن شده به همراه جنگجوی متوفی، شامل جنگ‌افزارهایی عمدتاً «مادی» و در برخی موارد «اورارتویی» است که نشان‌دهنده تأثیرات فرهنگی ایران و آسیای صغیر می‌باشد (Gershevitch, 170). در بنای گورهای سکایی منطقه کوبان ابتدا گودالی عمیق در خاک بکر کنده می‌شد و یک تونل شیب دار برای ورود به آن تعبیه می‌گردید؛ دیوارهای تونل و گودال با سقفی مخروطی و تونل با سقفی شیروانی شکل پوشیده می‌شد؛ سقف گودال یا فضای اصلی آرامگاه نیز با حصیر و قالیچه مفروش می‌گردید و در کل، فضای آرامگاه به شکل یک چادر آراسته می‌شد. در مرکز این فضا، گودال دیگری برای جایگیری جسد و اشیای تدفینی حفر می‌شد. مقطع ویلان تومولوس «کاسترومسکایا» (Kostromskaya) به روشنی نشان‌دهنده سبک معماری کورگان‌های منطقه کوبان است. غالباً در اطراف فضای مرکزی آرامگاه، زنان و کنیزان پادشاه که عمدتاً آرایش شده بودند، دفن می‌شدند. با این وجود، در برخی موارد، مردان بدون آرایش ولی مجهز به جنگ افزار نیز دیده شده‌اند. در پیرامون اتاق اصلی آرامگاه، گاه بیشتر از صد رأس اسب دفن می‌شد (Rostovtzeff, 47) از این لحاظ، گورته «اولسکی» (Ulski) از نظایر خود پیشی می‌گیرد. نمونه اولسکی که قدیمی‌تر از همه به نظر می‌رسد، دارای ۱۵ متر ارتفاع و دربردارنده اسکلت ۴۰۰ اسب بوده‌است (Gershevitch, 170). اجساد اسب‌ها در تومولوس اولسکی دور تا دور ستون‌های گور به صورت شعاعی قرار داده شده بودند (Rostovtzeff and Hon, 47).

مشابه تدفین اولسکی را در گورته‌ای واقع در ایران می‌توان مشاهده کرد؛ گورته «زیویه» (Ziwia) که احتمالاً در حدود سال ۶۰۰ ق.م ساخته شده، به خاطر حفاری‌های غیر مجاز، آسیب فراوانی دیده و محتویات آن عمدتاً تخریب و نابود شده است. براساس یافته‌های این گور می‌توان حدس زد که پادشاه، در یک تابوت دفن شده بوده است. به همراه شاه، ملکه، چند خدمتکار زن، چند سرباز، یازده رأس اسب و یک ارابه نیز دفن شده بود به همراه جسد شاه، یک شمشیر طلایی تشریفاتی غلاف‌دار که با عاج، طلا و نقره ترصیع شده بود، کشف شد. علاوه بر این جنگ افزارها، ظروف دیگری پیدا شد که دارای تزئینات زرین و سیمین فوق‌العاده‌ای بودند. نظریات متفاوتی، این گور را منسوب به شاهزاده‌ای مادی یا مانایی و یا سکایی ساخته‌اند. اما شباهت‌های برجسته نحوه تدفین و اشیای تدفینی گور زیویه با گورهای سکایی شمال غرب قفقاز و ناحیه کوبان، فرضیه



سکایی بودن شاهزاده زیویه را تقویت می‌کند (Gershevitch, 170).

در سده‌های ۲ و ۳ پیش از میلاد، سکاها بخش بزرگی از استپ‌های شمال دریای سیاه را ترک گفتند و قلمروی پادشاهی سکایی در این زمان محدود به کریمه و کرانه رودخانه‌های دنیپر سفلی و «باگ» (Bug) می‌شد. سکاها پایتخت خود را از دنیپر به کریمه منتقل ساختند و شهر «نآپولیس» (Neapolis) را بنا کردند. این شهر با دیواری که از سنگ‌های نتراشیده بزرگ و ملاط گل ساخته شده بود، محصور می‌گردید (Mongait, 162). از نآپولیس در کتاب «جغرافیا»ی استرابون به عنوان دژ سلطنتی سکاها در کریمه یاد شده است (Dashevskaja, 401). شهر نآپولیس در سال ۱۹۴۵م. توسط «شولتز» و «گلوکیا» (Schultz & Golovkina) کاوش شد. طی کاوش‌های باستان‌شناسی نآپولیس، کاوشگران به بقایای یک دیوار دفاعی ستر (با ۸ متر ضخامت) و دو برج دیده‌بانی برخورد کردند (Dashevskaja, 401). در برج غربی، یک آرامگاه سنگی متعلق به اشراف سکایی کشف شد؛ این آرامگاه شامل ۱۷۲ اسکلت بود که عمدتاً مرد بودند. یک پادشاه سکایی، احتمالاً نخستین فردی بوده که در این آرامگاه دفن شده و برای او یک مقبره سنگی ساخته بودند. جسد سران سکایی پس از قرار گرفتن در تابوت بزرگ چوبی در کنار گور اصلی دفن شده بودند. در نزدیکی جسد پادشاه، جسد چهار اسب به همراه صاحبانشان قرار داده شده بود. به همراه این اسکلت‌ها، پیکان‌های سه پره‌ای آهنی (triple-bladed)، خنجر، پلاک‌های زرین به شکل ستاره، شیر، زنبور و نیز سپر و جنگ افزارهای دیگر کشف شد. در دیوارهای سنگی سرداب این گورته، طاقچه‌هایی کنده شده بود. محتویات این طاقچه‌ها در همان ادوار باستان غارت شده بود. نقاشی‌های دیواری این اتاق، جالب توجه است. این نگاره‌ها را می‌توان نخستین نقاشی‌های دیواری به جا مانده از سکاها دانست. تصویر نقاشی شده در یکی از این ایوانچه‌ها، با حاشیه‌ای تزئینی از پیکان‌های سه گوش قرمز رنگ تزئین شده بود. در میان این نقاشی‌ها، طرحی شطرنجی با خانه‌های زرد، سیاه و قرمز جلب توجه می‌کند. در کنار این طرح، یک مرد سکایی ریش‌دار، تصویر شده که دارای کلاهی بلند، پوتین‌هایی ظریف و یک خفتان دامن‌دار با آستین‌های گشاد است. این مرد در حال نواختن چنگ یونانی تصویر شده است. درمیانه دیوار منقوش، تصویری از یک سکایی که در تعقیب شکار است، نقاشی شده است. این سکایی سوار بر اسب بوده و جلوتر از او دو سگ قرمز و سیاه نقش گردیده است. شکارچی و سگ‌هایش به دنبال یک گراز زخمی هستند. یکی از

ایوانچه‌ها دارای تصویری از یک خانه سکایی است که برفراز سقف شیروانی آن، دو کله اسب که ظاهراً از چوب تراشیده شده، نصب شده است (Mongait, 162-163). این تصویر می‌تواند کمک زیادی به بازسازی خانه‌های ثابت سکایی نماید. نقاشی دیگری، یک کماندار سکایی و یک رقاصه را نشان می‌دهد (Dashevskaja, 401).

در گورستان نئاپولیس، حدود ۲۰۰ آرامگاه شناسایی شد که متعلق به خانواده‌های مرفه جامعه بوده و برخی از این گورها با سقفی گهواره‌ای در داخل سنگ و صخره، کنده شده و برخی دیگر در زیر زمین، حفر شده بودند. و گروهی دیگر از گورهای این گورستان نیز با سقف مسطح (flat) به صورت ردیفی احداث شده بودند.

### نتیجه:

«آنتونی گیدنز» (جامعه‌شناس) «فرهنگ» و «جامعه» را این‌گونه تعریف می‌کند: «فرهنگ به شیوه زندگی اعضای یک جامعه معین - عادات و رسوم آنها، همراه با کالاهای مادی که تولید می‌کنند - مربوط می‌شود. «جامعه» به نظام روابط متقابلی اطلاق می‌گردد که افرادی را که دارای فرهنگ مشترکی هستند به همدیگر مربوط می‌سازد» (گیدنز، ۵۶)

هر چند باستان‌شناسی به‌طور مستقیم، توانایی ترسیم عادات و رسوم یک جامعه - به منزله واقعیتهای انضمامی - را ندارد، اما در مطالعه آنچه که گیدنز، «کالاهای مادی» می‌خواند، امکانات زیادی در اختیار دارد. با استناد به تعریف گیدنز از جامعه، با شناخت فرهنگ مادی یک جامعه، می‌توان به «نظام روابط متقابل» که همان شالوده یک جامعه را شکل می‌دهد، پی برد.

فرهنگ مادی جوامع سکایی که مجموعه‌ای از زیورآلات، جنگ افزارها، اشیاء و ظروف و البته معماری تدفینی دوره سکایی را دربرمی‌گیرد، پایه بحث‌های نظری در مورد «نظام روابط متقابل» در این جوامع را تشکیل می‌دهد. کورگان‌های سکایی، چه از لحاظ شیوه معماری و کیفیت مصالح به کار گرفته شده و چه از نظر محتویات، بازگوکننده زوایایی از سازمان اجتماعی جوامع سکایی می‌باشند. نظام طبقاتی جوامع سکایی، تا حدودی از تنوع در شیوه معماری گورهای سکایی، استنباط می‌شود. هرچند در کورگان‌های سکایی، شاهد استفاده از پلان و مصالح مختلفی هستیم ولی در یک دسته‌بندی کلی می‌توان گورهای

سکایی را به دو نوع ساده و پیچیده تقسیم کرد؛ گورهای ساده که متعلق به افرادی از طبقات اجتماعی پایینتر جامعه بودند، دارای یک اتاق با پلان ساده چهار ضلعی بوده و پوشش آنها به ساده‌ترین شکل با استفاده از تیرهای چوبی ساخته می‌شد. در مقابل، گورهای متعلق به مهران جامعه از فضاهای متعددی که در هر کدام، نزدیکان یا خدمتکاران شخص متوفی، دفن شده بودند، تشکیل یافته بود. در کیفیت و کمیت گورآوندهای قبور سکایی نیز شاهد این اختلاف هستیم.

«رابرت مرتون» (جامعه‌شناس) بین «کارکرد آشکار» (manifest function)؛ یعنی، نتایج آشکار و مورد نظر با «کارکرد پنهان» (latent function)؛ یعنی نتایج نامشخص و منظور نشده، تفاوت قائل شده است (رابرتسون، ۳۷). با بهره‌گیری از این «رویکرد کارکرد گریانه» (functionalistic approach) می‌توان برای گورته‌های سکایی نیز کارکرد آشکار و پنهان مورد نظر مرتون را تعریف کرد؛ به این صورت که کارکرد آشکار گورته‌ها را سازه‌ای به منظور دفن جسد فرد متوفی و کارکرد پنهان آن را تأکید بر رتبه‌وشان فرد متوفی قلمداد کرد. بدون تردید، ساختار یک گورته، اعم از اندازه، تجمل و کیفیت و کمیت اشیای قرارداده شده در آن، چنین مقصودی را دنبال می‌کرده است. تفاوت در میزان تجهیز گورهای سکایی، دلیلی آشکار است بر نابرابری‌های اقتصادی؛ از آنجا که قدرت، زائیده ثروت است (گیدنز، ۲۵۲)، می‌توان به‌عدم دسترسی یکسان افراد جوامع سکایی به فرصت‌ها و امتیازهای اجتماعی پی برد و همین نابرابری، شاخصه وجود «قشربندی اجتماعی» (social stratification) می‌باشد (عضدانلو، ۴۷۸).

با مطالعه گورهای سکایی و بررسی آمار زنان دفن شده در گورته‌های سکایی به این نتیجه می‌رسیم که در جامعه سکایی، «چند همسری» (polygamy) مجاز شمرده می‌شد و بیشتر فرمانروایان و اشراف، دارای چند همسر بودند. با این وجود، فشار فقر باعث می‌شد تا اکثر مردان قشرهای اجتماعی پایین‌تر، یک همسر اختیار کنند (McGovern, 55).

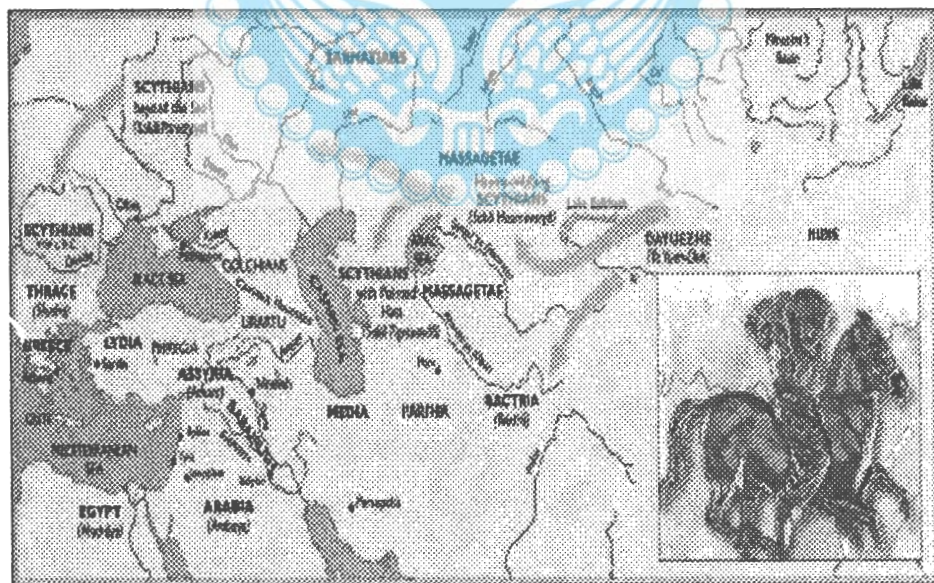
هر چند در بسیاری از گورهای سکایی، شاهد دفن زنان به منزله «همراه» مرد متوفی هستیم، ولیکن در موارد زیادی نیز که پیشتر بدان اشاره شد (مثلاً کورگان «ملیتوپول» و یا ۵۰ کورگان سکایی و سرمی دیگر در قزاقستان) بنای کورگان و اشیای تعبیه شده در آن برای زنانی تدارک دیده شده که پایگاهی اجتماعی هم‌شان فرمانروایان یا اشراف مرد را دارا بودند. همراه بودن جسد زنان سکایی با زیورآلات و اشیایی مشابه آنچه به همراه مردان به



خاک سپرده می‌شد، حاکی از حقوق برابر زنان و مردان در جوامع سکایی است. از زاویه‌ای کلان‌نگرتر، ترکیب کیفی اشیای تدفینی گورهای سکایی، رهنمونی است در تفسیر «نظام روابط متقابل» جوامع سکایی؛ تأکید سکاهای بر جنگ‌افزارها و استفاده از المان‌های رزمی در آثار هنری خویش، بیانگر اهمیت ویژه مسأله «جنگ» در فرهنگ آنها است. به نظر «اسپنسر» (جامعه‌شناس) جوامع «جنگی» با تسلط عمده بر فعالیت‌های دفاعی و تعرضی مشخص می‌شوند (باتامور، ۷۳). از این‌رو می‌توان جوامع سکایی را جوامعی «جنگی» تلقی کرد.

نظام سیاسی جوامع سکایی، همانند اغلب جوامع معاصر خود، مبتنی بر «مونارشیزم» بود؛ هر منطقه دارای یک فرمانروای مرکزی بود و حاکمان قبایل تابعه از وی فرمان می‌بردند (McGovern, 53). بازتاب این نظام سیاسی را در سازمان تدفین گورته «ارجان» به تفصیل مورد بحث قرار دادیم.

در این مقاله، تنها به گوشه‌ای از سازمان اجتماعی و سیاسی جوامع سکایی و بازتاب آن در شیوه تدفین پرداخته شد و مطمئناً می‌توان با بهره‌گیری از آموزه‌های باستان‌شناسی اجتماعی به تفسیری هرچه مبسوط‌تر از نحوه تدفین سکایی نایل شد.



شکل ۱: مسیر مهاجرت سکاهای (ایترنت)

## منابع:

۱. آشوری، داریوش، *دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتبهای سیاسی)*، چاپ ششم، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۸۰ ه. ش.
۲. باقامور، تام، *جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه محمد حریری اکبری، نشر قطره، تهران، ۱۳۸۰ ه. ش.
۳. پاسورث، ادموند کلیفورد، *تاریخ سیستان از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان*، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰ ه. ش.
۴. بلنیتسکی، الکساندر، *خراسان و ماورالنهر (آسیای میانه)*، ترجمه پرویز ورجاوند، نشر گفتار، تهران، ۱۳۶۴ ه. ش.
۵. بهزادی، رقیه، *قومهای کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران*، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۳ ه. ش.
۶. پوری، ب. ن.، «سکاها و هند و پارتی‌ها»؛ *تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی*، بخش اول از جلد دوم، ترجمه صادق ملک‌شهمیرزادی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۵ ه. ش.
۷. دارک، کن. آر.، *مبانی نظری باستان‌شناسی*، ترجمه کامیار عبدی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۹ ه. ش.
۸. رابرتسون، یان، *درآمدی بر جامعه؛ با تأکید بر نظریه‌های کارکردگرایی؛ ستیز و کنش متقابل نمادی*، ترجمه حسین بهروان، چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲ ه. ش.
۹. راوندی، مرقضی، *تاریخ تحولات اجتماعی*، چاپ دوم، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸ ه. ش.
۱۰. رضا، عنایت‌الله، *ایران؛ از دوران باستان تا آغاز عهد مغول*، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۰ ه. ش.
۱۱. عسکراف.ع. و و. ولکف و ن. سراوجاف، «قبایل شبان و کوچرو در آغاز هزاره اول ق. م.»؛ *تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی*، بخش دوم از جلد اول، ترجمه صادق ملک‌شهمیرزادی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۵ ه. ش.
۱۲. عضدالملو، حمید، *آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*، نشر نی، تهران، ۱۳۸۴ ه. ش.
۱۳. علیزاده، حسن، *فرهنگ خاص علوم سیاسی*، روزنه، تهران، ۱۳۷۷ ه. ش.
۱۴. فرجاد، محمدحسین، *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی و سیر تحول و تکامل جامعه*، نشر آرام، تهران، ۱۳۷۶ ه. ش.



۱۵. گیدنز، آنتونی، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ دهم، نشرنی، تهران، ۱۳۸۲ ه. ش.
16. Artamonov, Mol., 1947, *Social System of the Scythians*, Leningrad: Bulletin of Leningrad State University, No.9, from Mongait, A., 1959, *Archaeology in the U.S.S.R.*, Moscow: Foreign Languages Publishing House.
17. , 1966, *Sokrovishcha Skifskikh Kuganov v Sohranii Gosudarstvennogo Ermitazha-Prague-Lenin grad*, from Great Soviet Encyclopedia, Vol. 29, 1982, pp.132-133.
18. Bashilov, V.A. & L.T. Yablonsky, 2000, "Some Current Problems Concerning the History of Early Iron Age Eurasian Steppe Nomadic Societies", in *Kurgans, Ritual Sites, and Settlements: Eurasian Bronze and Iron Age*, Jeannine Davis-Kimbel et al(eds.), Oxford: Archeopress, pp.9-12.
19. Bidzilia, V.L., 1975, "Gaimanovo Mogila", in *Great Soviet Encyclopedia*, A.M. Prokhorov(ed.), Vol. 6, New York: Macmillan Inc. & London: Collier Macmillan Publishers., p.38.
20. Bloch, M. & J. Parry, 1982, *Death and the Regeneration of Life*, Cambridge: Cambridge University Press.
21. Bray, W. & D. Trump, 1984, *The Penguin Dictionary of Archaeology*, London: Penguin Books.
22. Brentjes, B., 2000, "Post-Modern Trepanations in Central Asia: Types and Trends", in *Kurgans, Ritual Sites, and Settlements: Eurasian Bronze and Iron Age*, Jeannine Davis-Kimbel et al (eds.), Oxford: Archeopress, p. 269-278.
23. Brown, J (ed.), 1971, *Approaches to the Social Dimensions of Mortuary Practices*, Washington D.C.: Society for American Archaeology.
24. Browne, D., 1975, *Principles in Modern Archaeology*, London: Hodder & Stoughton.
25. Chapman, R. & I. Kinnes & K. Randsborg (eds.), 1981, *The Archaeology of Death*, Cambridge: Cambridge University Press.
26. Chase, D.Z., 1996, "Burial and Tombs", in *The Oxford Companion to Archaeology*, B.M. Fagan (ed.), New York & Oxford: Oxford University Press, pp.109-110.
27. Checova, E., 1999, "blood, Wine & Gold: Vicious Warriors of Ukraine, Fabried Delicate, Gold Treasures", *Discovering Archaeology*, vol. 1, No.5 (September/October 1999), pp.63-69.
28. Clenova, N.L., 1994, "Degree of similarity between Material Culture Components within the Scythian World", in *The Archaeology of Steppes: Methods and Strategies*, Genito, B.(ed.), Naples: Instituto Universitario Orientale, pp.499-540.
29. Dashevskaja, O.D., 1978, "Neapolis", in *Great Soviet Encyclopedia*, A.M. Prokhorov(ed.), Vol.17, New York: Macmillan Inc. & London: Collier Macmillan Publishers, p.401.
30. Davis-Kimball, J., 1997, "Warrior Women of the Eurasian Steppes" in *Archaeology*, Vol.50, No.1 (February/May 1997) pp.44-48.
31. Dyakonova, V. P. 1980, Tuvintsy, pp. 113-9 in Gurvich, S. M.(ed.), *Semeinaya obryadnost narodov Sibiri*. Moscow: Nauka("Tuvinians." Domestic rituality of the peoples of Siberia), from Koryakova, L., 2000, "Some Notes About the Material Culture of Eurasian Nomads", in *Kurgans, Ritual Sites, and Settlements: Eurasian Bronze and Iron Age*, Jeannine Davis-Kimbel et al(eds.), Oxford: Archeopress, pp.13-18.
32. Gershevitch, I. (ed.), 1993, *The Cambridge History of Iran*, Vol.2:The Median and Achaemenian Periods, Cambridge: Cambridge University Press.
33. Grakov, B. N., 1947, GYNAIKOKRATORMENOI- Perezhitki matriarkhata u sarmatov. Vestnik drevnei istorii 3, ("Survival of the Matriarchate of the Sarmatians." Bulletin of Ancient History), from Yablonsky, L. T., 2000, "Scythian Triad and Scythian World", in *Kurgans, Ritual Sites, and Settlements: Eurasian Bronze and Iron Age*, Jeannine Davis-Kimbel et al(eds.), Oxford: Archeopress, pp.3-8.
34. , 1939, *Archaeological Excavations Near Nikopol*, Bulletin of Ancient History, No.1, from Mongait, A., 1959, *Archaeology in the U.S.S.R.*, Moscow: Foreign Languages Publishing House.
35. Huntington, R. & P. Metcalf, 1991, *Celebrations of Death: the Anthropology of Mortuary Ritual*, Cambridge: Cambridge University Press.
36. Koryakova, L., 2000, "Some Notes About the Material Culture of Eurasian Nomads", in *Kurgans, Ritual Sites, and Settlements: Eurasian Bronze and Iron Age*, Jeannine Davis-Kimbel et al(eds.), Oxford: Archeopress, pp.13-18.

37. Martin, G., 1991, *The Hidden Tombs of Memphis: New Discoveries from the Time of Tutankhamun and Ramesses the Great*, New York: Thames & Hudson.
38. Meliukova, A.J., 1976, "Kul'-Oba", in *Great Soviet Encyclopedia*, AM. Prokhorov(ed.), Vol.13, New York: Macmillan Inc. & London: Collier Macmillan Publishers. p.562.
39. Metcalf, P. & R. Huntington, 1991, *Celebrations of Death: The Archaeology of Mortuary Ritual*, Cambridge: Cambridge University Press.
40. Minns, E.H., 2003, "Scythians", in J. Hastings(ed.), *Encyclopedia of Religion and Ethics*, London & New York: T&T Clark, pp.276-279.
41. —, 1977, "Barrow", in *Great Soviet Encyclopedia*, AM. Prokhorov(ed.), Vol.14, New York: Macmillan Inc. & London: Collier Macmillan Publishers, p.7.
42. Morris, I., 1992, *Death-Ritual and Social Structure in Classical Antiquity*, Cambridge: Cambridge University Press.
43. Moshcova, M.G., 1994, "Nature of the Similarities Difference in the Nomadic Cultures of the Eurasian Steppes of the 1<sup>st</sup> Millennium BC", in *The Archaeology of Steppes: Methods and Strategies*, Genito, B.(ed.), Naples: Instituto Universitario Orientale, pp.231-241.
44. Murphy, E.M., 2000, "Mummification and Body Processing: Evidence from the Iron Age in Southern Siberia", in *Kurgans, Ritual Sites, and Settlements: Eurasian Bronze and Iron Age*, Jeannine Davis-Kimbel et al(eds.), Oxford: Archeopress, pp.279-292.
45. Pader, E.J., 1982, *Symbolism, Social Relations and the Interpretation of Mortuary Remains*, Oxford: British Archaeological Reports.
46. Pearson, M.P., 1996, "Mortuary Analysis", in *The Oxford Companion to Archaeology*, B.M. Fagan(ed.), New York & Oxford: Oxford University Press, pp.480-481.
47. —, 2001, *The Archaeology of Death and Burial*, Texas: Texas A&M University Press.
48. Polosmak, N. V., 1994, *Stereotipnye zoloto griphy*. Novosibirsk:Nauka, from Koryakova, L., "Some Notes About the Material Culture of Eurasian Nomads", in *Kurgans, Ritual Sites, and Settlements: Eurasian Bronze and Iron Age*, Jeannine Davis-Kimbel et al(eds.), Oxford: Archeopress, pp.13-18.
49. Rau, P., 1927, *Die Hrzgelgraber romischer Zeit an der unteren Wolga*. Pokrowsk. ("Cemeteries of the Roman period in the Lower Volga River Area"), from Yablonsky, L.T., 2000, "Scythian Triad and Scythian World", in *Kurgans, Ritual Sites, and Settlements: Eurasian Bronze and Iron Age*, Jeannine Davis-Kimbel et al(eds.), Oxford: Archeopress, pp.3-8.
50. Role, R., 1989, *The world of the Scythians*, London, from Cotterell, A., 1998, *The Pimlico Dictionary of Classical Civilizations: Greece, Rome, Persia, India and China*, London: Pimlico.
51. Rostovtsef, M.I., 1925, "Skifiia i Bospor", Leningrad, from *Great Soviet Encyclopedia*, AM. Prokhorov(ed.), Vol. 1, New York: Macmillan Inc. & London: Collier Macmillan Publishers. 1973, p.222.
52. Rostovtzeff, M. & Hon.D. Lilt, 1969, *Iranians & Greeks in South Russia*, New York: Russell & Russell.
53. Rudenko, S. I., 1952, *Gornoaltaiskie nakhodka i skify*. Moscow-Leningrad:izdatelstvo AN SSSR ("Scythian and period discoveries in the Altai mountains"), from Koryakova, L., 2000, "Some Notes About the Material Culture of Eurasian Nomads", in *Kurgans, Ritual Sites, and Settlements: Eurasian Bronze and Iron Age*, Jeannine Davis-Kimbel et al(eds.), Oxford: Archeopress, pp.13-18.
54. —, 1970, *Frozen Tombs of Siberia: The Pazyryk Burials of Iron Age Horsemen*, London: J.M. Dent & Sons Ltd.
55. Tairov, A. D. and Botalov, S. G., 1988, *Kurgan u sela Varna*, pp.100-125 in Zdanovich, G. B. (ed.), *Problemy arkheologii Uralo-Kazakhstanskikh stepei*. Chelyabinsk: Chelyabinsk University, from Koryakova, L., "Some Notes About the Material Culture of Eurasian Nomads", in *Kurgans, Ritual Sites, and Settlements: Eurasian Bronze and Iron Age*, Jeannine Davis-Kimbel et al(eds.), Oxford: Archeopress, pp.13-18.
56. Terenozhkin, A. L., 1971, *Skifskaya kultura. Problemy Skifskoi arkheologii*. Materialy i issledovaniya po arkheologii SSSR 177. Moskva: Nauka, from Bashilov, VA & L.T. Yablonsky, 2000, "Some Current Problems Concerning the History of Early Iron Age Eurasian Steppe Nomadic Societies", in *Kurgans, Ritual Sites, and Settlements: Eurasian Bronze and Iron Age*, Jeannine Davis-Kimbel et al(eds.), Oxford: Archeopress, pp.9-12.
57. —, 1955, "Skifskii Kurgan v g.Melitopole", in *The Collection Kraetkie Soobshcheniia*

- Instituta Arkheol ogii An USSR, fasc.5.Kiev, from *Great Soviet Encyclopedia*, A.M. Prokhorov(ed.), Vol.16, New York: Macmillan Inc. & London: Collier Macmillan Publishers., 1977, p.100.
58. **Trinkaus, K.M., 1984**, "Mortuary Ritual and Mortuary Remains", *Current Anthropology*, Vol.25, No.5(December 1984), pp.674-679.
  59. **Vernadsky, G., 1943**, *Ancient Russia*, Oxford: Oxford University Press.
  60. **Yablonsky, L.T, 2000**, "Scythian Triad and Scythian World", in *Kurgans, Ritual Sites, and Settlements: Eurasian Bronze and Iron Age*, Jeannine Davis-Kimbel et al(eds.), Oxford: Archeopress, pp.3-8.
  61. \_\_\_\_\_, 1998, Zverinii Stil Rannih Skotovodov Priaralya v hronologicheskom aspekte, pp.73-7 in Viilnb akhov, GY and Stolyar, A. D. (eds.), Skifi, Khazari, Slavyane, Drevnya Rus. Sankt-Peterburg: Gos. Her mitage, from Yablonsky, L.T, 2000, "Scythian Triad and Scythian World", in *Kurgans, Ritual Sites, and Settlements: Eurasian Bronze and Iron Age*, Jeannine Davis-Kimbel et al(eds.), Oxford: Archeopress, pp. 3-8.
  62. **Zdanovich, G. B., Ivanov, I. V. and Khabdulina, M.K., 1984**, Opyt ispolzovaniya v arkheologii paleopo chvennykh issledovaniya (kurgany Kara-Oba i Obaly v Severnom Kazakhstane).Sovetskaya arkheologi ya 4,35-48, from Koryakova, L., "Some Notes About the Material Culture of Eurasian Nomads", in *Kurgans, Ritual Sites, and Settlements: Eurasian Bronze and Iron Age*, Jeannine Davis-Kimbel et al(eds.), Oxford: Archeopress, pp.13-18.







# «تحلیل باستان شناختی استقرارهای اشکانی در زاگرس مرکزی»

کمال‌الدین نیکنامی

دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

یعقوب محمدی‌فر

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه همدان بوعلی سینا

محمد رحیم صراف

دانشیار سازمان میراث فرهنگی

از ص ۹۳ تا ۱۱۰

## چکیده:

زاگرس مرکزی به عنوان پل ارتباطی و نقطه حایل بین دو بخش شرقی و غربی امپراطوری اشکانیان، تاکنون کمتر مورد توجه باستان‌شناسان و محققین قرار گرفته است. این محدوده جغرافیایی، دارای کوههای مرتفع و دشت‌های میان‌کوهی بزرگ و کوچک، مسطح و مرتفع و درهای کوچک و بزرگ است که با داشتن این ویژگی‌های منحصر طبیعی، محل مناسبی برای مردمان این دوران فراهم آورده بود، تا استقرارگاهها و آثار فراوانی را از خود بر جای بگذارند. مباحث مورد توجه در این مقاله براساس بررسی از محوطه‌های باستانی است. براین اساس، تعداد یازده شهرستان در چهار استان کرمانشاه، همدان، کردستان و ایلام مورد بررسی باستان‌شناسی قرار گرفتند. در مجموع، تعداد ۶۲۳ محوطه مورد بررسی شدند که از این میان تعداد ۳۴۰ محوطه مربوط به دوران اشکانی به طور جداگانه مورد تحلیل قرار گرفتند. در نتیجه مطالعات، مشخص گردید که علیرغم تقسیم‌بندیهای رایج صورت گرفته، تمام نقاط، دارای گونه‌شناسی یکسان نبوده و می‌بایستی در طبقه‌بندی سفالهای این دوران، تجدیدنظر به عمل آید. افزایش قابل بحث استقرارهای اشکانی از دیگر نکات قابل توجه در این دوران است.

واژه‌های کلیدی: باستان‌شناسی پارت(اشکانی)، بافت استقرار، زاگرس مرکزی،

تپه گودین، عصر آهن III و IV



## مقدمه:

امروزه در فرایند بررسی‌های باستان‌شناسی، اهداف گوناگونی طراحی می‌شوند. تا چند دهه اخیر، بررسی‌های باستان‌شناسی صرفاً یک مرحله مقدماتی جهت انتخاب محل‌های کاوش محسوب می‌گردید و به مثابه ابزاری در اختیار باستان‌شناسان بود تا بتوانند مناسب‌ترین محل را برای کاوش بلندمدت خود انتخاب نمایند (نیکنامی، صص ۶۰-۴۴). لیکن در طی چند دهه اخیر، بررسی باستان‌شناسی به یک روش و متد تحقیقاتی مستقل تبدیل شده است و با عملیاتی نمودن شیوه‌های علمی آن، عملاً بخش عمده‌ای از خلأ موجود در کاوشهای باستان‌شناسی پرمی‌گردد. در بررسی‌های علمی، باستان‌شناس صرفاً به شناسایی محوطه راضی نمی‌شود، بلکه درک چگونگی توزیع فعالیت‌های انسانی و تفاوت میان مناطق مختلف، تعیین میزان ارتباط میان انسان و محیط و به تبع آن، منابع زیست‌محیطی و طبیعی از دیگر اهداف اولیه باستان‌شناس محسوب می‌گردد.

از جهت تکنیکی، طراحی بررسی‌های باستان‌شناختی معمولاً در دو شیوه زیر کاربرد پیدا می‌کنند؛ اولین شیوه از این بررسی‌ها که سابقه نسبتاً طولانی‌تری نیز دارند، بررسی‌های ناحیه‌ای و منطقه‌ای هستند. در این رویکرد، شناخت توزیع آثار فرهنگی در مناطق بس وسیعی صورت می‌گیرد و هدف از آن نیز شناسایی، ثبت و درک روابط گوناگون بین مکانهای باستان‌شناختی از یک طرف و درک روابط آنها با محیط از طرف دیگر است. شیوه دوم، شیوه بررسی یک مکانی است که در آن، مطالعه متغیرهای باستان‌شناختی، مختص به مطالعه یک یا تعداد محدودی از مکانهای باستان‌شناختی می‌گردد. در این روش، روند تغییرات نه به صورت منطقه‌ای که به صورت مکانی انجام می‌پذیرد. لازم به گفتن نیست که در اتخاذ رهیافتهای پژوهشی یک بررسی، ممکن است براساس نوع رویکرد تحقیقاتی، خصوصیات محیطی منطقه مورد مطالعه و سایر ملاحظات تکنیکی به صورت ژرفانگر و یا پهنانگر طراحی شوند. علاوه بر این، اتخاذ شیوه‌های مناسب پیمایشی، نمونه‌برداری‌های سیستماتیک و اتخاذ روشهای تحلیل‌های مکانی از دیگر ضرورت‌های انجام یک بررسی میدانی باستان‌شناختی است.

آنچه تاکنون در ادبیات باستان‌شناسی ایران با اقبال مواجه شده است، انجام بررسی‌های کلی و پهنانگر با در نظر گرفتن جمیع دوره‌های یک محدوده جغرافیایی و یا سیاسی است که عمده‌تاً این‌گونه بررسی‌ها به جهت کمبود شدید مطالعات با هدف شناسایی مناطق انجام

می‌شوند. در این مطالعات، باستان‌شناسان به معرفی مکانهای باستانی و ارائه گاهنگاری پیشنهادی، بررسی کم و کیف آثار و تعیین موقعیت آثار بر روی نقشه می‌پردازند. سپس براساس این داده‌ها به تحلیل الگوی استقرار، پراکندگی فضایی آثار، روابط استقرارها با یکدیگر و با محیط و منابع طبیعی، تاریخ تحول اسکان در منطقه و همچنین به تحلیل تغییرات جمعیتی در منطقه می‌پردازند. آنچه که ما در این تحقیق از توان و ویژگی‌های مطالعاتی بررسی‌های میدانی، سود جستیم مرتبط با مطالبی است که در بالا به آنها اشاره کردیم. ذکر این نکته نیز ضروری است که هدف دیگر انتخاب این رویکرد علاوه بر توان تحلیلی آن، تلاش برای سازماندهی اطلاعات و تعیین شیوه‌های پژوهش در مراحل آینده است که با تشکیل بانک اطلاعاتی از داده‌های در دسترس و تهیه نقشه‌های تحلیلی GIS، امکان‌پذیر شده است، این سازمان‌دهی اطلاعاتی در جهت گزینهای تحقیقاتی آتی و در مواجهه با پرسشهای کلان منطقه‌ای و حل آنها کاربرد دارند.

#### سوابق مطالعات باستان‌شناختی منطقه زاگرس مرکزی؛

ناحیه زاگرس مرکزی، منطقه‌ای است که از لحاظ تقسیمات سیاسی استان‌ها، بخشی از آن در استان همدان، بخش بزرگی از آن در قسمتهای مرکزی و غربی، در استان کرمانشاه، قسمتی از شمال آن در استان کردستان و بخش‌هایی از نواحی جنوبی آن نیز در استان‌های لرستان و ایلام قرار می‌گیرد. واژه زاگرس مرکزی توسط باستان‌شناسان حوزه مطالعاتی دوره پیش از تاریخ ایران و از سوی محققین کانادایی و امریکایی به کار گرفته شده است (شاخ، ۳۴۲). گروهی این منطقه را در نقشه‌های جغرافیایی در محدوده‌ای وسیع‌تر از استان‌های کرمانشاه، کردستان، همدان، ایلام و لرستان می‌دانند لیکن کایلر یانگ آن را به مرکزیت کرمانشاه و دره‌های میان‌کوهی اطراف آن به سایر جوانب می‌داند (Young, The Iranian migration ..., 16).

#### رویکردهای پژوهش:

شناخت اشکانیان به عنوان یکی از مهمترین سلسله‌های ایرانی قبل از اسلام، تا اوایل قرن اخیر کمتر مورد توجه واقع بودند. از ابتدای قرن بیستم مطالعات شرق‌شناسان و باستان‌شناسان در این حیطه آغاز گردید و به تدریج، تعدادی از تپه‌ها، شهرها و محوطه‌های مربوط به این دوران در گستره‌ای وسیع از آسیای میانه در شرق تا سوریه در غرب مورد

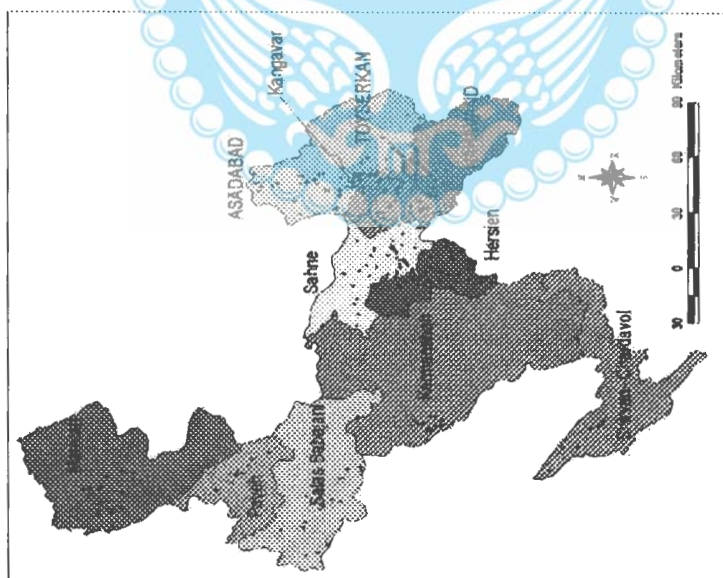
بررسی و کاوش قرار گرفت. علیرغم انجام برخی مطالعات باستان‌شناسی در حیطه امپراطوری اشکانی، سؤالات بسیاری در خصوص وضعیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، هنری و سایر جنبه‌های این دوران، همچنان بدون پاسخ باقی‌مانده و حتی به بسیاری از این سؤالات هنوز پرداخته نشده است. در این میان، محدوده زاگرس مرکزی به عنوان پل ارتباطی و نقطه حایل مابین دویخش شرقی و غربی امپراطوری اشکانی تاکنون کمتر مورد توجه باستان‌شناسان قرار گرفته است. این محدوده جغرافیایی طی دورانه‌های مختلف، نقطه توجه حکومت‌های گوناگون بوده و به عنوان یک راه ارتباطی در دوران هخامنشی به عنوان راه شاهی، در دوران اشکانی و ساسانی تحت عنوان جاده ابریشم و در دوران مختلف اسلامی نیز مورد توجه بوده است. محدوده زاگرس مرکزی دارای کوه‌های مرتفع و دشت‌های میان‌کوهی بزرگ و کوچک، محل مناسبی برای مردمان این دوران فراهم آورده بود تا آثار فراوانی را از خود برجای بگذارند. نکته‌ای که امروزه در هر بررسی باستان‌شناسی، توجه هر باستان‌شناسی را به خود جلب می‌نماید، حجم فراوانی از داده‌ها و خصوصاً داده‌های سفالی است که به دوره اشکانی نسبت داده می‌شوند؛ داده‌هایی که تحلیل آنها به جهت عدم شناخت دقیق از مسایل گاهنگاری منطقه، مشکل و اغلب غیرممکن می‌نماید. از نکات بسیار با اهمیت باستان‌شناسی اشکانی، نداشتن پاسخی دقیق در خصوص ارتباط داده‌های سفالین بین دوران هخامنشی و اشکانی است که همچنان به صورت یک معضل جدی در پژوهش‌های باستان‌شناسی مربوط به این دوران در سراسر ایران و خصوصاً زاگرس مرکزی، نمایان بوده و پرداختن بدان، نیازمند انجام مطالعات بیشتر در منطقه است.

از سوی دیگر، پرداختن به شیوه‌های اقتصادی و معیشتی اشکانیان در محدوده مورد نظر براساس بررسی‌های باستان‌شناسی و یافتن رابطه الگوهای استقرار با منابع طبیعی و معدنی از دیگر اهداف این برنامه پژوهشی درازمدت در منطقه مورد مطالعه است. به طور کلی این پژوهش در جستجوی یافتن پاسخی منطقی و دقیق در خصوص اوضاع زاگرس مرکزی در دوره اشکانی است تا از این رهگذر بتوان به اهدافی چون شناخت دقیق الگوهای استقرار، شناسایی مکانهای مرکزی، شناسایی مسیرهای ارتباطی، شناسایی منابع طبیعی، تعیین وضعیت موجود و ارتباط آنها با محوطه‌های باستانی، تعیین وضعیت استقرارها (کوچرو و یکجانشین)، تبیین کرونولوژی منطقه در دوران تاریخی، تبیین وضعیت اقتصادی منطقه، میزان سرمایه‌گذاری در جاده‌ها و بناهای عام‌المنفعه، بررسی میزان

امنیّت منطقه، بررسی تأثیر اقلیم بر فرهنگ محلی و بررسی گونه‌شناسی سفالها، پی برد.

### روشها و داده‌های مطالعاتی:

داده‌های مورد نیاز این مطالعه از طریق انجام یک بررسی میدانی در سطح منطقه مورد مطالعه حاصل آمده است. در این بررسی در زاگرس مرکزی، تعداد یازده شهرستان از استانهای کرمانشاه، همدان، کردستان و ایلام، شامل کنگاور، صحنه، هرسین، کرمانشاه، اسدآباد، تویسرکان، ملایر، مریوان و شیروان چرداول، انتخاب و با اتخاذ شیوه مکان‌نگاری و با روش پهنانگر با هدف شناسایی الگوهای استقراری شناخت وضعیّت دوران اشکانی، در این محدوده جغرافیائی صورت گرفت (نقشه ۱). در این بررسی‌ها در مجموع، تعداد ۶۲۳ محل، شناسائی گردید که از این میزان، تعداد ۳۴۰ تپه و محوطه از دوران اشکانی، توصیف و اطلاعات لازم از هریک از این محوطه‌ها جهت تشکیل بانک اطلاعاتی و تحلیل نهایی جمع‌آوری گردیدند. وسعت کل محدوده مورد بررسی، قریب به یازده هزار کیلومتر مربع بود که در دشت‌های میان کوهی زاگرس و کوهستانهای مشرف بر آنها به انجام رسید.



نقشه شماره ۱: نقشه منطقه مورد مطالعه و توزیع سایت‌های اشکانی به تفکیک هر منطقه



## تحلیل داده‌ها براساس سؤالات پژوهش:

پس از انجام عملیات بررسی و شناسایی و تشکیل بانک اطلاعاتی داده‌ها و سنجش تجربی آنها، برای یافتن پاسخ سؤالات، داده‌ها مورد نقد و بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفتند که در اینجا به منظور جلوگیری از تطویل بحث، لازم است تا ضمن طرح سؤالات اولیه پژوهش، نتایج به دست آمده را به نقد بگذاریم. اولین سؤال این پژوهش، ارتباط دوران اشکانی در زاگرس مرکزی با دوران هخامنشی و آهن III بود. همچنانکه می‌دانیم یکی از مشکلات جدی در عرصه پژوهش‌های این دوران، شناخت محدود باستان‌شناسان از دوران هخامنشی - خصوصاً از سفال‌های این دوران - در زاگرس و دیگر نقاط کشور است. به عنوان مثال علیرغم کاوش‌های گسترده شوش، شناخت ما از دوره هخامنشی شوش بسیار محدود است. کمبود تحقیقات و پژوهش‌ها تنها دلیل این محدودیت نبوده بلکه به طور مثال در کاوش‌های گیرشمن در شوش، قریب به ده هزار مترمربع در بخش شمالی تپه موسوم به شهر شاهی کاوش گردید، در حالیکه در لایه‌های مربوط به دوره هخامنشی آثار معماری بومی مشخص نشد (پرو، ۲۱۲). در شهر صنعتگران و روستای هخامنشی شوش نیز وضعیت بهتر از این نبود (بورشالا، ۲۲۲). دوره هخامنشی شوش ظاهراً با یک نقص و کمبود جدی در خصوص معماری بومی، مواجه است که می‌توان برای آن تنها از طریق تصور یک روش و طریق زندگی مطابق با اقتصادی وابسته به زندگی شبانی که تحرک و نقل و انتقال جمعیت را به میزان معین به همراه خود می‌کشانده است، توضیحی قایل شد (پرو، ۲۱۲). این روند، مختص شوش نبوده بلکه یک جریان منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای بوده است. در مدارک به دست آمده از دشت شوشان، منطقه دیاله، دهلران و نواحی پیرامون اروک، میزان پائین رشد جمعیت در دوران هخامنشی دیده می‌شود (ونکه، ۵۱۵).

به نظر می‌رسد که دوره هخامنشی، تراکم جمعیتی روستایی کمتری داشته و محصولات کشاورزی آن از آنچه پیشتر گمان می‌رفت، محدودتر بوده است. طبق نظر آدامز و ونکه، کمی شگفت‌انگیز است که در دوره‌ای که شوش فرضاً پایتخت امپراطوری بزرگی بوده است شهرها و روستاهای هخامنشی بسیار کمی در دشت شوشان وجود داشته باشند (همان، ۵۰۵). دومیروشیچی در خصوص روند کاهش جمعیت در این منطقه اشاره می‌کند که در شمال غرب خوزستان، روند کلی در هزاره نخست کاهش جمعیت است و این وضعیت در دوره هخامنشی به پایین‌ترین حد خود می‌رسد، در حالیکه این کاهش جمعیت



در دوره‌های سلوکی و اشکانی بر عکس می‌شود و افزایش بی‌سابقه‌ای در شمار محوطه‌ها رخ می‌دهد (Young and Levine و نیز لوین، ۱۳۸۷).

در بررسی‌های اخیر مشخص گردید که در ناحیه شمال خوزستان و در منطقه چغازنبیل نیز این کاهش دیده می‌شود. چنانکه بخش اعظم سفال‌های این محل از دوران ایلام میانی (حدود ۲۶ درصد) و در دوران‌های ایلام نو و هخامنشی به شدت کاهش می‌یابند و سپس در دوران اشکانی مجدداً حجم آن بیشتر شده به نحوی که درصد آن در دوران اشکانی و ساسانی به ۳۳/۳ درصد می‌رسد (مفیدی، ۱۳۸۱).

در بررسی‌های صورت گرفته در غرب ایران، دوره هخامنشی بسیار مبهم و نامشخص است. همچنانکه می‌دانیم در این ناحیه، تپه‌های گودین، نوشیجان، باباجان و جامه شوران حفاری شده‌اند. دوره دوم گودین تپه مربوط به دوره آهن III است. در حفاری گودین تپه، آثار پس از گودین II به دست نیامده است (Young, The chronology of the late ...)، لیکن در بررسی‌های دشت کنگاور آثار این دوره مشخص شده است. در دوره آهن IV که واژه مختص پیشنهادی برای غرب ایران است، تداوم نسبتاً کمی در استقرارهای این دوره وجود داشته است. با توجه به اینکه تنها ۳۴ درصد از محوطه‌های آهن IV استقرارهای دوباره محوطه‌های آهن III هستند، ممکن است به این معنی باشد که در این زمان شاید در دوره قبل از دوران هخامنشی، تغییرات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شگرفی رخ داده باشد و این، سؤالی است که در انتظار مطالعات و اطلاعات بیشتر است.

دوره اشکانی در غرب ایران با ظهور سفال نوع جلینکی قابل تشخیص است. از لحاظ تراکم، بیشترین تراکم استقرار در دشت کنگاور است (Young, The Kangavar Survey ..., and Young, Kangavar Valley Survey 192). البته بررسی‌های اخیر در دشت چمچمال، نشان داده است که این تراکم در صحنه نیز قابل مشاهده است (محمدی‌فر). در بررسی ملایر نیز تعداد زیادی محوطه از دوران آهن III دیده شده، لیکن تحول آهن III به آهن IV در آن شناسایی نشده است (لوین، ۱۳۷۹).

تاریخگذاری جامه شوران از نظر لوین در محدوده زمانی آهن IV قرار می‌گیرد. لوین در اینجا برجسته‌ترین ویژگی سفال دوره آهن IV را معرفی سنت فراگیر سفال منقوش می‌داند (لوین، ۱۳۷۶). او معتقد است در فاز جدید آهن III سفال منقوش وجود داشته است که براساس این اطلاعات، استروناخ برای منطقه میان همدان، ملایر و کنگاور اصطلاح

مثلث مادی را پیشنهاد کرده است. با این توضیحات مشخص می‌شود که وضعیت فرهنگی، جمعیتی، اقتصادی و سیاسی این دوره در محدوده وسیعی از غرب و جنوب غربی ایران و حتی آذربایجان (فیض‌خواه)، در ابتدا ورود به دوران هخامنشی؛ یعنی، پایان آهن III تا شروع دوران اشکانی در یک افق تاریک قرار دارد و شمار محوطه‌هایی که معرف این مرحله باشند بسیار محدود است و ابهامات فراوانی در خصوص این دوران وجود دارد.

به نظر می‌رسد تنها راهکار عملی جهت پاسخگویی به این گونه مسایل و تداوم گاهنگاری از دوران هخامنشی به دوره اشکانی در غرب ایران، مطالعه همه‌جانبه مکانهایی است که در بردارنده تداوم فوق هستند. خوشبختانه در بررسی‌های این تحقیق و در منطقه زاگرس مرکزی، تعداد ۱۶ محل، شناسایی گردید که دارای استقرارهای دوره آهن III احتمالاً هخامنشی و اشکانی - هستند.

از دیگر سؤالات مطرح شده، بحث در خصوص سفال‌های جلینکی است که آیا این سفالها صرفاً از دوران اشکانی هستند و یا محدوده زمانی گسترده‌تری را دربرمی‌گیرند. در تاریخگذاری سفالهای جلینکی که سفال نوع دارچینی نیز نامیده می‌شوند، محققینی چون هرینک (ص ۱۱۵)، یانگ (Survey in Western Iran 1961, 232) و استروناخ مطالب گسترده‌ای را مطرح کرده و به اتفاق، کاربرد سفال جلینکی را از دوران میانی اشکانی دانسته‌اند (نیز نک: Young, Anarchaeological Research ..., آنان تاریخ انتساب سفالها را به نیمه اول سده دوم قبل از میلاد می‌دانند. در خصوص پایان رواج این سفال، تاریخ سده سوم میلادی پیشنهاد شده است. این سفال از غرب ایران، از قصرشیرین، آغاز و تا مراغه در شمال غرب و حوزه فلات مرکزی گسترش داشته است. با توجه به فرم و شکل سفالهای جلینکی که از تنوع خاصی برخوردارند، این احتمال مطرح شده است که این گونه سفالها مربوط به محدوده زمانی گسترده‌تری هستند؛ از طرفی با تحلیل ریخت‌شناسی سفالهای جلینکی، گونه‌ای از این سفالها با بدنه زاویه‌دار (قایقی شکل) دیده می‌شوند که این فرم از سفال از دوره آشور جدید، آهن III و هخامنشی نیز ملاحظه می‌شود (Stronach, 1999, Excavation at Tepe ..., از سوی دیگر، گونه‌هایی از سفال ظریف در مناطق شمال غرب ایران خصوصاً در قلاچی و زیویه دیده می‌شوند که از نظر ریخت و سبک با سفالهای جلینکی غرب ایران مشابهت دارند (ملزاده). در بررسی سایت‌هایی که دارای سفال جلینکی هستند یادآوری این نکته، خالی از فایده نیست که در بررسی دهها محوطه

در غرب ایران به محوطه‌هایی برمی‌خوریم که صرفاً دارای یک لایه استقرار بوده و این لایه فقط دارای سفالهای جلینکی است و عملاً امکان هرگونه اظهار نظری را در خصوص گاهنگاری این سفالها بامشکل مواجه می‌کند. ازسوی دیگر در بررسی دشت‌های میان‌کوهی مشاهده گردید که تعداد زیادی از استقرارهای ساسانی در امتداد استقرارهای اشکانی قرار دارند، بنابراین، امکان تقویت این نظریه که ساسانیان در به کارگیری سفال‌های جلینکی در امتداد اشکانیان و تداوم بخش سنت‌های آنان بوده‌اند، دور از ذهن نمی‌نماید.

موضوع مهم دیگر در اینجا تأثیر سبکهای محلی و منطقه‌ای در ساختار فرهنگ دوران اشکانی است. همچنانکه در مباحث مربوط به پیش از تاریخ ایران بحث تقسیم مناطق مطرح می‌گردند، این تقسیم‌بندی تا دوران اشکانی نیز مدّ نظر محققین است و به نوعی حاکی از تأثیر شدید عامل جغرافیائی بر کلیت استقرارهای دوران مختلف باستان‌شناختی است. این پدیده در دوران اشکانی نیز به جهت وضعیت خاص جغرافیای سیاسی آن، قابل ملاحظه است. در خصوص این دوران، ذکر این نکته ضروری است که در این منطقه، مسیر جاده اصلی شرق به غرب شاهنشاهی اشکانی واقع است. با تحلیل داده‌های سفالی، نوعی نظم و هماهنگی در این داده‌ها ملاحظه می‌شود، در حالیکه در کوهستانهای دورافتاده خصوصاً در نواحی غربی زاگرس مرکزی، سفالهایی با ویژگیهای خاص محلی ظاهر می‌شوند. در این منطقه در کنار گونه‌های خاص سفالهای محلی، صرفاً تقلید از سبکهای رایج این دوران دیده می‌شود. خمیره سفالهای مناطق کوهستانی دورافتاده غرب زاگرس به شدت، خشن بوده و از سفالهای جلینکی و منقوش در دل کوهستانها اثری دیده نمی‌شود. در ثلاث باباجانی، پاوه و مریوان که به شدت، متأثر از فرهنگ تدفین گورخمره‌ای هستند، به جز تعداد معدودی سفال تدفینی در کنار گورستانهای گورخمره‌ای این دوران، آثار دیگری ملاحظه نمی‌شود. در بررسی دقیق یافته‌های مریوان، نوعی ارتباط منطقی با یافته‌های گورستانهای گورخمره‌ای گرمی مغان به چشم می‌خورد (محمدی‌فر و صراف).

در ارتباط با رویکرد دیگر این پژوهش و در خصوص تأثیر سبکهای محلی و منطقه‌ای بهتر است ابتدا نگاهی به محدوده برون منطقه‌ای غرب زاگرس، یعنی بین‌النهرین بیاندازیم تا در قالب این مطالعه، میزان تأثیر و تأثر جریانات برون منطقه‌ای بین‌النهرین در دوران اشکانی و تأثیر و تأثرات این منطقه با زاگرس مرکزی نیز روشن شود. بررسی‌های آدامز در منطقه دیاله که به موازات زاگرس مرکزی در خاک کشور عراق قرار دارد، اطلاعات

ارزشمندی در خصوص دورانه‌های مختلف منطقه دیاله کشف شده است. در بررسی آدامز، محدوده پانصد ساله سلوکی و اشکانی با هم در نظر گرفته شده‌اند و هیچگونه تمیزی بین این دو دوره لحاظ نشده است. این محقق، دلیل خود را عدم شناخت کامل داده‌ها و فقدان یک معیار مناسب برای تمیز مجموعه‌های سفالی سلوکی و پارتی می‌داند (Adams, 61). این محقق بنابر مدارک تاریخی، اذعان می‌دارد که سلوکیها اقدامات وسیعی را جهت ساخت شهرها در بین‌النهرین شروع نمودند و اشاره شده است که سلوکوس اول، ۷۵ شهر را در این منطقه بنیان نهاده و این در حالی است که ساخت شهرهای متعدده را در سرزمین وسیع ایران به ارشک، مؤسس سلسله اشکانیان، نسبت می‌دهند. بنا بر نظر آدامز، با انتقال اجباری اکثر جمعیت بابل به پایتخت جدید، یعنی سلوکیه درکنار رود دجله، جمعیت منطقه دیاله تحت تأثیر یکی از مراکز بزرگ آن زمان قرار گرفت. همچنین ایجاد شهر مداین که در ابتدا به عنوان اردوگاهی برای سربازان اشکانی بود و بعداً به عنوان انبار تجاری و سپس به عنوان پایتخت زمستانی اشکانیان، بار این تأثیرات را بیشتر کرد؛ علاوه بر این، شهرهای دیگری چون آرتمیا در منطقه دیاله و شهر کاراتیل و اسکاپه از دیگر شهرهای قابل توجه منطقه در این دوران هستند. آدامز در بررسی‌های خود در منطقه دیاله به این نتیجه رسید که در منطقه دیاله، روابط بازرگانی، گسترش یافته است و جاده سلوکیه به اکباتان از این منطقه عبور می‌کرده است که عبور این جاده، منجر به برپایی شبکه‌ای از ایستگاه‌ها از سلوکیه به سمت آرتمیا و سپس اکباتان شده که به نظر وی بخشی از توسعه مناطق مسکونی به سبب مجاورتش با شریان مرکزی بازار و مرکز حکومت بوده است. از دیگر نتایج قابل بحث در بررسی منطقه دیاله، اثبات وجود شرایط نسبتاً پایدار و آرامش نسبی در منطقه وسیعی از غرب کوههای زاگرس بوده است، چرا که اغلب جنگهای پارتیان در امتداد فرات و یا در ارمنستان اتفاق می‌افتاد و این منطقه، مصون از ویرانیها بوده است. نتایج بررسی‌های آدامز، حاکی از گسترش و توسعه استقرارها در دوران سلوکی و اشکانی است، به نحوی که جمعیت منطقه در این دوران به سه برابر افزایش یافت و اندازه متوسط مناطق مسکونی از ۳/۵ هکتار دوران ایزین و لارسا به ۸/۸ هکتار در دوران سلوکی و اشکانی رسید. لذا در نتایج بررسی‌های آدامز، سه توسعه اصلی در این دوران، مطرح می‌شوند که عبارتند از: شهرنشینی گسترده، رشد جمعیت و گسترش و بهبود سیستم آبیاری در منطقه (همان، ۶۸).

در جدیدترین بررسی‌های صورت گرفته در مناطق شمال بین‌النهرین و در منطقه خابور



(منطقه‌ای در میان سوریه، عراق و ترکیه) که توسط برتیل لیونت به انجام رسید، نتایج ارزشمندی درخصوص دوران هلنی و اشکانی این منطقه به دست آمد (نک: Dorna Metzger, 363). شهرهای نصیبین و اسائین در این محل، واقع هستند. قبل از تصرف منطقه به وسیله پارتیان در این محل، یک پادگان نظامی قرار داشته است که در قرن اول قبل از میلاد به تصرف آنان درمی‌آید. از نکات قابل توجه در مورد داده‌های سفالی در این محل از دوران هلنی، تولیدات محلی و منطقه‌ای سفال است. در این محل، تعدادی سفال از نوع بشقاب ماهی با لبه‌های به داخل برگشته دیده می‌شود البته در نصیبین، قطعات سفال وارداتی از قرن دوم قبل از میلاد دیده می‌شود. آنچه در اینجا اهمیت دارد، تداوم فرهنگ هلنی - حتی با پایان یافتن دامنه نفوذ سلوکیان - در این منطقه است. پس از این دوره، منطقه خابور با استقرارهای پارتی - رومی مواجه می‌گردد. این منطقه، زمانی در تصرف پارتها و زمانی دیگر در حوزه نفوذ رومیها قرار داشت. قطعات سفال به دست آمده در این محل، بسیار متنوع‌تر از دوره هلنی است. سفالهای معمولی و آشپزخانه‌ای و سفال با لعاب شیشه انواع دیگر سفالهای این محل را تشکیل می‌دهند. لعاب بر روی ظروف با اشکال هلنی دیده می‌شود و این احتمال مطرح می‌گردد که بلافاصله پس از دوره هلنی قرار می‌گیرند و تاریخ آنها از قرن اول قبل از میلاد تا قرن اول میلادی است. این نوع سفالها از ۳۲ محوطه از مجموع ۶۴ محوطه بررسی شده به دست آمدند. کشف قطعات سفال مربوط به دوره پارتی - رومی در بررسی ناحیه خابور نتایجی را در بردارد. حضور سفال پرداخت شده با لعاب گلی رقیق - در طول دوره انتقال هلنسم به حاکمیت پارتها - حاکی از تداوم سنت‌های هلنی در منطقه‌ای است که حاکمیت سیاسی آن تغییر یافته است. از طرف دیگر به نظر می‌رسد سفال با لعاب شیشه‌ای، حاکی از نفوذ سبک پارتی - بین‌النهرینی در این منطقه باشد (همان، ۳۶۵).

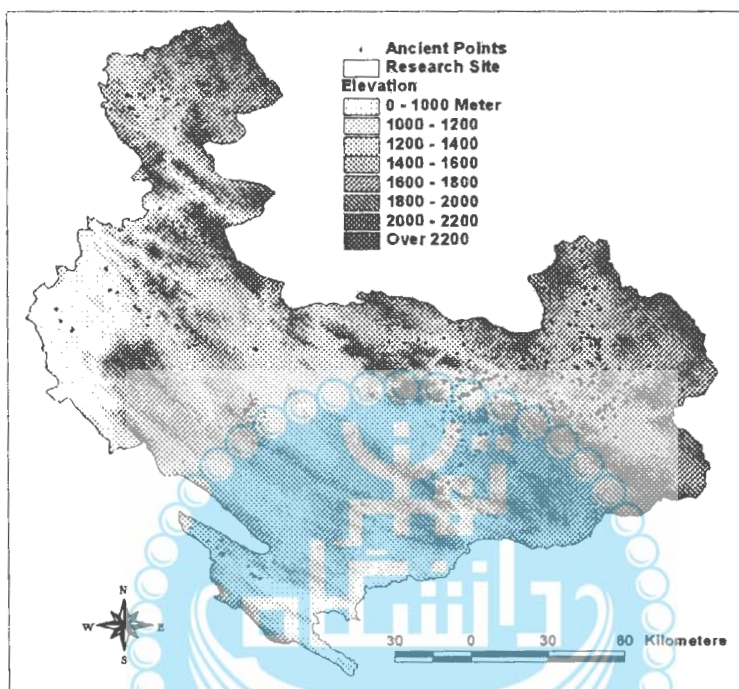
همچنانکه می‌دانیم اولین تقسیم‌بندی بررسی سفالهای بین‌النهرین در دوران اشکانی براساس تقسیم‌بندی صورت گرفته توسط دبواز (Debevoise) از حفاری سلوکیه و براساس حفاریات دورا اوروپوس توسط تول، کوکس و دایسون صورت گرفته است. لایه‌های اولیه سلوکیه مربوط به حوالی سال ۳۰۰ قبل از میلاد می‌باشد. لایه‌های مکشوفه در دورا اوروپوس نیز اغلب به دوران امپراطوری روم (۲۵۶ - ۱۶۶ میلادی) باز می‌گردند. در دورا اوروپوس در حفاری یک آرامگاه، تعداد زیادی سفال لعابدار اشکانی به دست آمد



(Debevoise, 1). فرم‌های اصلی سفال‌ها در این منطقه به وسیله هیأت امریکایی منتشر شدند و این گروه، بیشتر از نوع سفالهای لعابدار سبز - آبی هستند. در خصوص دورا اوروپوس اشاره می‌شود که سایت‌های این ناحیه در ۹۵ درصد موارد، دارای سفالهای مشترک هستند و از مجموعه سفالهای یافت شده فقط ۵ درصد از نوع سفالهای لعابدار و خوش‌پخت هستند (برای توضیح بیشتر نک: هرینگ). بررسی سفالهای آشور که یکی از گسترده‌ترین کاوشهای باستان‌شناسی شمال بین‌النهرین را به خود دیده است، جالب توجه است. آشور در غرب رود دجله و در ۱۰۰ کیلومتری جنوب شهر جدید موصل قرار دارد. کاوشهای آشور از ۱۸۴۷م. توسط هنری لایارد آغاز گردید (Layard, 59). هلفریخت (Hilprecht, 109) در جمله کوتاهی در مورد آشور می‌گوید: «آشکار است که این محل به عنوان یک مکان خطرناک برای غارتگران پارتی بوده است». پس از این دو آشور مجدداً از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۴م. توسط آندره مورد حفاری واقع شد (Hauser, 57). از جمله مهمترین داده‌های سفالی در آشور چند قطعه سفال لعابدار سیاه برآق دوران هلنی است. همچنین چند آمفوری خوش‌پخت دسته‌دار حاکی از استقرارهایی تا قرن اول میلادی است. با شروع کاوشهای جدید هیأت آلمانی در آشور در سال ۱۹۸۸م. به سرپرستی دیتمن، مرحله جدیدی از کاوشهای باستان‌شناسی در این منطقه آغاز گردید. یکی از کارهای عمده این هیأت باستان‌شناسی، شناخت تسلسل لایه‌نگاری در این شهر بود که در لایه‌های اشکانی، ظروف یک دسته‌ای و دو دسته‌ای که معروف به آمفوره‌های پارتی هستند به دست آمد. علاوه بر این، تعداد زیادی خمره ذخیره‌آذوقه نیز به دست آمد. از تحلیل داده‌های باستان‌شناسی مناطق مختلف بین‌النهرین چنین برمی‌آید که دامنه نفوذ فرهنگ هلنی و سپس رومی به آن منطقه، محدود شده است و این گسترش فرهنگی به مناطق شرقی‌تر، کمتر نفوذ یافته است. بنابراین اگر در کاوشها و بررسی‌ها شاهد برخی قطعات سفالهای این دوران هستیم این قطعات بیشتر جنبه تجاری و وارداتی دارند تا اینکه تأثیرات گسترده فرهنگ هلنی را به نمایش بگذارند.

با مرور مدارک فوق می‌توان بر دلایل استقلال سبکهای هنری دوره اشکانی در زاگرس مرکزی اشاره نمود چه اینکه بین‌النهرین به عنوان خط تماس، تأثیرات محدودی را از دنیای هلنیسم و رومی دریافت نموده است. اصرار بر این گونه تأثیرها در زاگرس مرکزی هنوز با شواهد زیادی پشتیبانی نمی‌شود.

برای مطالعه پراکنش استقرارهای اشکانی و رابطه آن با ساختار اجتماعی دوران اشکانی است. الگوی استقرار را می‌توان به پراکندگی فعالیت‌های انسانی در بستر چشم‌انداز زمین و ارتباط بین این فعالیت‌ها و مناظر طبیعی و محیط اجتماعی تعریف نمود (Schreiber, 639). این تعریف، بیانگر همه آثار گذشته انسانی است. در این میان، سه عامل، تعیین‌کننده نوع سیستم استقرار هستند و بر مبنای آنها سه مدل شکل می‌گیرد. این عوامل عبارتند از: تبادل کالا، حمل و نقل و فعالیت اداری (مفیدی، ۲۲)؛ تبیین این مدل‌ها در یک بررسی می‌تواند ساختار جوامع را در دوره‌های مختلف مشخص نماید. آنچه در این میان، زاگرس مرکزی را در خور اهمیت و توجه قرار داده است برخورداری از ویژگی‌های اول و دوم به صورت شاخص است. این منطقه از دوران پیش از تاریخ و پس از آن در دوران هخامنشی و بعد از آن، محور عبور قابل توجهی بوده است که با داشتن این دو ویژگی، یعنی تبادل کالا و حمل‌ونقل، بنابر متون تاریخی بر جای مانده، نقش مهم ارتباطی زاگرس مرکزی مابین شرق و غرب، آن را به عنوان تنها مسیر با اهمیت مورد توجه قرارداد و دره‌های فراخ و بعضاً دشت‌های این منطقه به عنوان عاملی اساسی جهت عبور کاروانهای تجاری و بعضاً لشکریان جنگی مورد استفاده بوده است. از سوی دیگر، توجه به این نکته ضروری است که وجود عامل تجاری و بازرگانی صرفاً از دیدگاه اقتصادی، قابل توجه نبوده و وجود مبادلات، نقش اساسی در انتشار وجوه مختلف فرهنگی را بر عهده داشته و نقش مهمی را در فرایندهای مختلف ایفا می‌نمایند. در خصوص پراکندگی الگوهای استقرار در این محدوده، لازم است بدانیم که با وجود تفاوت اقلیمی زاگرس مرکزی با انجام بررسی در بخشی از این محدوده جغرافیایی و شناسایی محوطه‌ها، سعی گردید تا با استفاده از مدارک حاصل از بررسی زیستگاه‌ها و استقرارهای این دوران تحلیل گردند. همچنانکه اشاره شد که پس از بررسی تعداد ۳۴۰ محوطه در زاگرس مرکزی که در بردارنده آثار سفالهای اشکانی هستند، مشاهده گردید که ۹۹ محل صرفاً دارای یک دوره استقرار از دوران اشکانی هستند. تعداد ۱۰۶ استقرار دارای دو دوره استقرار، ۷۴ محل دارای سه دوره استقرار، ۳۹ محل دارای چهار دوره استقرار و صرفاً ۲۰ محل دارای پنج دوره استقرار و بیشتر از آن بوده‌اند.



نقشه ۲: پراکندگی سایت‌های اشکانی در بافت توپوگرافیک منطقه؛ بیشترین تمرکز سایت‌ها در ارتفاع کمتر از ۱۵۰۰ متر شکل گرفته‌اند

با تحلیل این داده‌ها می‌توان استنباط نمود که قریب به یک سوم از استقرارهای اشکانی در زاگرس مرکزی صرفاً دربردارنده یک دوره الگوی استقرار این دوران است. این روند آماری نشان‌دهنده طیف جدید استقرارهای تازه شکل گرفته این دوران هستند. مسأله، زمانی جالب‌تر می‌شود که ملاحظه کنیم این استقرارها در محلهایی شکل گرفته‌اند که تاکنون استقرار از دیگر دوره‌ها در آن محل، وجود نداشته و اغلب استقرارهای تک لایه‌های اشکانی - چه از زمان قبل از خود و چه در زمان بعد از خود مورد - توجه نبوده‌اند. دلیل این موضوع با ملاحظه نقشه‌های جغرافیایی تا حدودی مشخص می‌شود. آنچه در بررسی آماری ۳۴۰ محوطه مورد بررسی در این محدوده، قابل بحث است، تابعیت الگوهای استقرار اشکانی از دوران مس و سنگ و برنز میانی و جدید (قبل از این دوران) و تابعیت الگوهای قرون میانی اسلامی از الگوهای اشکانی است. استقرارهای این دوران، اغلب روستاهای کوچکی هستند که در نزدیکی رودخانه‌ها و یا در نزدیکی جریانهای آب

یا چشمه‌ها قرار داشته‌اند و شمار روستاها در مناطق مختلف نسبت به دوران قبل به طور چشمگیری افزایش یافته است. گسترش استقرارها به نحوی است که دامنه سکونت به غارها نیز کشیده شده چنانکه در دهانه چندین پناهگاه در هلیلان این مورد مشاهده شده است؛ غارهایی که با یک خلأ طولانی از دوران زارزین تا دوره اشکانی خالی از سکونت مانده‌اند، در دهانه و اطراف آنها شواهد سفالی گسترده‌ای دیده می‌شود. در ارتباط با پراکنش استقرارها، یک نکته اساسی قابل ذکر، اینکه از نظر بهره‌گیری از منابع طبیعی، بیشترین استقرارها در دشت و اطراف زمینهای کشاورزی و استقرارهای کوهستان، نزدیک به منابع آب و مراتع تشکیل یافته‌اند (نقشه ۲). در مناطق کوهستانی، هیچگونه زمینی که قابلیت کشاورزی داشته باشد دیده نمی‌شود و حتی در الگوهای معاصر استقراری تنها ساکنان مناطق را دامداران کوچ‌نشین تشکیل می‌دهند. این الگو به صراحت به مناطق ثلاث باباجانی، پاوه، مریوان و کوهستانهای مشرف به کنگاور، اسدآباد، تویسرکان و هرسین قابل تعمیم است. استقرارهای تک دوره‌ای که به صراحت می‌توان آنها را به اقوام کوچ‌رو نسبت داد، صرفاً از این دوران قابل بحث و توجه‌اند. از نظر رتبه‌بندی مکانی یک مشکل اساسی در تحلیل استقرارهای این دوران وجود دارد. این مشکل، پراکندگی داده‌های دوران اشکانی در سطح تپه‌ها و محوطه‌های وسیعی است و اغلب این استقرارها به طور موقت و فاقد معماری (استقرار دائم) هستند و داده‌های سفالی در سطح گسترده‌ای پخش شده‌اند که تحلیل و رتبه‌بندی آنها را با مشکل مواجه ساخته است.

### نتیجه گیری:

همچنانکه اشاره گردید، در بررسی باستان‌شناسی زاگرس مرکزی تعداد یازده شهرستان در زاگرس مرکزی، انتخاب شد و این کار با اتخاذ شیوه مکان‌نگاری و با طیف پهناگر با هدف شناسایی الگوهای استقراری و شناخت وضعیت آثار دوران اشکانی در این محدوده جغرافیایی صورت گرفت. در این بررسی‌ها در مجموع، تعداد ۶۲۳ محل شناسایی گردید که از این میزان، تعداد ۳۴۰ تپه و محوطه از دوران اشکانی تشخیص داده شدند. یکی از نکاتی که این پژوهش جستجوئی نمود ایجاد ارتباطی منطقی میان دوره اشکانی و دوره‌های قبل و بعد از آن بود. بر این اساس، سفالهای حاصل از بررسی، ملاک تحقیق قرار گرفتند که با توجه به قلت کاوشهای علمی در تپه‌های این دوران و خصوصاً تپه‌هایی که تحول

دوره هخامنشی تا اشکانی را در خود دارند، به عنوان یک مانع اساسی در شناخت این دوره بود.

از سوی دیگر در خصوص پراکندگی الگوهای استقرار، پس از بررسی، تعداد ۳۴۰ محوطه در زاگرس مرکزی که در بردارنده آثار سفالهای اشکانی هستند، مشخص گردیدند که تعداد ۹۹ محل صرفاً دارای یک دوره استقرار از دوران اشکانی هستند. تعداد ۱۰۶ استقرار، دارای دو دوره استقرار، ۷۴ محل دارای سه دوره استقرار، ۳۹ محل دارای چهار دوره استقرار و صرفاً ۲۰ محل دارای پنج دوره استقرار و بیشتر از آن بوده‌اند. استفاده از این آمار و ارقام توصیفی، هرچند در مراحل اولیه چندان راهگشا نمی‌نماید، لیکن با تحلیل این داده‌ها و فاکتورهای توصیفی می‌توان به نتایج تحلیلی ارزشمندی در خصوص گسترش استقرارها و جوامع کوچ رو در دوران اشکانی نسبت به دوره‌های قبل و حتی بعد از خود اشاره نمود، به نحوی که در زاگرس مرکزی شاهد نوعی گسترش بی‌رویه جمعیتی یا به نوعی انفجار جمعیتی و به تبع آن کمبود منابع اولیه خصوصاً برای دامداران مواجه هستیم که گروه‌هایی از این اقوام را برای اولین بار به سمت مناطق کوهستانی و صعب‌العبور ولیکن خالی از سکنه هدایت می‌نماید. جالب، این است که حداقل در بخشی از این مناطق در دوران سلاجقه در قرون چهارم و پنجم هجری، منابع تاریخی اشاره به حرکت یک جمعیت ایلاتی به ایران از آسیای میانه دارند که احتمالاً این تجربه تاریخی از دوران اشکانیان به کوچ‌نشینان متأخر منتقل گردیده است.



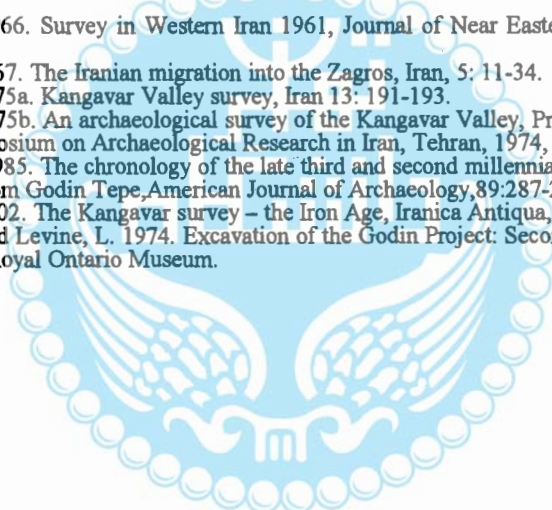
## منابع:

- ۱- بورشالا، ر. شوش؛ بازار کشاورزی یامنزلگاه بازرگانی عمده شوش و شوشان درامپراطوری‌های بزرگ، در شوش و جنوب غربی ایران، به کوشش ژنیوس دلفوس و کنت، ترجمه هاید اقبال، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۶ ه. ش.
- ۲- پرو، ژ. شوش در دوره هخامنشی، در شوش و جنوب غرب ایران (سیر تکامل اجتماعی و فرهنگی از هزاره هفتم ق. م. تا یورش مغول)، به کوشش ژنیوس دلفوس و کنت، ترجمه هاید اقبال، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۶ ه. ش.
- ۳- شاخت، ر. فرهنگهای تاریخی اولیه، در باستان‌شناسی غرب ایران، به کوشش فرانک هول، ترجمه زهرا باستی، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۱ ه. ش.
- ۴- فیض‌خواه، الگوی استقراری آهن IV در آذربایجان بر اساس بررسی روشمند تپه هلاکو، پایان نامه کارشناسی ارشد، گروه باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۲ ه. ش.
- ۵- لوین، عصر آهن، در باستان‌شناسی غرب ایران، به کوشش فرانک هول، ترجمه زهرا باستی، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۱ ه. ش.
- ۶- محمدی‌فر، و صراف، «نگاه به شیوه تدفین گور خمره‌ای در حاشیه غربی زاگرس مرکزی (مریوان)»، مجله مطالعات ایرانی، دانشگاه کرمان، ۱۳۸۳ ه. ش.
- ۷- مفیدی نصرآبادی، گزارش بررسی‌های سطح‌الارضی جهت شناخت بافت تاریخی چغازنبیل در منطقه، قسمت اول سیستمهای استقرار جمعیتی در حوضه چغازنبیل، پروژه مرمت و حفاظت چغازنبیل، ۱۳۷۸ ه. ش.
- ۸- ملازاده، باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی مانا، پایان‌نامه دکتری باستان‌شناسی، گروه باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۳ ه. ش.
- ۹- نیکنامی، کمال‌الدین، «ارائه مدل برای تخمین و سنجش بسندگی اندازه نمونه و انتخاب اشکال بهینه پیمایشی در استراتژیهای بررسیهای میدانی باستان‌شناختی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۲، شماره ۱۷۳، ۱۳۸۴ ه. ش.
- ۱۰- ونکه، غرب ایران در دوره پارت و ساسانی؛ تغییر پادشاهی، در باستان‌شناسی غرب ایران، به کوشش فرانک هول، ترجمه زهرا باستی، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۱ ه. ش.
- ۱۱- هرینگ، سفال ایران در دوران اشکانی، ترجمه حمیده چوبک، سازمان میراث فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶ ه. ش.

12- Adams, R.M. 1965. Land behind Baghdad: a history of settlement on the Diyala Plains. Chicago: University of Chicago Press.

13- Bartl, K. and Hauser, S.R. (eds.) 1996. Continuity and change in Northern Mesopotamia from the Hellenistic to the Early Islamic period, Berlin.

- 14- Debevoise, N.C. 1934. Parthian pottery from Seleucia on the Tigris. Ann Arbor: Michigan University Press.
- 15- Dorn Metzger, F. 1996. Hellenistic and Parthian -Roman pottery from the upper Khabur survey: a preliminary study, in: Karin Bartl and Stefan R. Hauser (eds.), continuity and change in Northern Mesopotamia from the Hellenistic to the early Islamic period, Berlin: Dietrich Reimer Verlag, 363-371.
- 16- Hauser, S.R. 1996. The production of pottery in Arsacid Ashur in: Karin Bartl and Stefan R. Hauser (eds.), continuity and change in Northern Mesopotamia from the Hellenistic to the early Islamic period, Berlin: Dietrich Reimer Verlag.
- 17- Helprecht, H. 1903. Exploration in Bible Land, Philadelphia.
- 18- Layard, H. 1849. Nineveh and its remains, London.
- 19- Schreiber, K. 1996. Settlement pattern analysis in: B.M. Fagan (ed.), The Oxford companion of archaeology, Oxford, 636-637.
- 20- Stronach, D. 1967. Urartian an Achaemenian tower temples, Journal of Near Eastern Studies, 26: 278-288.
- 21- Stronach, D. 1969. Excavation at Tepe Nush-I Jan, Iran, vol, VII: 1-20.
- 22- Stronach, D. 1974. Achaemenid Village I at Susa and the Persian migration to Fars, Iraq 36: 239-248.
- 23- Young, T.C. 1966. Survey in Western Iran 1961, Journal of Near Eastern studies, 25 (A): 228-239.
- 24- Young, T.C. 1967. The Iranian migration into the Zagros, Iran, 5: 11-34.
- 25- Young, T.C. 1975a. Kangavar Valley survey, Iran 13: 191-193.
- 26- Young, T.C. 1975b. An archaeological survey of the Kangavar Valley, Proceedings of the III rd Annual symposium on Archaeological Research in Iran, Tehran, 1974, 23-30.
- 27- Young, T.C. 1985. The chronology of the late third and second millennia in Central Western Iran as seen from Godin Tepe, American Journal of Archaeology, 89: 287-290.
- 28- Young, T.C. 2002. The Kangavar survey - the Iron Age, Iranica Antiqua, XXXVII: 419-436.
- 29- Young, T.C. and Levine, L. 1974. Excavation of the Godin Project: Second Progress Report, Toronto: The Royal Ontario Museum.



# «مطالعه و تحلیل سفالینه‌های مکشوفه از کاوشهای باستان شناختی سالهای

۱۳۸۱ تا ۱۳۸۴ محوطه تاریخی جرجان»

محمد مرتضایی

عضو هیأت علمی پژوهشکده باستانشناسی و دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر محمد یوسف کیانی

دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

از ص ۱۱۱ تا ۱۲۹

## چکیده:

شهر تاریخی جرجان در چهار کیلومتری غرب شهرستان گنبد کاووس در استان گلستان واقع شده است. این شهر یکی از شهرهای مهم قرون اولیه اسلامی است که طبق نوشته جغرافی‌نویسانی چون اصطخری و ابن‌حوقل با شهرهای معروفی مانند ری و نیشابور قابل مقایسه بوده است. این محوطه مهم قرون اولیه اسلامی از سال ۱۳۵۰ ه. ش تا سال ۱۳۵۷ ه. ش مورد کاوش قرار گرفته است. در این مقاله، مجموعه سفالینه‌های مکشوفه با روش تحلیل کیفی و توجه به دو متغیر عمده در سفالگری (شکل و تزئین) مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است. سپس نتایج به دست آمده با سفالگری دوره‌های قبل مقایسه شده‌است تا بتوان تغییرات در سفالگری بین دوره‌های مختلف فرهنگی را در تسلسل لایه نگاری این محوطه به اثبات رساند. افزون بر این، نتایج این مطالعه با محوطه‌های همزمان باروش تعمیم نتایج، مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج این مطالعه می‌تواند بعضی از ابهامات تاریخ‌گذاری این محوطه را روشن نماید.

واژه‌های کلیدی: باستان‌شناختی، جرجان، دوران اسلامی، سفال، لعاب‌دار

## مقدمه:

شهر تاریخی جرجان در چهار کیلومتری غرب شهر جدید گنبدکاووس واقع شده است. شهر تاریخی جرجان در دوره اسلامی اهمیت بسیاری داشته و از جمله شهرهایی است که پیش از اسلام، ایالتی معروف و از نظر سیاسی، منطقه بسیار مهمی به شمار می‌رفته است. در دوره اسلامی نیز این شهر اهمیت خود را حفظ کرده و طبق نوشته جغرافی نویسانی چون اصطخری و ابن حوقل با شهرهای معروفی مانند ری و نیشابور قابل مقایسه بوده است (ستوده، صص ۲۶-۲۴). توسعه شهر جرجان در قرون اولیه اسلامی آغاز و به تدریج تا قرن هفتم هجری قمری بر رونق و آبادانی آن افزوده شده و در ادوار مختلف تاریخی مانند سامانیان - زیاریان، آل بویه و سلجوقیان از مراکز مهم تمدن اسلامی به شمار می‌آمده است (کیانی، جرجان، نظری اجمالی بر شهرنشینی، ۱۸۳).

متأسفانه این شهر به علل مختلف چون جنگهای داخلی، زمین لرزه، و از همه مهمتر حملات ویرانگر مغول در سال ۶۱۸ هجری قمری دچار ویرانی گردید. اگرچه مدت کوتاهی پس از حمله مغول در دوره ایلخانی و تیموری به فعالیت خود ادامه داد ولی هرگز آبادانی گذشته خود را باز نیافت. حفاریهای غیرمجازی که در دهه ۱۳۴۰ ه.ش در این منطقه انجام شد و اشیاء بسیار نفیسی از این شهر را روانه بازار عتیقات نمود، مرکز باستانشناسی وقت را بر آن داشت تا هیأتی را جهت انجام پژوهشهای باستانشناسی به این منطقه اعزام نماید. هیأت باستانشناسی جرجان به سرپرستی آقای دکتر محمد یوسف کیانی، اولین هیأتی بود که فعالیت خود را در این شهر تاریخی آغاز نمود. کاوشهای باستانشناسی جرجان از سال ۱۳۵۰ تا سال ۱۳۵۷ ه.ش به سرپرستی ایشان ادامه یافت.

در نتیجه کاوشهای آقای دکتر کیانی، بقایای معابر آجر فرش، کارگاههای فلزکاری، سفالگری، کانال آبرسانی و بناهای مذهبی در این شهر به دست آمد (نک: کیانی، سفال ایرانی، ۱۱۷). اوج شکوفایی و رونق جرجان مانند دیگر شهرهای ایران مربوط به قرون ۵ و ۶ هجری قمری می‌باشد. (مهریار و همکاران، ۳۷) شهر تاریخی جرجان در بستر رودخانه بزرگ گرگانرود و چهلچای شکل گرفته و این دو رود، نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری و توسعه این شهر در دوران مختلف اسلامی داشته است. گرگانرود از وسط شهر می‌گذشته و شهر به وسیله پل‌های آجری به هم مرتبط می‌شدند. بقایای پل‌های آجری هم اکنون در قسمتهای مختلف گرگانرود به چشم می‌خورد (درویش روحانی، ۱۹). این

شهر دارای دیوارهای داخلی و خارجی بوده و خندقی بین این حصار ساخته شده است که متأسفانه بقایای این حصار به علت ویرانی و تخریب، مشخص نیست. ارگ در قسمت مرکزی شهر در قرون اولیه اسلامی شکل گرفته و به صورت شش ضلعی می‌باشد. بناهای مذهبی و دولتی و مراکز صنعتی و تجاری نیز در میان و اطراف ارگ، متمرکز بوده است (کیانی، گزارشهای مقدماتی، صص ۱۷۵-۱۷۰).

یکی از ابهاماتی که در تاریخ گذاری شهر تاریخی جرجان وجود دارد، وجود لایه‌های مختلف معماری در این شهر می‌باشد که این لایه‌های معماری به دلیل مخدوش بودن و دخل و تصرفات انسانی در دوره‌های مختلف، مرجع مطمئنی برای تاریخ گذاری این محوطه نمی‌باشد. با مطالعه و گونه‌شناسی مجموعه سفالی به دست آمده طی کاوش می‌توان به بعضی از این ابهامات پاسخ داد.

بیشترین و مهمترین مجموعه یافته‌های کاوشهای باستانشناسی شهر تاریخی جرجان، سفالینه‌های آن می‌باشد که مدارک دست اول برای تاریخ گذاری و گاهنگاری محوطه و نیز داده‌های بسیار مهمی برای تحلیل وضعیت ساختار اجتماعی و اقتصادی این شهر می‌باشد. در این مقاله، مجموعه سفالینه‌های مکشوفه از کاوشهای سالهای ۱۳۸۱ تا سال ۱۳۸۴ ه.ش این محوطه با روش تحلیل کیفی و توجه به دو متغیر عمده در سفالگری (شکل و تزئین) مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته سپس نتایج به دست آمده با سفالهای محوطه‌های همزمان خود مقایسه شده است تا بتوان تغییرات سفالگری دوره‌های مختلف اسلامی را در تسلسل لایه‌نگاری این محوطه به اثبات رساند. نتایج این مطالعه می‌تواند بعضی از ابهامات تاریخ گذاری این محوطه را روشن نماید.

### سفالینه‌های جرجان:

با مطالعه ۵۰۰ قطعه سفالینه انتخابی به دست آمده از کاوشهای باستانشناسی شهر تاریخی جرجان می‌توان آن را به دو گروه اصلی تقسیم بندی کرد:

- ۱- سفالینه‌های بی لعاب ۲- سفالینه‌های لعابدار (کیانی، سفال ایرانی، ۱۱۷)؛ که در زیر مجموعه هر کدام، گونه‌های مختلفی برپایه ویژگی‌های مشخص، طبقه‌بندی شده است.

مجموعه سفالینه‌های بی‌لعاب به تعداد ۵۰۰ قطعه سفال منتخب با فراوانی ۳۲٪ مربوط



به سده ۱ تا ۵ هجری قمری و با فراوانی ۶۳٪ مربوط به دوره سلجوقی شامل گونه‌های زیر:

- ۱- گونه نخودی روشن - تیره ۲- گونه قرمز ۳- گونه خاکستری روشن - تیره
- ۴- گونه با نقش کنده ۵- گونه با نقش استامپی و قالبی ۶- گونه با نقش افزوده (جدول شماره سه و نمودار شماره یک).

مجموعه سفالینه‌های لعابدار به تعداد ۵۰۰ قطعه سفال منتخب با فراوانی ۶۸٪ مربوط به سده‌های ۱ تا ۵ هجری قمری و با فراوانی ۳۷٪ مربوط به دوره سلجوقی شامل گونه‌های زیر:

- ۱- گونه لعاب یک رنگ فیروزه‌ای ۲- گونه لعاب یک رنگ سبز ۳- گونه لعاب یک رنگ زرد ۴- گونه لعاب قهوه‌ای ۵- گونه لعاب یک رنگ لاجوردی ۶- گونه لعاب یک رنگ سفید ۷- گونه منقوش ۸- گونه منقوش کنده ۹- گونه لعاب پاشیده ۱۰- گونه منقوش نقاشی زیر لعاب ۱۱- گونه زرین فام دوره اولیّه ۱۲- گونه زرین فام دوره میانی (جدول شماره چهار و نمودار شماره دو).

### سفالینه‌های بی‌لعاب:

همانگونه که در جدول شماره ۲ آورده شده در آمارسنجی سفالینه‌های بی‌لعاب، این گونه، بیشترین آمار را به خود اختصاص داده است. این گونه سفال، مشابه یافته‌های محوطه‌های شناخته شده‌ای چون نیشابور، ری، شوش، دقیانوس (جیرفت) و توس است (کیانی، جرجان، نظری اجمالی بر شهرنشینی، ۴۷).

شکل‌های رایج این گونه سفالینه در شکل فرم‌های بسته از جمله خمره‌های ذخیره، خمچه‌های آب تغارهای کوچک و بزرگ، لگن، کوزه‌های بی‌دسته، کوزه‌ها و تنگ‌های آبخوری دسته‌دار (جدول شماره پنج). بدنه و خمیره این سفالینه‌ها از خشن، نیمه خشن - معمولی تا ظریف است و ضخامت آنها از ۱/۵ سانتی‌متر تا ۲ میلی‌متر می‌باشد، و خمیره آنها دارای خمیر مایه‌های شن ریز، ماسه بادی، ذرات سفید (آهک) و گاهی میکا است.

تزئین این سفالینه‌ها به روش‌های گوناگون زیر است:

- ۱- نقش کنده با نقش مایه‌های مثلثی - نوارهای شیاری کنده افقی و عمودی و نیز نقوشی گیاهی و جانوری؛
- ۲- نقش افزوده و داغدار به صورت نوارهای طنابی برجسته روی شانه ظروف، تزئینات افزوده حلقه‌ای؛

۳- نقش مهرزده استامپی نقوش پرندگان، دواير؛

۴- نقش قالبی از بیشترین گروه سفالینه‌های تزئین دار است.

شکل متداول این گونه سفالینه آبخوریا همچنين قمقمه‌هایی با بدنه مدور

### نقش مایه‌ها:

خط نوشته‌های کوفی تزئینی: ساخت این نوع ظروف که شباهت زیادی به ظروف نیشابور (Wilkinson, The Glazed pottery ..., 102) دارد از اوایل اسلام تا دوره سامانیان در جرجان، متداول بوده است. خمیره این نوع سفال قرمز رنگ و لعابی که برای این نوع ظروف استفاده می‌شد عموماً سطح لبه داخلی ظرف را می‌پوشانده است و گاهی هم از نقوش پرندگان برای تزئین ظروف استفاده می‌شده است. این نقوش علاوه بر دورا دور بر روی لبه به شکل نوارهای باریک و پهن در زیر لبه یا روی شانه نقش شده‌اند.

نقش مایه‌های جانوری: از مهمترین نقش مایه‌های سفالینه‌های قالبی، نقوش جانوری‌اند، بیشتر این نقوش، نقش مایه پرندگان مختلف چون اردک، کبوتر و عقاب است. این پرندگان در حالت‌های مختلف چون پرواز، مقابل هم یا وارونه نسبت به هم نقش شده‌اند. گوزن، ببر، از دیگر نقشمایه‌های جانوری است که به شیوه طبیعی و سرزنده و پر حرکت، نقش و با جزئیات و هنرمندانه اجرا شده‌اند.

نقش مایه‌های گیاهی: حاشیه‌های گل و بته که متداول‌ترین آن، انواع گل‌های کوچک و کشیده بلند و گل کوبی چند پر است که بیشتر در بخش پائین بدنه در بالای پایه قرار گرفته که الهام گرفته از نقش گل کوبی سفالینه‌های تاریخی است. شاخه‌های پیچ گل و برگ اسلیمی که پُرکننده زمینه و نیز گل‌های چند پر ریز و درشت تازه‌ای است که به صورت حاشیه نقش شده است. نیم ترنجه‌ها با ریز نگاره‌های گیاهی اسلیمی و شاخ و برگ پر کننده زمینه، قابل شناسایی است.

نقش مایه‌های هندسی: این گروه به شکل نوارهای پهن با نقوش اسلیمی درون آن است. این قالبها نقش مایه‌های اصلی چون نقش مایه‌های جانوری و گیاهی هستند؛ نقوش صلیب شکسته و دواير متداخل و ترنجی، از دیگر نقشمایه‌های هندسی است که در ترکیب‌های مختلف نقش شده‌اند.

نمونه این سفالینه‌ها از کاوشهای نیشابور (Wilkinson, The Glazed pottery ..., 115) و

ری (کوثری، ۱۱۷) و سیراف (White house, PP 1-22) و دقیانوس جیرفت (چوبک، ۱۷۸) نیز به دست آمده با این تفاوت که در گروه سفالینه‌های قالب نیشاپور و ری، نقش مایه انسانی به کار رفته است (جدول شماره شش).

### سفالینه‌های لعاب‌دار:

در زیر مجموعه سفالینه‌های لعاب‌دار، ۱۲ گونه مشخصه و شاخص در محوطه شهر تاریخی جرجان شناسایی و طبقه‌بندی شده است که ارتباط آن با دیگر محوطه‌های دوران اسلامی هم‌زمان چون نیشاپور (Wilkinson, Nishapur and Samarkand, 270)، ری (کوثری، ۴۷)، شوش (Koechlin, PP 50-58)، دقیانوس (چوبک، ۷۷) سیراف (White house, PP 1-18) مشخص است. این ۱۲ گونه مشخصه به دو بخش عمده؛ ۱- سده‌های نخستین؛ سده اول - پنجم هجری قمری و ۲- سده‌های میانی؛ سده پنجم - هشتم هجری قمری تقسیم می‌شود. بعضی گونه‌ها در دو بخش مشترک هستند که تفاوت‌هایی چون خمیره، گونه لعاب یا نقش‌مایه‌ها عامل تفاوت و تشخیص این گونه‌ها در دوره‌های مختلف است؛ برای نمونه، سفالینه‌های آبی فیروزه‌ای به شکل خمرها و خمچه‌ها با دسته‌های افزوده چسبیده حلقه‌ای که رنگ و گونه لعاب، عامل تعیین تفاوت آنها است یا در گونه زرین‌فام، تفاوت نوع خمیره این گونه در دو دوره مختلف، قابل شناسایی است.

### گونه‌های سفالینه دوران نخستین سده ۱-۵ هجری قمری:

- ۱- لعاب یک رنگ آبی - سبز تیره تا روشن که به گونه عرب ساسانی معروف است؛ شکل مشخصه آن خمره یا خمچه‌ها با نقوش افزوده نواری و طنابی؛
- ۲- لعاب یک رنگ زرد نارنجی - قهوه‌ای با لعاب شفاف سربی؛
- ۳- لعاب یک‌رنگ سفید مات؛
- ۴- نقاشی سبز و لاجوردی، روی لعاب مات سفید (قابل عکاسه با شوش (Koechlin, PP 40-48) و نیشاپور (Wilkinson, Nishapur, 247) و معروف به گونه ساسانی؛
- گلبرگ و نوشته کوفی؛
- ۵- سفالینه‌های منقوش قهوه‌ای و سیاه روی زمینه پوشش گل سفید، زیر لعاب شفاف با نقش مایه‌های خطی و هندسی و خطوط شبیه به خط کوفی؛

۶- سفالینه با نقش کنده و زیر لعاب شفاف زرد یا سفید، روی پوشش سفید، مانند ری (کوثری، ۱۲۷)، نیشابور (کامبخش فرد، ۱۲۷) و آمل از سده ۳-۵ هجری قمری؛

۷- سفالینه با نقش کنده اسگرافیاتو در پوشش گلی سفید با نقوش لعاب پاشیده سبز و زرد و قهوه‌ای، زیر لعاب شفاف تأثیر سفالگری دوره تانگ چین، سده دوم - پنجم هجری قمری مشابه با یافته‌های نیشابور و شوش (Lane, 34) خطهای ایجاد شده به طرحهای گل‌وبته، نقوش مثلثی و نیم‌دایره و خطوط اسلیمی که در زیر لعاب شفاف به رنگ قهوه‌ای درآمده‌اند.

۸- سفالینه لعاب پاشیده بر روی پوشش گل سفید با رنگهای سبز، قهوه‌ای و زرد به صورت نواری یا لکه‌لکه‌ترتین شده است و به اصطلاح، پاشیده شناخته شده که تأثیر سفالگری چین در هنر اسلامی است؛ این‌گونه سفالینه نیز در دوره اسلامی، گسترش جغرافیایی گسترده‌ای از شمال‌شرق (خراسان)، فلات مرکزی (ری) و جنوب‌غرب (شوش) داشته است (Bahrami, 65).

۹- سفالینه زرین‌فام قرون ۱ تا ۵ هجری قمری؛ یکی از جالب‌ترین نوع ظروف اسلامی، نوعی است که به ظروف زرین‌فام معروف است. این ظروف که حد تکامل صنعت سفالگری اسلامی است در مهمترین مراکز سفالگری ایران، یعنی، ری، کاشان، ساوه و جرجان معمول بوده است (واتسون، ۱۱۷). اینکه برای اولین بار ساخت این نوع ظروف در کجا شروع شده، هنوز مورد بحث و گفتگو است ولی احتمالاً ساخت آن همزمان در نقاطی مانند عراق، ایران و مصر رواج پیدا کرده است (همان، ۱۳۷).

ظروف زرین‌فام جالبی در موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی دنیا وجود دارد که به نام جرجان معروف شده است ولی از آنجایی که این ظروف از حفاریهای علمی به دست نیامده است اغلب با شک و تردید آن را به جرجان نسبت می‌دهند. در بین ظروف و تکه سفالهای زرین‌فام که در کاوشهای جرجان به دست آمده، دو دوره مشخص وجود دارد؛ زرین‌فام‌های قرن ۱ تا ۵ هجری قمری و زرین‌فام‌های قرن ۵ تا ۹ هجری قمری؛

۹-۱- زرین‌فام‌های قرون ۱ تا ۵ هجری قمری؛ گرچه ظروف کاملی از این دوره به دست نیامده ولی در کوره‌های سفالگری جرجان نمونه و تکه‌های زیادی به دست آمده که نشان می‌دهد ساخت ظروف زرین‌فام همزمان با انواع دیگر از اوایل اسلام در جرجان متداول بوده است.

تکه‌های به دست آمده دارای خمیره تقریباً زرد رنگ و سخت بوده و نقوش آن شامل نقوش افزوده، حیوانی و گل‌های تزئینی است. همچنین تکه سفالهای زرین‌فام به دست آمده که نقش کبوتر داشته و قابل مقایسه با نقش کبوتر بر روی سفال‌های چند رنگ سده چهارم است؛

۹-۲ گونه زرین‌فام قرون ۵ تا ۹ هجری قمری؛ ظروف زرین‌فام این دوره، شباهت زیادی به ظروف زرین‌فام ری (واتسون، ۱۷۳) و کاشان دارد. اغلب ظروف این دوره با کتیبه‌هایی به خط کوفی و نسخ، تزئین شده و عموماً این خطوط، دورادور لبه داخل و خارج ظروف را فرا گرفته است و این ظروف، اغلب به صورت تنگ‌های بزرگ، کاسه‌های پهن و بشقاب می‌باشد. نقوش انسان، حیوان و گل‌های تزئینی از مهمترین مشخصه سفالینه‌های زرین‌فام این دوره می‌باشد و برخی از آنها اشعاری به خط کوفی داشته و تاریخ ساخت آن نیز ذکر شده است.

### گونه‌های سفالینه‌های دوره میانه (سده ۷-۵):

۱- سفالینه‌های یکرنگ آبی فیروزه‌ای با لعاب قلیایی که مشابه آن در دیگر محوطه‌های دوره اسلامی مانند نیشابور (Wilkinson, The Kilns of Nishapur, PP235-240) ری (Pope, 1625) دقیانوس به دست آمده، از شکلهای جالب این گونه ظروف کاسه‌ها، بشقاب، کوزه، تنگ دسته‌دار ظریف، گلدان یا کوزه‌هایی با دو دسته حلقه‌ای و همانند خمچه‌های سده‌های نخستین است که تفاوت این سفالینه‌ها در لعاب آنهاست و گروه نخست، مات و تیره‌تر و گروه دوم، لعاب شفاف. همچنین در خمیره آنها تفاوت است؛ گروه اول، بیشتر نخودی و گروه دوم، خمیره با ذرات شن و نخودی تا صورتی را نشان می‌دهد. تزئینات این سفالینه‌ها نقوش کنده خطی زیر لعاب، نقوش افزوده و قالبی است (لوح شماره ۷).

۲- لعاب یک رنگ بنفش در طیف رنگی تیره و روشن؛ خمیره این سفالینه‌ها نوع خمیره مصنوعی یا خاک شیشه همراه با رس است که گاهی ذرات شن ریز دارند. از شکلهای آن، خمچه با نقوش زیر لعاب با نقش مایه‌های گلبرگ‌های اسلیمی است، که نمونه‌های آن در محوطه‌های اسلامی نیشابور و ری دیده شده است. (لباف خانیکی، ۱۴۵).

۳- لعاب یک رنگ لاجوردی به شکل بشقاب و کاسه با خمیره گل سفید و خاک شیشه و با نقش مایه نقش کنده زیر لعاب می‌باشد.



- ۴- لعاب یک رنگ سفید با نقش کنده که نمونه‌های آن در ری دیده شده است. (لوح شماره ۷)
- ۵- لعاب سفید به رنگهای آبی پاشیده که از نمونه بسیار جالب آن، گونه ظرف گلدانی شکل است با لبه برگشته و بدنه گلابی شکل پایه‌دار.
- ۶- سفالینه‌های نقش کنده؛ این نوع سفالینه‌ها با لعاب و پوشش سفید پوشانده شده، سپس طرح اندازی شده و دور طرح لعاب آن برداشته شده و بدنه نقش در زمینه منفی برجسته درآمده است و زیر لعاب شفاف بخشهای پیرامون که بدون پوشش سفید به رنگ خمیره و بدنه است تیره، نقش زیر لعاب شفاف، به رنگ سفید یا رنگین به رنگ پوشش گلی برجسته نمایش داده می‌شود (جدول شماره ۷).

### نتیجه‌گیری:

یکی از ابهاماتی که در تاریخ‌گذاری شهر تاریخی جرجان وجود دارد لایه‌های مختلف معماری مکشوفه در این شهر می‌باشد. تاکنون در نتیجه کاوشهای باستانشناسی در این شهر، چهار دوره معماری شناسایی گردید (مرتضایی، ۱۵۷). سازه‌های معماری موجود در این لایه‌ها از جمله آثار معماری خشتی، آجری، تنور، اجاق و کف که به صورت مضطرب و آشفته روی هم قرار گرفته موجب درهم‌ریختگی لایه‌های باستانشناسی این محوطه گردیده و امکان تاریخ‌گذاری دقیق سازه‌های معماری به دست آمده را مشکل می‌سازد. بیشترین و مهمترین مجموعه یافته‌های کاوشهای باستانشناسی شهر تاریخی جرجان، سفالینه‌های آن می‌باشد که مدارک دست اول برای تاریخ‌گذاری و گاهنگاری این محوطه و نیز داده‌های بسیار مهمی برای تحلیل وضعیت ساختار اجتماعی و اقتصادی این شهر است. در این مقاله، مجموعه ۵۰۰ قطعه سفالینه منتخب از کاوشهای سالهای ۱۳۸۴-۱۳۸۱ ه.ش این محوطه با روش تحلیل کیفی و با توجه به دو متغیر عمده در سفالگری (شکل و تزئین) مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته سپس نتایج به دست آمده با سفالهای همزمان خود مقایسه شده است تا بتوان تغییرات در سفالگری دوره‌های مختلف اسلامی را در تسلسل گاهنگاری این محوطه به اثبات رساند. نتایج این مطالعه می‌تواند بعضی از ابهامات تاریخ‌گذاری این محوطه را روشن نماید. شاخص اصلی افزایش ۶۸ درصدی فراوانی استفاده از ظروف لعابدار و ۳۲

درصدی فراوانی سفالهای بدون لعاب در قرون اولیه اسلامی در این محوطه به خصوص در دوره سامانی و آل بویه، ناشی از این است که ایران از قرن دوم هجری به تدریج از زیر سلطه مستقیم خلفای عباسی خارج شده و امرای مختلف ایرانی همچون آل بویه در غرب و سامانیان و طاهریان در خراسان و ماوراءالنهر حکومت می کردند. اگرچه به کیش و مذهب اسلام، وفادار ماندند ولی شروع به احیای هنر و سنن خویش بر اساس آئین ایران کهن کردند ولی در دوره سلجوقی با افزایش جمعیت و گسترش شهر - به طوری که شهر ۳۰۰ هکتاری قرون اولیه به ۱۲۰۰ هکتار در دوره سلجوقی گسترش می یابد - و همین افزایش جمعیت باعث افزایش تقاضا جهت استفاده از ظروف سفالی با کاربرد معمولی گردیده و همین باعث افزایش ۶۳ درصدی فراوانی استفاده از ظروف بدون لعاب به جای ظروف لعابدار شده است. در این دوره، گونه سفالینه های بی لعاب با نقش قالبی، جایگزین ظروف لعابدار قرون اولیه می گردد، اگر چه ظروف لعابدار به طور مطلق، متروک نمی شود ولی درصد فراوانی آن نسبت به دوره های قبل کمتر می شود که این ناشی از افزایش جمعیت و تقاضا جهت استفاده از ظروف سفالی می باشد. کشف بقایای چندین کارگاه سفالگری جوش کوره، سه پایه و تویی در کاوشهای قبل وبعد از انقلاب در محوطه تاریخی جرجان و انجام مطالعات آزمایشگاهی پتروگرافی بر روی چندین قطعه سفال مکشوفه از دوره های مختلف تاریخی جرجان نشان دهنده این است که اکثر سفالینه های مکشوفه از جرجان در کارگاههای سفالگری این شهر تولید شده است. همچنین مطالعه بر روی نقوش سفالینه های مکشوفه از جرجان، نشانگر آن است که این نقوش، برگرفته از موتیف های محلی بوده و تنها گونه سفالینه های لعابدار با لعاب پاشیده و اسگرافیاتو در پوشش گلی سفید با نقوش لعاب پاشیده سبز و زرد و قهوه ای زیر لعاب شفاف وارداتی می باشد. در نتیجه با مطالعه و تحلیل سفالینه های منتخب مکشوفه از محوطه تاریخی جرجان و مقایسه این سفالینه ها با محوطه های مهم اسلامی هم دوره با جرجان از جمله نیشابور، ری، شوش، دقیانوس، جیرفت و توس براساس دو متغیر عمده در سفالگری (شکل و تزئین) می توان دو دوره عمده سفالگری در جرجان را به اثبات رساند؛ ۱- سفالینه سده های ۱ تا ۵ هجری ۲- سفالینه دوره سلجوقی که همین تاریخ را نیز می توان به آثار معماری مکشوفه از جرجان تعمیم داد.

درصد فراوانی	نوع سفال
۶۸٪	لعابدار
۳۲٪	بدون لعاب

جدول ۱: درصد فراوانی سفالهای جرجان در قرون اولیه اسلامی

درصد فراوانی	نوع سفال
۶۳٪	بدون لعاب
۳۷٪	لعابدار

جدول ۲: درصد فراوانی سفالهای جرجان در دوره سلجوقی

درصد فراوانی	نوع سفال
۳۷٪	قرمز
۲۱٪	نخودی روشن و تیره
۱۴٪	خاکستری روشن
۱۲٪	نقش کنده
۱۰٪	استامپی و قالبی
۶٪	نقش افزوده

جدول ۳: درصد فراوانی انواع گونه سفالهای بدون لعاب

درصد فراوانی	انواع فرم و شکل
۲۸٪	خمیره‌های ذخیره
۲۳٪	خمچه‌های آب
۱۹٪	کاسه
۱۷٪	کوزه
۹٪	آبخوری
۳٪	بشقاب
۱٪	لگن

جدول ۴: درصد فراوانی انواع فرم و شکل سفالهای جرجان

نوع سفال	درصد فراوانی
نقاشی زیر لعاب شفاف	٪۲۶
منقوش کنده	٪۲۱
لعاب پاشیده	٪۱۶
لعاب یک رنگ سفید	٪۱۳
منقوش زرد	٪۸٫۱
لعاب یک رنگ فیروزه‌ای	٪۴٫۹
لعاب یک رنگ زرد - نارنجی	٪۳٫۷
لعاب یک رنگ سبز	٪۲٫۳
لعاب یک رنگ لاجوردی	٪۱٫۸
لعاب قرمز	٪۱٫۲
زرین فام میانی	٪۰٫۷
زرین فام اولیه	٪۰٫۳

جدول ۵: درصد فراوانی انواع گونه‌های سفالهای لعابدار

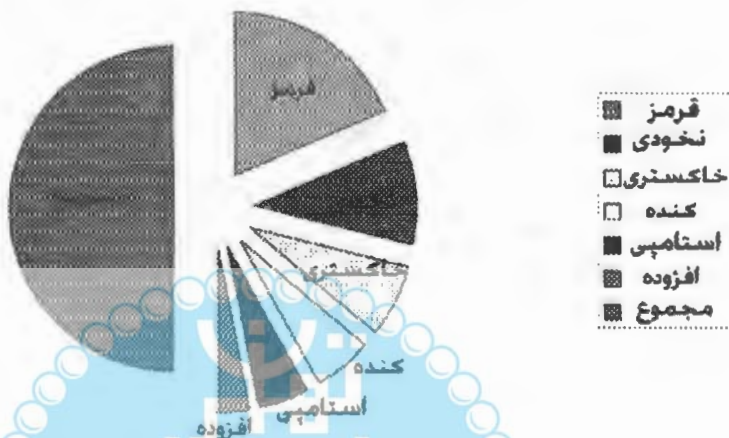
نوع سفال	درصد فراوانی
هندسی	٪۳۷
گیاهی	٪۲۵
جانوری	٪۲۳
کوفی تزئینی	٪۱۵

جدول ۶: درصد فراوانی نقشمایه‌های سفالهای جرجان

نام محوطه	دوره فرهنگی	درصد فراوانی
نیشابور	قرون اولیه - سلجوقی	٪۳۵
ری	قرون اولیه - سلجوقی	٪۲۳
دقیانوس جیرفت	سلجوقی	٪۱۸
شوش	قرون اولیه	٪۱۴
سیراف	قرون اولیه	٪۱۰

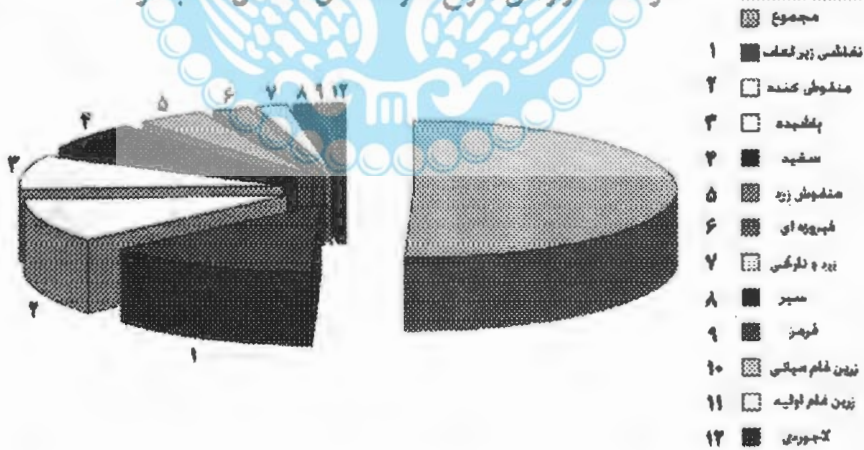
جدول ۷: درصد فراوانی مقایسه سفالینه‌های جرجان با محوطه‌های همجوار

درصد فراوانی گونه بدون لعاب



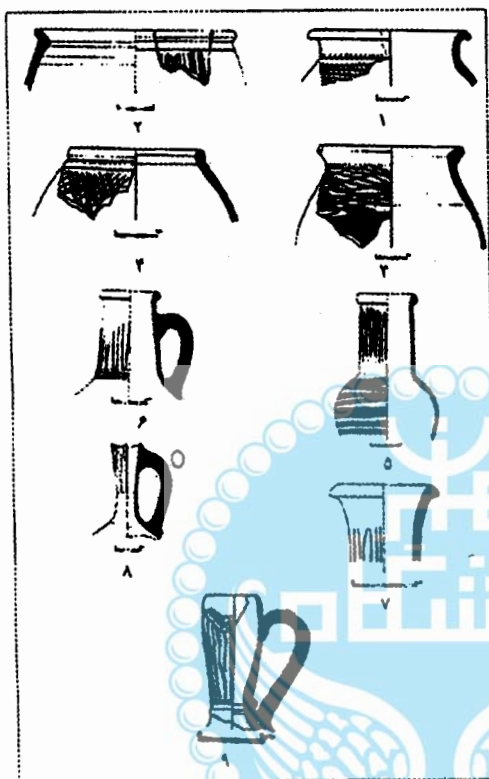
نمودار ۱: درصد فراوانی گونه‌های سفال بدون لعاب

درصد فراوانی انواع گونه‌های سفال لعابدار

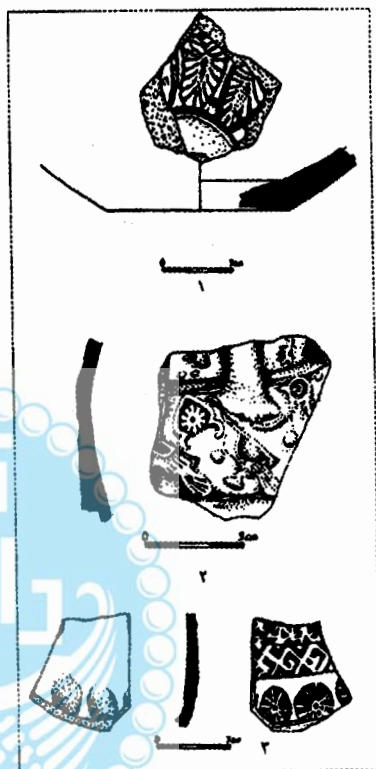


نمودار ۲: درصد فراوانی گونه‌های سفال لعابدار

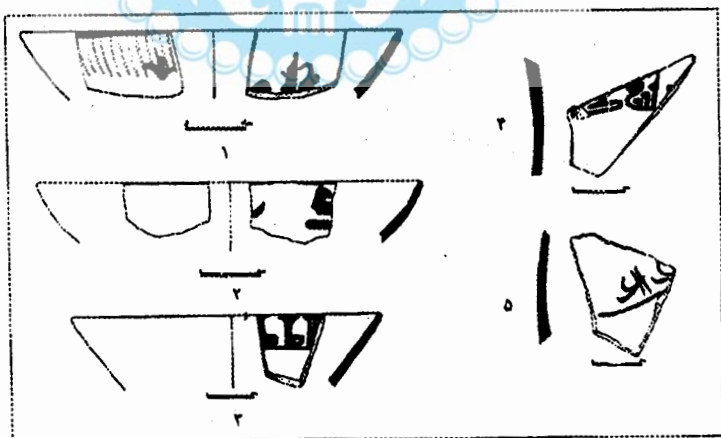




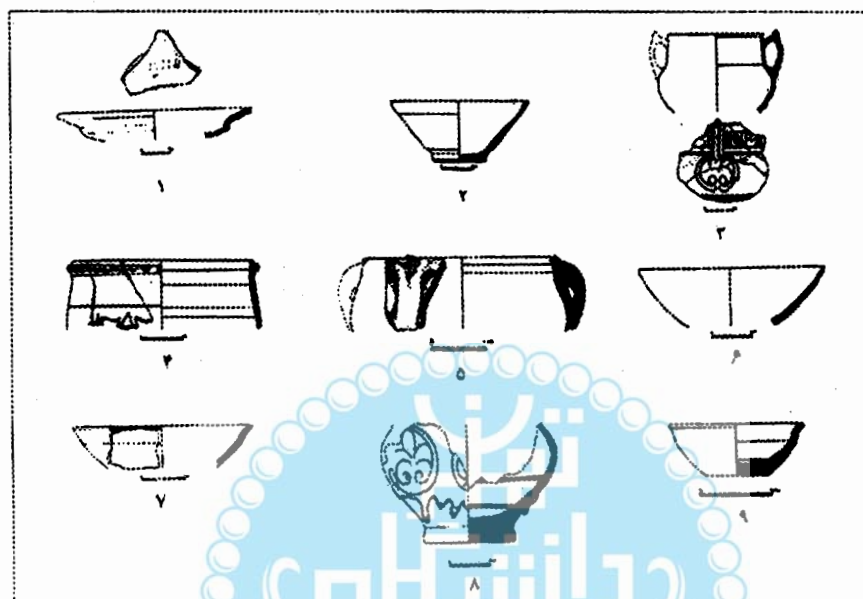
گزینه سفالینه های بی لماب گونه دایندار



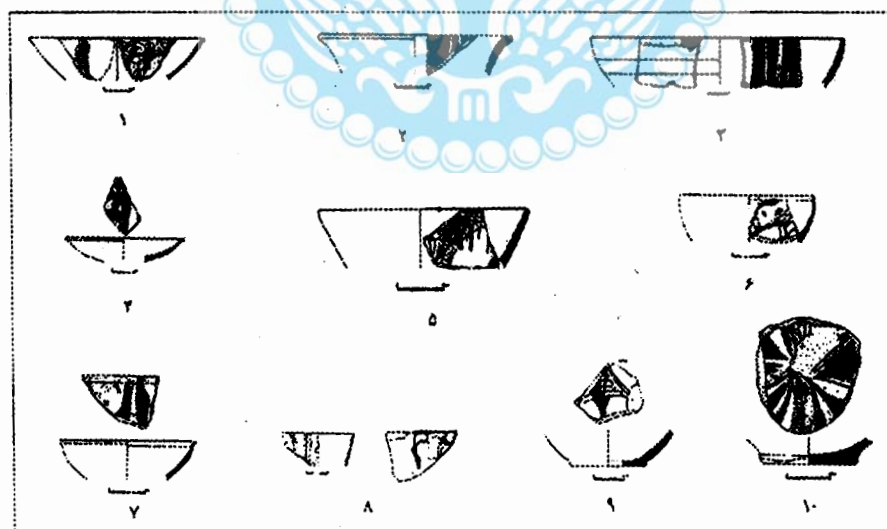
گزینه سفالینه های بی لماب گونه نقش قالی



گزینه سفالینه های لمابدار گونه خطوط کوفی تزئینی



گزینه سفالینه های لعابدار گونه لعاب یک رنگ و کنده



گزینه سفالینه های لعابدار گونه پاشیده

ردیف	موقعیت مکانی	نوع و رنگ	ساخت	شاموت	رنگ و پوشش داخلی	رنگ و پوشش خارجی	حرارت	نوع تزئین
۱	Y-97	نخودی	چرخ‌ساز	ماسه	نخودی	نخودی	کامل	قالب زده
۲	Y-97	نخودی	چرخ‌ساز	ماسه	نخودی	نخودی	کامل	قالب زده
۳	AF-90	نخودی	چرخ‌ساز	ماسه	نخودی	نخودی	کامل	قالب زده

کاتالوگ گزینۀ سفالینه‌های بی‌لعب گونه نقش قالبی

ردیف	موقعیت مکانی	نوع و رنگ	ساخت	شاموت	رنگ و پوشش داخلی	رنگ و پوشش خارجی	حرارت	نوع تزئین
۱	AA-93	قرمز	چرخ‌ساز	ماسه	قرمز	قرمز	کامل	داغدار
۲	Z-96	قرمز	چرخ‌ساز	ماسه	قرمز آجری	قرمز آجری	کامل	داغدار
۳	AF-91	قرمز	چرخ‌ساز	ماسه	قرمز آجری	قرمز آجری	کامل	داغدار
۴	AF-91	قرمز	چرخ‌ساز	ماسه	قرمز آجری	قرمز آجری	کامل	داغدار
۵	AF-91	قرمز	چرخ‌ساز	ماسه	قرمز آجری	قرمز آجری	کامل	داغدار
۶	Y-97	قرمز	چرخ‌ساز	شن	قرمز آجری	قرمز آجری	کامل	داغدار
۷	AF-90	قرمز	چرخ‌ساز	شن نرم	قرمز	قرمز	کامل	داغدار
۸	Y-97	قرمز	چرخ‌ساز	ماسه	قرمز	قرمز	کامل	داغدار
۹	Y-97	قرمز	چرخ‌ساز	ماسه	قرمز آجری	قرمز آجری	کامل	داغدار

کاتالوگ گزینۀ سفالینه‌های بی‌لعب گونه داغدار

ردیف	موقعیت مکانی	نوع و رنگ	ساخت	شاموت	رنگ و پوشش داخلی	رنگ و پوشش خارجی	حرارت	نوع تزئین	رنگ نقش و زمینه
۱	AF-91	نخودی	چرخ‌ساز	ماسه	سفید مات	سفید مات	کامل	کیسه کوفی	قهوه‌ای
۲	AF-90	قرمز	چرخ‌ساز	ماسه	کرم	کرم	کامل	کیسه کوفی	قهوه‌ای
۳	AF-90	قرمز	چرخ‌ساز	ماسه	سفید مات	سفید مات	کامل	کیسه کوفی	مشکی
۴	AF-91	نخودی	چرخ‌ساز	ماسه	سفید مات	سفید مات	کامل	کیسه کوفی	مشکی
۵	AF-90	نخودی	چرخ‌ساز	ماسه	سفید مات	سفید مات	کامل	کیسه کوفی	مشکی

کاتالوگ گزینۀ سفالینه‌های بی‌لعب دار گونه خطوط کوفی تزئینی

ردیف	موقعیت مکانی	نوع و رنگ	ساخت	شاموت	رنگ و پوشش داخل	رنگ و پوشش خارج	حرارت	نوع تزئین
۱	AA-94	نخودی	چرخ‌ساز	شن	آبی فیروزه‌ای	آبی فیروزه‌ای	کامل	ساده
۲	Y-97	قرمز	چرخ‌ساز	شن	سبز	سبز	کامل	ساده
۳	Y-97	نخودی	چرخ‌ساز	شن	آبی فیروزه‌ای	آبی فیروزه‌ای	کامل	گیاهی
۴	AA-90	نخودی	چرخ‌ساز	ماسه	قهوه‌ای	قهوه‌ای	کامل	کنده
۵	AA-94	نخودی	چرخ‌ساز	ماسه	سفید	سفید	کامل	ساده
۶	AF-90	قرمز	چرخ‌ساز	ماسه	آبی فیروزه‌ای	آبی فیروزه‌ای	کامل	ساده
۷	AF-90	نخودی	چرخ‌ساز	ماسه	آبی فیروزه‌ای	آبی فیروزه‌ای	کامل	ساده
۸	Y-97	نخودی	چرخ‌ساز	ماسه	آبی فیروزه‌ای	آبی فیروزه‌ای	کامل	گیاهی
۹	AF-90	قرمز	چرخ‌ساز	ماسه	آبی فیروزه‌ای	آبی فیروزه‌ای	کامل	ساده

کاتالوگ گزینۀ سفالینه‌های لعاب‌دار گونه‌ی لعاب بکرنک و کنده

ردیف	موقعیت مکانی	نوع و رنگ	ساخت	شاموت	رنگ و پوشش داخل	رنگ و پوشش خارج	حرارت	نوع تزئین
۱	AF-91	نخودی	چرخ‌ساز	ماسه	سفید مات	قرمز آجری	کامل	پاشیده
۲	AA-94	قرمز	چرخ‌ساز	ماسه	سفید مات	قرمز آجری	کامل	پاشیده
۳	AA-94	نخودی	چرخ‌ساز	ماسه	سفید مات	نخودی	کامل	پاشیده
۴	AA-93	قرمز	چرخ‌ساز	ماسه	سفید مات	سفید مات	کامل	پاشیده
۵	AF-91	نخودی	چرخ‌ساز	ماسه	سفید مات	سفید مات	کامل	پاشیده
۶	AF-90	نخودی	چرخ‌ساز	ماسه	سفید مات	سفید مات	کامل	پاشیده
۷	AF-90	قرمز	چرخ‌ساز	ماسه	سفید مات	قرمز آجری	کامل	پاشیده
۸	AF-90	نخودی	چرخ‌ساز	ماسه	سفید مات	نخودی	کامل	پاشیده
۹	AF-90	نخودی	چرخ‌ساز	ماسه	سفید مات	نخودی	کامل	پاشیده
۱۰	AA-94	نخودی	چرخ‌ساز	ماسه	نخودی	کرم	کامل	پاشیده

کاتالوگ گزینۀ سفالینه‌های لعاب‌دار گونه‌ی پاشیده

## منابع:

- ۱- چوبک، حمیده، گزارش کاوشهای باستانشناسی شهر دقیانوس، مرکز اسناد و کتابخانه پژوهشکده باستانشناسی، گزارش چاپ نشده، ۱۳۸۴ ه.ش.
- ۲- درویش روحانی، موسی، بررسی شناسایی آثار باستانی گرگان، دفتر آثار تاریخی، گزارش چاپ نشده، تهران، ۱۳۴۶ ه.ش.
- ۳- دیماند، س.م، راهنمای صنایع اسلامی، ترجمه عبدالله فریار، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷ ه.ش.
- ۴- ستوده، منوچهر، از آستارا تا استرآباد، جلد پنجم، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷ ه.ش.
- ۵- کامبخش فرد، سیف‌الله، سفالگری نیشابور در سده‌های پنجم و ششم هجری، وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۴۹ ه.ش.
- ۶- کوثری، یحیی، گزارش کاوشهای باستانشناسی ری، مرکز اسناد و کتابخانه سازمان میراث فرهنگی، گزارش چاپ نشده، ۱۳۷۴ ه.ش.
- ۷- کیانی، محمدیوسف، اولین گزارش مقدماتی بررسی‌های دشت گرگان، چهارمین مجمع سالانه کاوشها و پژوهشهای باستانشناسی ایران، موزه ایران باستان، تهران، ۱۳۵۵ ه.ش.
- ۸- \_\_\_\_\_، سفال ایرانی، بررسی سفالینه‌های ایرانی مجموعه نخست وزیری، انتشارات وزیری، تهران، ۱۳۵۷ ه.ش.
- ۹- \_\_\_\_\_، جرجان، نظری اجمالی بر شهرنشینی و شهرسازی در ایران، جهاد دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۵ ه.ش.
- ۱۰- \_\_\_\_\_، گزارشهای مقدماتی بررسیهای دشت گرگان، گزارش سومین مجمع سالانه کاوشها و پژوهشهای باستانشناسی ایران، موزه ایران باستان، تهران، ۱۳۵۴ ه.ش.
- ۱۱- کیانی، محمدیوسف و فاطمه کریمی، هنر سفالگری در دوره اسلامی، مرکز باستانشناسی ایران، تهران، ۱۳۶۵ ه.ش.
- ۱۲- لباف خانیکی، رجبعلی، گزارش کاوشهای باستانشناسی شادباخ نیشابور، مرکز اسناد و کتابخانه پژوهشکده باستانشناسی، گزارش چاپ نشده، ۱۳۸۳ ه.ش.
- ۱۳- مرتضایی، محمد، گزارش فصل دوم کاوش شهر تاریخی جرجان، مرکز اسناد و کتابخانه پژوهشکده باستانشناسی، گزارش چاپ نشده، ۱۳۸۱ ه.ش.
- ۱۴- مهریار، محمد و همکاران، بررسی مقدماتی حریم شهر جرجان، دفتر آثار تاریخی و مرکز باستانشناسی، گزارش چاپ نشده، ۱۳۶۱ ه.ش.



۱۵- واتسون، آلیور، سفال زرین‌فام ایرانی، ترجمه شکوه ذاکری، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۸۲ ه.ش.

- 16- Bahrami, M. 1946, Gurgan Faience. Cairo.
- 17- Lane, A., 1937-8, The Early Sgraffiato Ware of the Near East. Transactions of the Oriental ceramic Society, Vol.15.
- 18- Kiani, M.Y. 1974, Recent Excavations in Jurjan, *The art of Iran and Anatolia 11-13 Centuries A.D.* Colloquies on Art and archaeology in Asia, No.4, University of London, P.126.
- 19- Koechlin, R., 1928, Les ceramiques Musulmanes de Suse au Musee du Louvre, V.IX, PP.40-58.
- 20- Pope, A.U. 1977, A Survey of Persian Art, Tehran: Soroush Press, Vol.11.
- 21- Wilkinson, c.k. 1959, "The Kilns of Nishapur", Metropolitan Museum of Art Bulletin, pp.235-40.
- 22- Wilkinson, C.K., 1961, "The Glazed Pottery of Nishapur and Samarkand, Metropolitan Museum of Art Bulletin, pp.102-15.
- 23- Wilkinson, C.K., 1973, Nishapur: Pottery of the Early Islamic Period, New York., The Metropolitan Museum of Art PP.117-127.
- 24- Whitehouse, D., 1968, "Excavations at Siraf: First Interim Report", Iran , 6, pp. 1-22.
- 25- Whitehouse, D., 1970, "Excavations at Siraf: Third Interim Report", Iran, pp. 1-18.





# «گاهنگاری بافت کهن شهر تاریخی اصفهان به استناد کاوش محدوده میدان عتیق»

دکتر حسن کریمیان

استادیار گروه باستانشناسی دانشگاه تهران

محسن جاوری

عضو هیات علمی پژوهشکده باستانشناسی و دانشجوی دکتری باستانشناسی دوران اسلامی دانشگاه تهران

از ص ۱۳۱ تا ۱۵۵

## چکیده:

شهر اصفهان با وجود اینکه به لحاظ تاریخی یکی از شهرهای کهن ایران است اما تاکنون از نظر باستانشناسی مورد بی توجهی قرار گرفته به همین دلیل، اطلاعات موجود در مورد سابقه و تاریخ آن بسیار محدود است. در همین خصوص، برنامه کاوش میدان عتیق با هدف دستیابی به مستندات باستانشناسی و به منظور روشن کردن برخی ابهامات موجود بر تاریخ این شهر به انجام رسید. در طی این برنامه کاوش که در مرکز بافت تاریخی اصفهان و پیرامون نواحی شرقی و جنوبی مسجد جامع صورت گرفت، معلوم شد که در محدوده مذکور، آثاری از دوره پیش از اسلام (ساسانی) وجود ندارد به علاوه با توجه به وجود اختلاف سطح شدید بین کف مسجد جامع و کفهای به دست آمده در حفاری، این مسجد در زمان احداث بر روی بلندترین نقطه نسبت به فضاهای اطراف خود، بنا شده بوده است.

واژه‌های کلیدی: اصفهان، بافت تاریخی، میدان عتیق، لایه‌نگاری، اختلاف سطح.

## مقدمه

دشت اصفهان، در مرکز فلات مرکزی ایران، هم به لحاظ اقلیمی و هم از نظر توپوگرافی و عوارض زمین از موقعیت مناسبی برای شکل‌گیری و گسترش یک شهر برخوردار بوده است به همین دلیل، با توجه به شواهد باستانشناسی، سکونت در آن از ادوار پیش از تاریخ، آغاز و مستمراً ادامه یافته تا به شکل‌یابی شهر اصفهان منجر گشته است (جاوری، معرفی محوطه باستانی گورتان، صص ۴۴-۴۶). شهری که با گذر از دوره‌های پرفراز و نشیب تاریخی، با فروغ دین مبین اسلام در ایران با چهره‌ای اسلامی رخ نمود و به یکی از شهرهای تأثیرگذار در فرهنگ و هنر اسلامی بدل شد.

یکی از معضلات موجود در زمینه گاهنگاری شهر اصفهان، کمبود مستندات باستانشناختی است. این معضل از اینجا ناشی می‌شود که تا قبل از پژوهش حاضر، هیچ برنامه باستانشناسی‌ای باهدف لایه‌نگاری و گاهنگاری در این شهر انجام نپذیرفته و محدود برنامه‌های باستانشناسی مانند کاوش باستانشناسی تپه جی (میرفتاح)، کاوش هیأت ایتالیایی ایزمئو در مسجد جامع و مجموعه دولتخانه صفوی (Gabriel, Galdieri and IsMEO Activities, Scerrato)، کاوش باستانشناسی تپه اشرف<sup>۱</sup>، کاوش باستانشناسی محل اتصال چهارباغ به سی‌وسه‌پل (جاوری، کاوش باستانشناسی)، کاوش باستانشناسی رامپ شمالی پل خواجو (جاوری، پل خواجو از نگاهی دیگر) و کاوش باستانشناسی خیابان تاریخی چهارباغ (جاوری، کاوش باستانشناسی) که تاکنون در آن به اجرا درآمده‌اند، به کار در بنایی منفرد یا دوره‌ای خاص، معطوف بوده‌اند. بر همین اساس، برنامه کاوش میدان عتیق به صورت علمی و سیستماتیک با هدف بررسی و مطالعه وضعیت لایه‌های باستانی مرکز بافت تاریخی شهر اصفهان در محدوده این میدان به انجام رسیده<sup>۲</sup> که در گاه‌نگاری شهر اصفهان از اهمیت خاصی برخوردار است. منابع تاریخی از وجود دو محدوده اصلی جی و یهودیه و تعدادی روستای پیرامونی در اواخر دوران ساسانی گزارش می‌دهند (ابونعیم و نیز ابن‌رسته و نیز مافروخی و نیز بهار). این منابع همچنین آورده‌اند که پس از فتح اصفهان توسط اعراب مسلمان، در حدود سال ۲۰ هجری قمری، جی به تدریج متروک شد (جعفری‌زند) و هسته اولیه شهر اصفهان در فاصله حدود ۱۰ کیلومتری شمال غربی آن با اجتماع ۱۵ قریه پراکنده اطراف یهودیه شکل گرفته است.<sup>۳</sup> شایان ذکر است که در توسعه تدریجی شهر اصفهان هر یک از قریه‌های مذکور به یکی از محلات آن تبدیل گردیده‌اند که اسامی برخی از آنها تاکنون حفظ شده است.<sup>۴</sup> با

احداث مسجد جامع، در اوایل قرن دوم هجری در مرکز شهر، فعالیت‌های عمرانی و شهرسازی اصفهان حول محور این مسجد به انجام رسیده و شبکه بازارها و معابر اصلی به سوی محلات و دروازه‌های شهر جهت‌یافتند. یکی از نقاط قوت این دوره از شهرسازی اصفهان<sup>۹</sup> ایجاد میدان وسیع عتیق بود که در جانب جنوب غربی مسجد جامع قرار داشت و بدنه‌های غربی و جنوبی آن را بازار و دوبندۀ شرقی و شمالی را دومعبر اصلی محلات اطراف مسجد جامع تشکیل می‌داده‌اند.

قرنها بعد و در مسیر تحولات شهرسازی، صفویان با هدف کمرنگ کردن تأثیر این میدان در مقابل میدان نقش جهان که مرکز جدید شهر به حساب می‌آمد، ضمن ایجاد یک بازارچه در ضلع شمال شرقی میدان عتیق - که احداث مدرسه کاسه‌گران و کاروانسرای خیابار را در پی داشت - عملاً حدود  $\frac{1}{3}$  از فضای ۵۷۵۰۰ متر مربعی میدان را مستهلک کردند و وسعت آن را به ۳۲۴۰۰ مترمربع کاهش دادند. در عین حال، این میدان تا اواخر دوره قاجار همچنان حضور خود را در شهر، حفظ کرده بود و از بخشی از آن به عنوان محل تخلیه زغال و خرید و فروش آن استفاده می‌شد، لیکن از اوایل دوره پهلوی به تدریج، این فضای باز عملاً مورد ساخت و سازهای بی‌نظم و بی‌ضابطه قرار گرفت، به گونه‌ای که در حال حاضر از میدان بزرگ و کهن عتیق، جز فضایی کوچک با وسعت ۱۷۲۰ مترمربع موسوم به میدان زغال و یک فضای دیگر با همین وسعت - که اکنون کاربری پارکینگ دارد - چیز دیگری باقی نمانده است (نقشه ۱).

با توجه به اهمیت این محله از اصفهان به عنوان مرکز بافت تاریخی شهر و اینکه بخش مهمی از تحولات تاریخی این شهر پیرامون این میدان به انجام رسیده است، انجام یک کاوش باستانشناسی با هدف دستیابی به اطلاعات لازم در گاهنگاری می‌توانست از اهمیت خاصی برخوردار باشد. در مقاله حاضر تلاش گردیده تا نتایج حفاریات باستانشناسی در محدوده میدان عتیق ارائه و با استفاده از آن به گاهنگاری علمی این شهر مبادرت گردد.

### کاوش میدان عتیق:

برنامه کاوش باستانشناسی محدوده میدان عتیق اصفهان در فضاهای خالی باقیمانده از میدان اولیه، شامل میدان زغال، دوترانشه  $10 \times 10$  متری A1 و A2؛ میدان قیام کنونی، دو ترانشه  $5 \times 5$  متری B1 و B2؛ پارکینگ مسجد جامع، ترانشه  $7 \times 5$  متری و چهار گمانه تکمیلی در فضای سبز پیاده‌روی خیابان مجلسی به اجرا درآمد (نقشه ۱) که ذیلاً نتایج آن ارائه می‌گردد:



## ترانشه‌های A1 و A2:

این دو ترانشه هر کدام در ابعاد  $10 \times 10$  متر در میدان موسوم به زغال - که از محدوده فضای باز باقی مانده از میدان عتیق است - انتخاب و حفاری در آنها تا سطح خاک بکر در عمق ۳ متری دنبال شد. همانگونه که در طرح شماره ۱ مشخص است، در این قسمت، ۱۳ لایه تشخیص داده شد و هیچ اثر معماری به جز ۴ حلقه چاه در آن به دست نیامد. با توجه به اینکه در بدنه چاهها مقطع لایه‌ها کاملاً مشخص بود، زمان حفر آنها قطعاً به دوره معاصر تعلق دارد. به جز لایه‌های ۱۰ تا ۱۲، سایر لایه‌های این ترانشه مغشوش بودند. بدین صورت که با توجه به گودی این قسمت - که حتی در زمان حاضر نسبت به کف مسجد جامع  $2/5$  متر پایینتر است - به نظر می‌رسد از دوره صفوی به این سو با انباشت کردن مقدار زیادی خاک همراه با آوار ساختمانی که مقادیر فراوانی قطعات سفال نیز در آن میان وجود داشته، تلاشهایی برای تسطیح این محدوده صورت پذیرفته باشد. سفالهای به دست آمده از لایه‌های III تا IX مخلوطی از سفالهای دوره‌های مختلف اسلامی مختلط با هم است زیرا در آن سفالهای از گونه‌هایی مختلف، از سفال با لعاب پاشیده گرفته تا سفالهای آبی و سفید و سلا دون صفوی، با مقادیر متراکمی آوار ساختمانی از قبیل خرده آجر و کاشی در کنار یافت شده‌اند که این وضعیت، مبین انباشت آنها به طور عمدی در این منطقه است. در واقع، در این ترانشه، تنها لایه‌های X تا XII دارای اصالت و داده‌های آنها واجد ارزش مطالعه و تاریخگذاری بوده‌اند که در ذیل بدانها می‌پردازیم:

- لایه X: از عمق ۱۹۰ سانتیمتری شروع و دارای بافتی مرکب از خاکی سفت و یکدست بود که از نظر بافت و رنگ (قهوه‌ای تیره) با لایه‌های فوقانی تفاوت داشت (طرح ۱) لیکن از نظر سفال، بسیار فقیر بود به طوری که مجموعاً ۳۲ قطعه سفال از آن به دست آمد. سفالهای به دست آمده، اغلب ساده و بدون لعاب بودند و عناصر نقشی آنها از نوع کنده بود. از آنجایی که سفالهای به دست آمده، قابل انتساب به دوره سلجوقی‌اند، این لایه به دوره مذکور، منسوب می‌شود (طرح ۲).

- لایه XI: خاک این لایه که در عمق ۲۱۰ سانتیمتری شروع می‌شود، قهوه‌ای مایل به زرد است و مانند لایه رویی‌اش به لحاظ سفال، بسیار فقیر بوده به طوری که مجموعاً ۱۲ قطعه سفال از آن به دست آمد که دو قطعه، لعابدار و بقیه از نوع ساده با پوشش گلی بودند. این لایه با توجه به داده‌های سفالی و اینکه اولین لایه باستانی میدان است به دوره

پیش از تشکیل میدان یا به عبارتی به دوره قبل از سلجوقی قابل انتساب است.

– لایه XII: این لایه از عمق ۲۴۰ سانتیمتری از سطح خاک بکر آغاز و دارای بافت قهوه‌ای مایل به سیاه است که فاقد هرگونه داده باستانشناسی می‌باشد و ترکیب تیره و لجنی شکل آن می‌تواند ناشی از ته‌نشست گل و لای باشد (طرح ۱). با توجه به اینکه این نقطه به لحاظ توپوگرافی نسبت به اطراف خود در مکانی پست قرار داشته، احتمالاً قبل از تشکیل میدان، یک بارش شدید، مقدار قابل توجهی گل و لای را در آن باقی گذاشته است.

نکته شایان توجه در مورد ترانسه A1 و A2 این بود که هیچ آثاری از دوره پیش از اسلام در آنها به دست نیامد.

مجموعاً از این ترانسه، ۱۴۵۰ قطعه سفال به دست آمد که قریب ۱۴۰۰ قطعه به دلیل اضطراب لایه‌های IX تا III صرفاً جنبه مطالعاتی دارند. از این میان، ۴۴ قطعه مکشوفه از لایه‌های X تا XI واجد ارزش باستانشناختی هستند. در مجموع، ۲۳۴ قطعه از سفالهای این ترانسه‌ها برای طراحی انتخاب شد که بر اساس دوره‌بندی، منتخبی از طرحهای سفالهای به دست آمده از کل حفاری دوره‌های ارائه شده است (طرحهای ۲، ۳ و ۴).

در یک جمع‌بندی مقدماتی و با ملاحظه وضعیت ترانسه‌های A1 و A2 و مطالعه سفالهای مکشوفه، عمده‌ترین مطالبی که می‌تواند مورد توجه قرار گیرد عبارتند از:

- ۱- اولین لایه تشکیل شده در این ترانسه به قرون اولیه هجری تعلق دارد و پیش از دوره اسلامی، استقرار در این محل وجود ندارد.
- ۲- کف میدان در قرون اولیه اسلامی (مصادف با لایه X) ۴/۶۰ متر از کف فعلی مسجد جامع، پایین‌تر بوده است.

۳- از دوره صفوی به بعد، طی چند مرحله با انجام خاکریزی‌های متوالی، سعی در حل معضل اختلاف سطح منفی در این قسمت نموده‌اند که حاصل آن، لایه‌های متعدد خاک، همراه با نخاله‌های ساختمانی و قطعات سفال متعلق به دوره‌های مختلف است که به صورت مخلوط و بدون هیچ نظمی در کنار هم انباشت شده‌اند.

#### – ترانسه‌های B1 و B2:

به منظور تحصیل اطلاعات تکمیلی مورد استفاده در گاه‌نگاری و نیز فراهم آمدن امکان مقایسه وضعیت لایه‌های استقرار، در نیمه شمالی میدان قیام فعلی نیز دوترانسه ۵×۵ متری به نامهای B1 و B2 انتخاب و کار حفاری در آنها آغاز شد که در ادامه کار و پس از

برخورد به آثار معماری هر دو به هم پیوند داده شدند و به شیوه پی‌گردی، کار حفاری در آنها تعقیب گردید (نقشه ۱).

حاصل حفاری در این ترانشه، برخورد به یک واحد کارگاهی با دو دوره مرکب از شش اتاق تودرتو با ابعاد مختلف بود (نقشه ۲). در اتاق شماره ۱ (به ابعاد ۷ × ۵ متر؛ واقع در گوشه شمال شرقی) بزرگترین فضای مجموعه که عبارت بود از یک سازه مدور آجری به قطر ۵ متر، کشف گردید که اطراف آن رایک آبراه کوچک به عرض ۲۰ و عمق ۲۵ سانتیمتر دربرگرفته بود. این آبراه کوچک، درحالی که روی آن را با قطعات سنگهای ورقه‌ای پوشانده بودند، از دوسو به یک چاه واقع در شمال غربی این سازه مدور، منتهی می‌شد. این ساختار، با توجه به نمونه‌های مشابه، به محل استقرار سنگ عصارای تعلق داشته و آبراه آن جهت هدایت مواد زاید حاصل از عصارای به چاهی که برای این منظور در کارگاه، حفر شده مورد استفاده قرار می‌گرفته است. این سازه در دوره دوم، با ایجاد یک دیوار که اتاق را به دو قسمت تقسیم می‌کرده، از کار افتاده و بدین وسیله تغییراتی از نظر نحوه عملکرد در کارگاه مذکور ایجاد شده است. شایان ذکر است، اگرچه سنگ عصارای از محل به دست نیامد، اما جای محور سنگ همچنان به صورت یک گودی مدور به قطر ۱۵ سانتیمتر و عمق ۳۰ سانتیمتر در مرکز این سازه مدور موجود بود. در این فضا، پنج خمره بزرگ به دست آمد که احتمالاً به عمد از نیمه، شکسته شده بودند و فقط قسمت تحتانی آنها برجا بود.

در اتاق شماره ۳ واقع در گوشه جنوب شرقی این مجموعه به ۴۳ ظرف با اندازه یکسان، مخصوص نگهداری مایعات که سطح داخلی‌شان لعاب داشت، به ارتفاع ۳۰ سانتیمتر و قطر دهانه ۱۰ سانتیمتر برخورد شد که ۲۲ عدد آنها سالم بودند و بقیه درجا شکسته و خرد شده بودند که مورد وصالی و مرمت قرار گرفتند. همچنین به دو عدد تغار بزرگ سالم و ۲۸ عدد ظروف سفالی قیفی شکل در سه اندازه کوچک، متوسط و بزرگ و سه عدد شمعدان سفالی برخورد شد (طرح ۵). شایان ذکر است که ظروف قیفی شکل مکشوفه هنوز هم در کارگاههای قندسازی سنتی، با همین فرم و عملکرد، در شهرهای حاشیه کویر و به ویژه در استان یزد مورد استفاده هستند. نکته در خور توجه دیگر در مورد این ظروف، آن بود که هر کدام از آنها چندبار با بند زدن، مرمت شده بودند که آثار آن به صورت ردیف‌های بندهای فلزی شدیداً فرسوده در چندین مرحله بر بدنه آنها مشهود بود. در این کارگاه، نه (۹) عدد سکه مسی قاجاری شدیداً فرسوده نیز به دست آمد. میزان

فرسودگی سگه‌ها به حدی بود که با وجود کار مرمت بر روی آنها در آزمایشگاه مرمت میراث فرهنگی اصفهان به جز کلماتی مانند «ممالک» و «محروسه» که عبارات خاص دوره قاجاری‌اند و به سختی قابل خواندن بودند، از آنها اطلاعات دیگری به دست نیامد.

این کارگاه قندسازی به لحاظ مکانی، درست در خارج از محدوده میدان عتیق دوره صفوی، یعنی گوشه جنوب شرقی ضلع شمالی میدان قرار داشته است. با بهره‌گیری از مجموع اطلاعات به دست آمده از این ترانشه (کارگاه) نکات زیر را می‌توان مورد توجه و دسته‌بندی قرار داد:

۱- این سازه در اصل، کارگاهی عصاره‌ای بوده که متعاقب تغییر در حرفه در دوره بعد به کارگاه قندسازی تبدیل شده زیرا با ایجاد یک دیوار روی سازه مدور جایگاه سنگ عصاره، عملکرد اولیه آن نقض شده است؛

۲- فضاهای کارگاه عصاره با آوار ناشی از تخریب عمومی دیوارهای همین مجموعه پر شده بودند زیرا روی این لایه آوار (طرح ۶)، همانند ترانشه A1 و A2، با لایه‌ای به قطر ۱۲۰ سانتیمتر خاک مملو از نخاله‌های ساختمانی و قطعات منتهی به، سفال لایه II پوشانده شده بود. از این لایه جمعاً ۹۶۵ قطعه سفال به دست آمد که به دوره‌های مختلف اسلامی تعلق داشتند و از میان آنها ۹۳۵ قطعه برای طراحی انتخاب شدند. با توجه به اهمیت گونه شناختی این سفالها طرحهای منتخبی از دوره‌های مختلف آنها ارائه شده است (طرحهای ۲، ۳ و ۴).

#### – ترانشه C:

اگرچه کارگاه به دست آمده از ترانشه B در تعیین نوعی از فعالیت اقتصادی ساکنان محله مرکزی اصفهان، مفید واقع شد، لیکن به دلیل آنکه تنها معرف دو دوره استقرار بوده حفر ترانشه‌ای دیگر را به منظور فراهم آمدن امکان مقایسه لایه‌ها و گاه‌نگاری الزامی می‌ساخت. از این رو، ترانشه دیگری در ابعاد ۷×۵ متر در فضای باز واقع در جنوب شرقی ورودی شرقی مسجد جامع – که اکنون کاربری پارکینگ دارد – انتخاب و مورد کاوش قرار گرفت. حفاری در این ترانشه تا عمق ۳/۳۰ متری، یعنی کف آجرفرش ادامه داده شد و ۸ لایه در آن شناسایی گردید (طرح ۷). در کف ترانشه، دو دیوار موازی با جهت جنوب غربی – شمال شرقی به دست آمد که با آجر معاصر قزاق ساخته شده بودند و تعلق این دیوارها به دوره پهلوی را نشان می‌دادند. لایه‌های موجود از آن حکایت داشتند که این مکان در طی چندین مرحله پر شده است.

یکی از این لایه‌ها (لایه ۷) صرفاً مرکب از آوار و نخاله‌های ساختمانی شامل قطعات ریز و درشت آجر بدون خاک بود و در آن هیچ سفالی وجود نداشت. در عوض از لایه VII، ۵۷۰ قطعه سفال مخلوط باخاک و نخاله‌های ساختمانی به دست آمد. این سفالها قطعاتی از دوره‌های مختلف اسلامی را شامل می‌شدند و بیشتر آنها به دوره‌های صفوی و قاجار تعلق داشتند که البته با توجه به نحوه ارائه‌شان در ترانسه فاقد ارزشهای باستانشناختی و تاریخ‌گذاری بودند. به علت محدودیت فضایی، امکان ادامه حفاری در عمق وجود نداشت. در مجموع، ۹۶۰ قطعه سفال از این ترانسه به دست آمد که بخش عمده آنها را قطعات سفال آبی و سفید صفوی و قاجار تشکیل می‌داد که از بین آنها ۱۶۴ قطعه برای طراحی انتخاب گردیدند که منتخبی از آنها ارائه شده است (طرح‌های ۲، ۳ و ۴).

با مطالعه مقدماتی اطلاعات به دست آمده از حفاری در این ترانسه می‌توان گفت که در اوایل دوره پهلوی، کف این قسمت ۳/۳۰ متر پایین‌تر از کف فعلی - که اکنون نیز ۱۳۰ سانتیمتر از کف مسجد جامع پایین‌تر است - قرار داشته و این میزان ارتقاء کف از یک اقدام وسیع در جهت تراز و هموار کردن ناهمواریهای این قسمت از شهر در دوران معاصر حکایت دارد. اقدامی که به شرح فوق از دوره صفوی، آغاز و در دوره قاجار تداوم یافته و در دوره پهلوی تکمیل گردیده است.

### - گمانه‌های تکمیلی ۱ تا ۴:

به منظور تکمیل اطلاعات در خصوص وسعت میدان عتیق و تشخیص دوره‌های استقرار در محوطه‌های اطراف این میدان، چهار گمانه آزمایشی (با شماره‌های ۱ تا ۴) در بخش شمال غربی محدوده فرضی آن، یعنی جایی که امروزه خیابان علامه مجلسی احداث شده، انتخاب گردید و مورد حفاری قرار گرفت که ذیلاً به شرح یافته‌های آن می‌پردازیم:

گمانه ۱: با ابعاد  $1/80 \times 7/5$  متر انتخاب و کاوش در آن تا عمق  $4/5$  متری استمرار یافت و ۷ لایه در آن تشخیص داده شد (طرح ۸). در عمق  $3/5$  متری به یک جرز آجری در گوشه جنوبی با جهت جنوب غربی - شمال شرقی برخورد شد. همچنین با ادامه حفاری در عمق  $4/5$  متری یک لایه دیگر دارای آثار معماری شامل دو دیوار با جهت جنوب غربی - شمال شرقی شناسایی گردید. امکان حفاری تا خاک بکر با توجه به محدودیت مکانی وجود نداشت. نکته در خور توجه آنکه در این گمانه، هیچ قطعه سفالی به دست نیامد.

گمانه ۲: با ابعاد  $1/70 \times 6$  متر و تا عمق  $3/70$  متری مورد حفاری قرار گرفت که در



نتیجه، چهار لایه شناسایی شد (طرح ۹). در عمق ۲۰۵ سانتیمتری و در گوشه جنوبی گمانه به یک لایه با آثار معماری شامل یک سنگفرش و یک رج آجر با امتداد جنوب غربی - شمال شرقی برخورد شد. در این ترانشه نیز هیچ سفالی به دست نیامد و لایه‌ها مرکب از خاک متراکم و نسبتاً سفت مخلوط با اندکی نخاله‌های ساختمانی بودند.

**گمانه ۳:** کاوش در این گمانه تا عمق ۴/۶ متری، یعنی خاک بکر ادامه یافت و در نتیجه ۵ لایه تشخیص داده شد (طرح ۱۰) و در آن هیچ اثر معماری به دست نیامد و همانند گمانه‌های ۱ و ۲ فاقد سفال بود.

**گمانه ۴:** با ابعاد  $1/75 \times 9/75$  متر تا عمق ۲/۳ متری مورد کاوش قرار گرفت و در آن، هفت لایه تشخیص داده شد (طرح ۱۱). در عمق ۱/۷۰ متری این گمانه (در لایه VI) به آثار معماری شامل یک جرز قطور ۱۱۰ سانتیمتری با جهت جنوب غربی - شمال شرقی و یک دیوار یک رچی عمود بر آن و یک کف فرش آجری برخورد شد. در لایه IV (در عمق ۱۴۰ سانتیمتری) به یک کف فرش آجری در نیمه جنوبی گمانه برخورد شد.

آثار معماری به دست آمده از گمانه‌های ۱، ۲ و ۴ مؤید وجود یک بخش از بافت شهری با محوریت جهت قبله در ناحیه مذکور می‌باشند. تاریخ‌گذاری این آثار معماری، با توجه به اینکه در هیچ یک از گمانه‌ها سفال به دست نیامد، دشوار است. هرچند ابعاد آجرها برای تشخیص و انتساب یک اثر معماری به یک دوره خاص، تعیین کننده نیست، اما با توجه به اینکه آجرهای به کار رفته در بقایای معماری گمانه‌های فوق‌الذکر (با ابعاد  $26 \times 26 \times 6$  سانتیمتر) بیشتر در دوره صفوی مورد استفاده قرار گرفته‌اند به احتمال می‌توان آثار معماری مذکور را به دوره صفوی منسوب کرد.

### دسته‌بندی سفالهای مکشوفه:

۱- سفالهای به دست آمده از لایه‌های مضطرب؛

۲- سفالهای به دست آمده از جای خود؛

۱- گروه اول با ۴۳۳۱ قطعه بیشترین تعداد سفالهای به دست آمده از کلیه ترانشه‌های حفاری حاضر را شامل می‌شوند. هر چند به دلیل انتقال این قطعات از نقطه‌ای دیگر به محدوده میدان و قرار داشتن در لایه‌های مضطرب، به لحاظ گاهنگاری فاقد ارزش‌اند، اما با توجه به اینکه مبین دوره‌های مختلف اسلامی در اصفهان هستند و تاکنون هیچ نمونه مشابهی از آنها در سطح شهر اصفهان به دست نیامده، حائز اهمیت ویژه‌اند. به ویژه آنکه در

حال حاضر به جز تعدادی بنای شاخص از دوره‌های مذکور، هیچ اثر دیگری در بافت قدیم اصفهان وجود ندارد. به همین دلیل، مطالعه این سفالها می‌تواند اطلاعات ارزنده‌ای را از وضعیت و گونه‌های مختلف سفال این دوره‌ها در اختیار بگذارد که البته خود، پژوهشی جداگانه را در این زمینه طلب می‌نماید.

۲- سفالهای به‌دست‌آمده از لایه‌های غیرمضطرب رامی‌توان به دو دسته زیر تقسیم نمود:  
۲-۱- سفالهای دارای استفاده روزمره که همگی (۴۴ عدد) به ترانشه A تعلق دارند؛ این سفالها از محلی به دست آمده که در آن هیچ آثاری از معماری وجود ندارد و در واقع با توجه به شواهد به دست آمده، برای آنجا کاربردی به جز یک فضای باز - به عنوان میدان شهر - قابل تصور نیست.

۲-۲- سفالهای دارای استفاده کارگاهی و صنعتی که همگی از ترانشه B به دست آمده‌اند - مشتمل بر خمره‌های بزرگ مخصوص نگهداری مایعات، تغار، ظروف متوسط مخصوص نگهداری مایعات، قالبهای قند و ظروف - معرف فعالیت‌های اقتصادی ساکنان محله‌های مورد کاوش می‌باشند.

### نتیجه:

چنانچه پیشتر گفته شد، یکی از معضلات موجود در گاهنگاری شهر اصفهان کمبود مستندات باستانشناختی است. بر همین اساس برنامه کاوش میدان عتیق اولین حفاری علمی سیستماتیک بوده که به منظور روشن کردن وضعیت لایه‌های باستانی این شهر به انجام رسیده است. بر این اساس، با اتکاء به اطلاعات به دست آمده از کاوشهای محدوده میدان عتیق، نتایج در خور توجه ذیل حاصل آمده است:

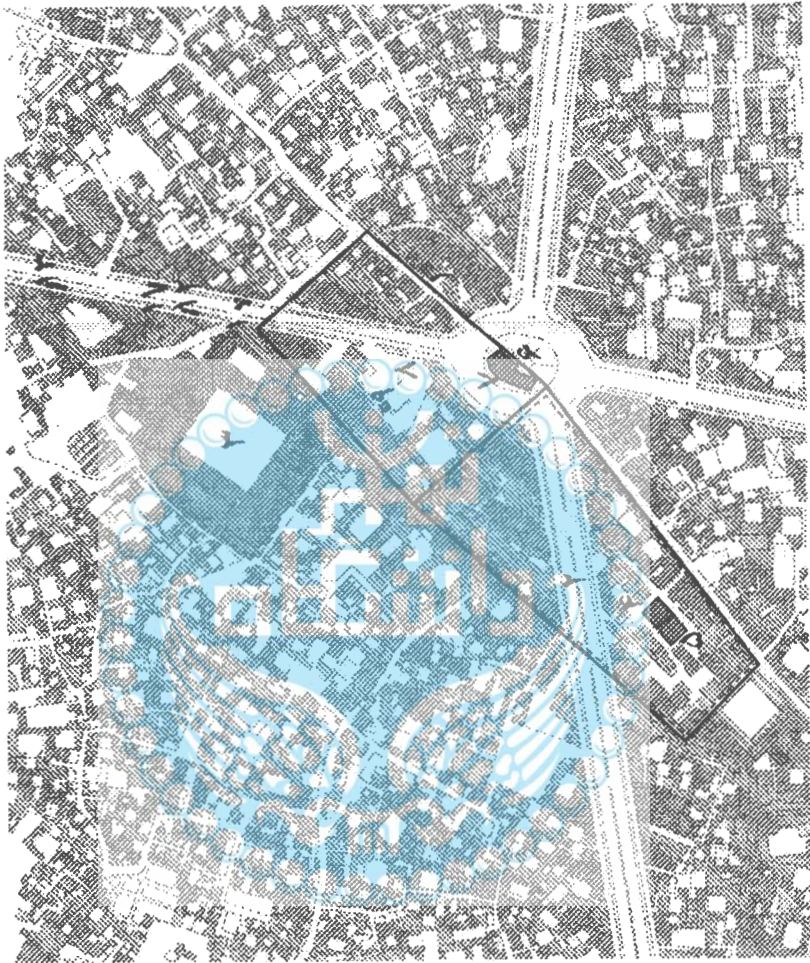
۱- قدیمیترین لایه موجود در میدان عتیق به قرون اولیه هجری تعلق دارد و آثاری از دوره قبل از اسلام در آن موجود نیست. به همین دلیل برای یافتن الگو و محلهای استقرار ساکنان شهر اصفهان در دوره پیش از اسلام یا به عبارت دیگر قبل از شکل‌گیری شهر، بایستی در محلهای دیگری جستجو و کاوش نمود. لازم به یادآوری است که این حفاری به نواحی جنوبی، شرقی و شمالی مسجد جامع محدود بوده، حال آنکه در کاوشهای مسجد جامع آثاری از دوره ساسانی به دست آمده است. لذا شایسته است منطقه مرتفعی که مسجد بر آن ایجاد شده و محدوده غربی آن به منظور کاوشهای آتی در نظر گرفته شود؛

۲- محلّ میدان عتیق، تا قبل از کاربری اش به عنوان میدان، یک فضای باز بوده و به همین دلیل هیچ اثر معماری در آن وجود ندارد؛

۳- با توجه به اینکه کف‌های بدست آمده در این کاوش، اختلاف سطحی معادل ۴/۵ تا ۵/۵ متر با کف مسجد جامع نشان می‌دهند، مشخص می‌گردد که مسجد جامع در زمان احداث بر روی یک برجستگی یا به عبارت دیگر یک تپّه باستانی برپا شده بوده که بر محوطه پیرامون خود اشراف داشته است. به بیان دیگر، سازندگان این مسجد، رفیع‌ترین نقطه را برای ساخت آن انتخاب کرده بوده‌اند؛

۴- با احداث میدان نقش جهان در دوره صفوی، میدان اصلی شهر (میدان عتیق) به تدریج نقش خود را از دست داده و به دلیل پایین‌تر بودن از سطح معابر عمومی - که نوعی ناهمواری را ایجاد می‌کرده و استفاده از آن را با مشکل مواجه می‌ساخته - از دوره صفوی به بعد به منظور کارآمد ساختن آن به تدریج با استفاده از نخاله‌های ساختمانی - که از مناطق دیگر بدانجا منقل نموده‌اند - پر شده است تا بدینوسیله با فضاهای همجوار، همسطح و همتراز گردد.



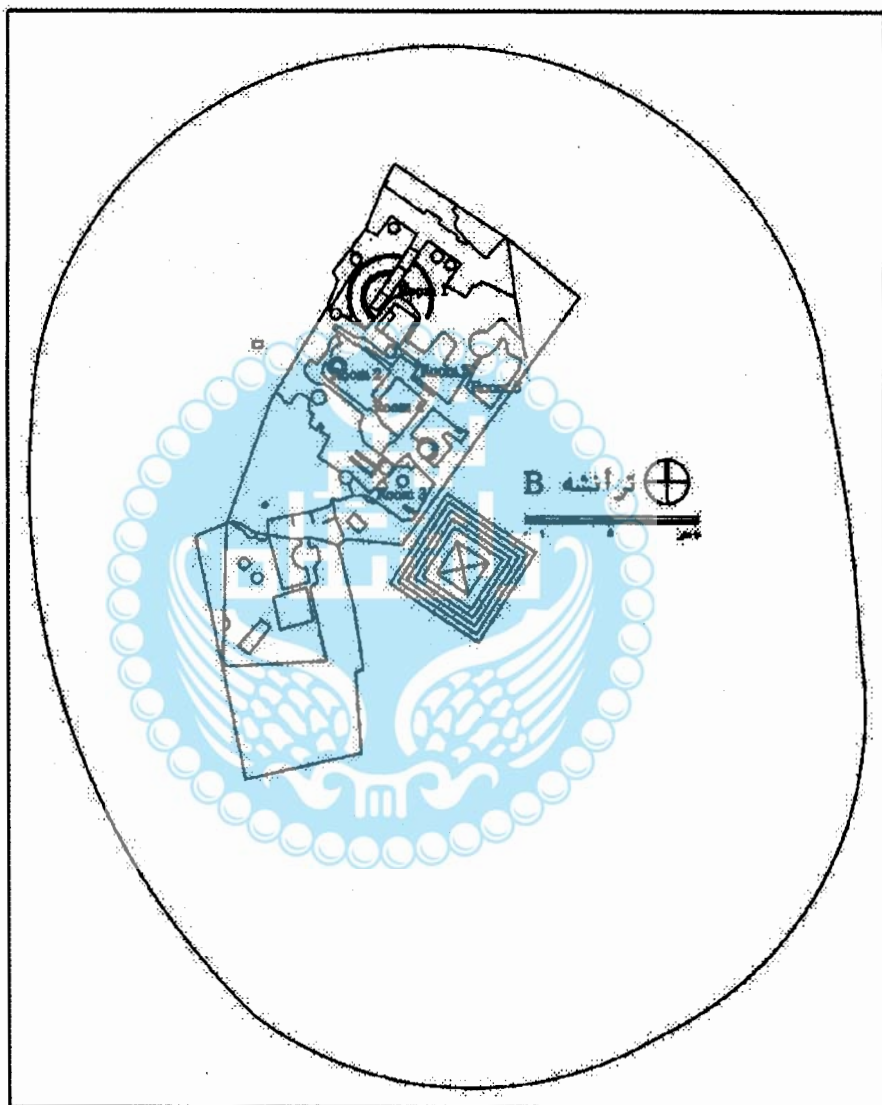


راهنمای نقشه:

- |                                 |                      |
|---------------------------------|----------------------|
| ۱- میدان عتیق دوره اول          | ۸- پارکینگ مسجد جامع |
| ۲- میدان عتیق دوره دوم          | ۹- ترانشه C          |
| ۳- مسجد جامع اصفهان             | ۱۰- گمانه ۱          |
| ۴- میدان زغال                   | ۱۱- گمانه ۲          |
| ۵- ترانشه A                     | ۱۲- گمانه ۳          |
| ۶- میدان قیام فعلی (میدان کهنه) | ۱۳- گانه ۴           |
| ۷- ترانشه B                     |                      |

نقشه ۱: بخش مرکزی بافت تاریخی اصفهان



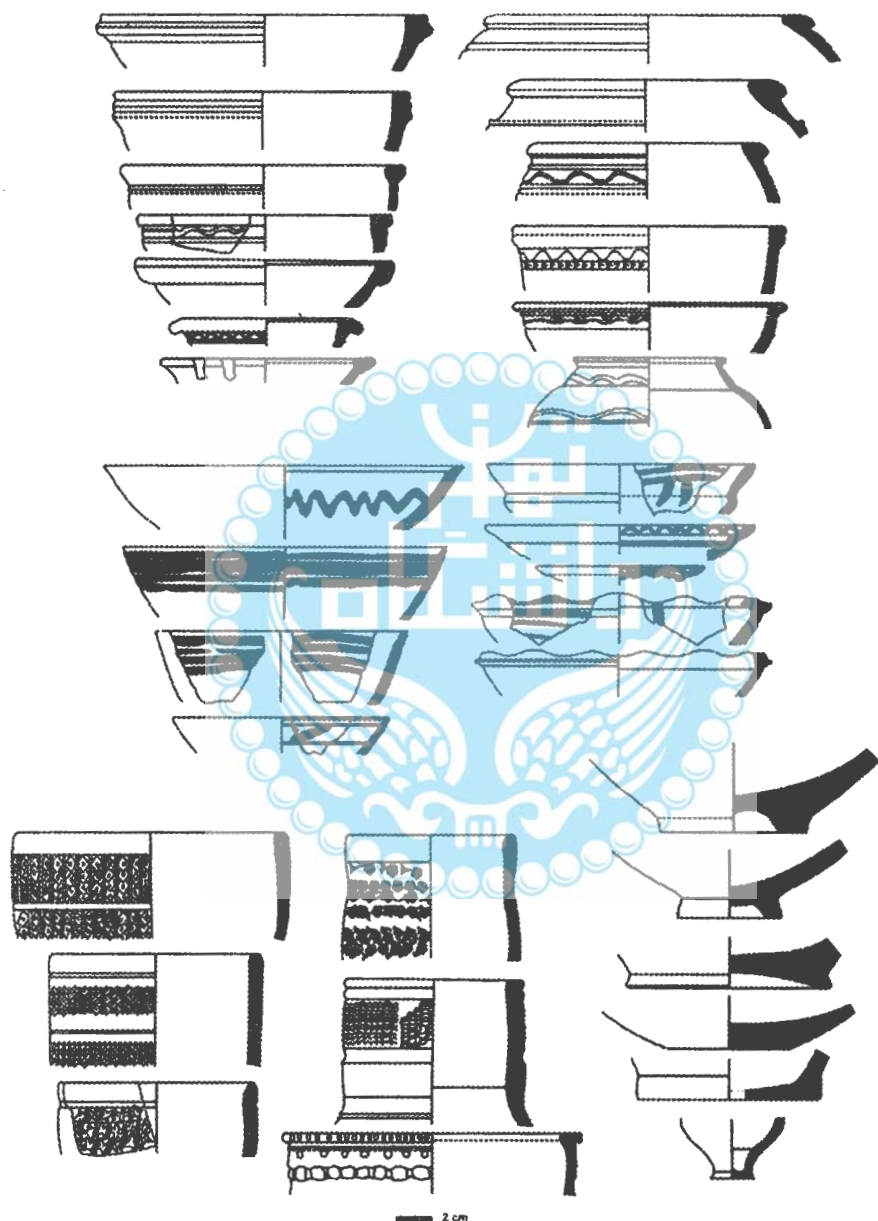


نقشه ۲: ترانسه B (B1 و B2) در ضلع شمالی میدان قیام

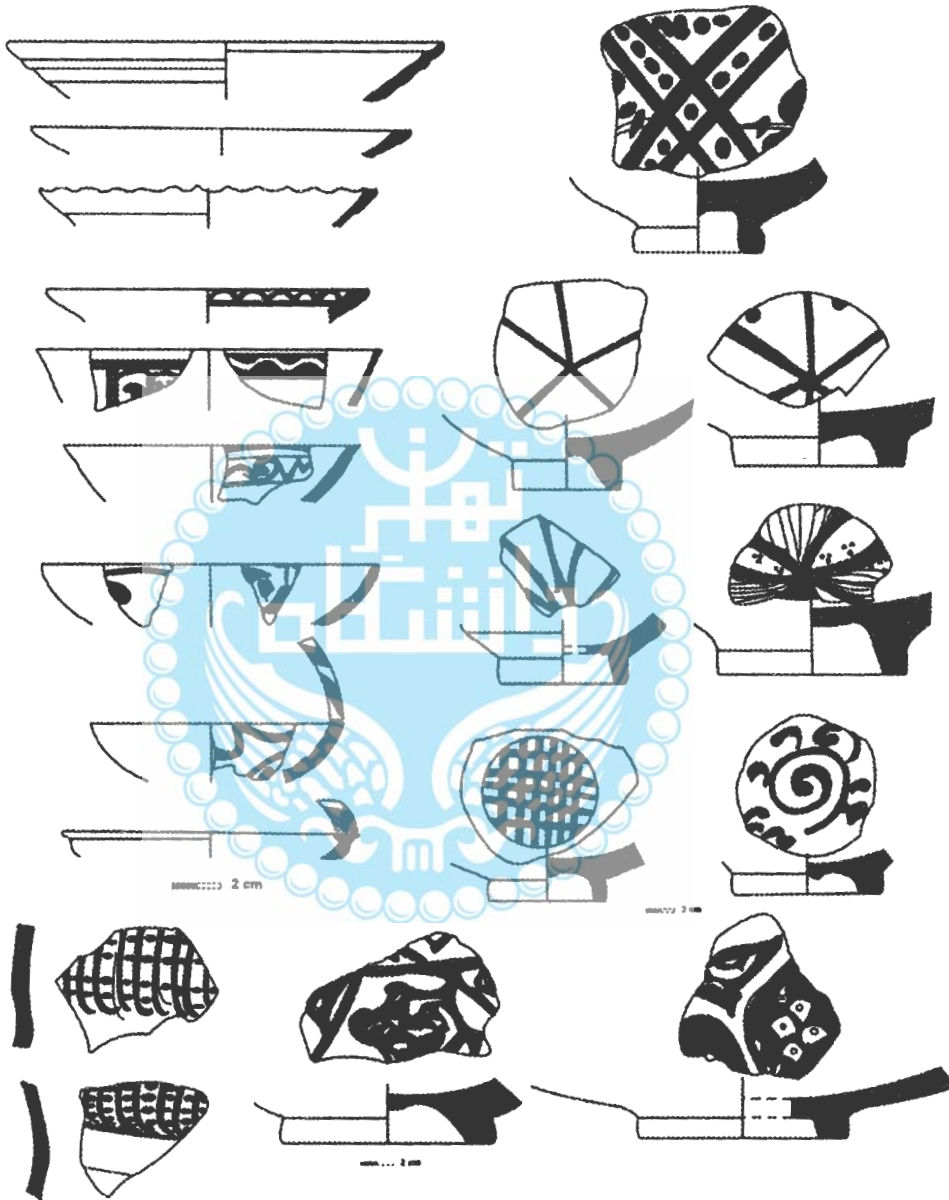




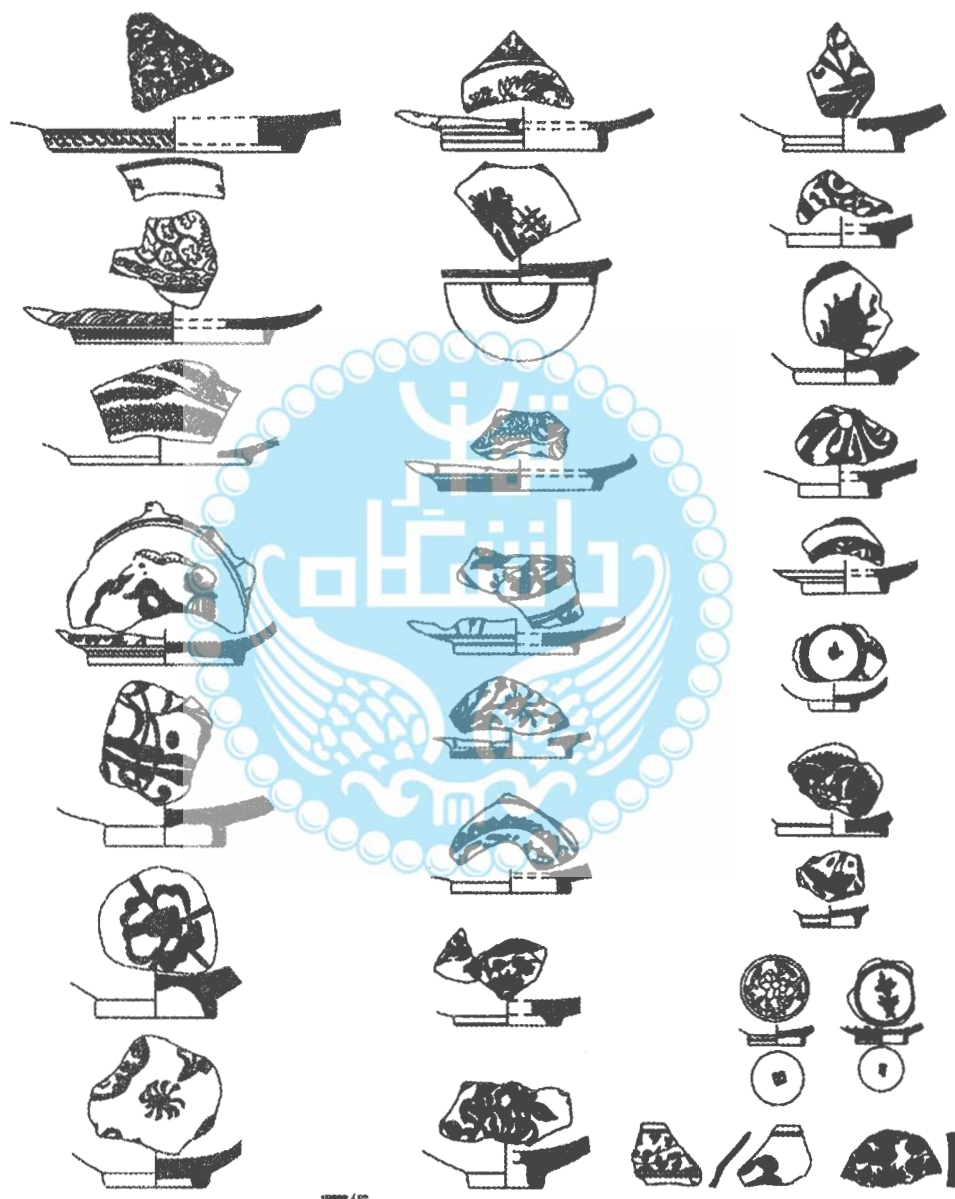
طرح ۱: لایه نگاری ترانشه A1



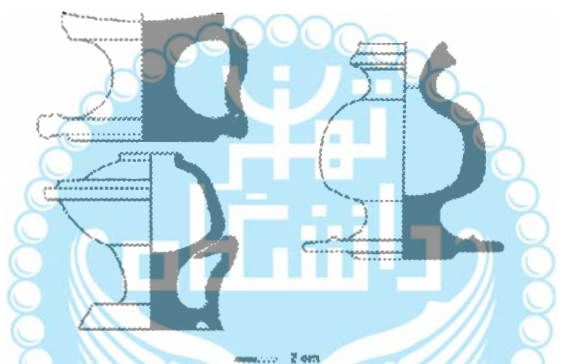
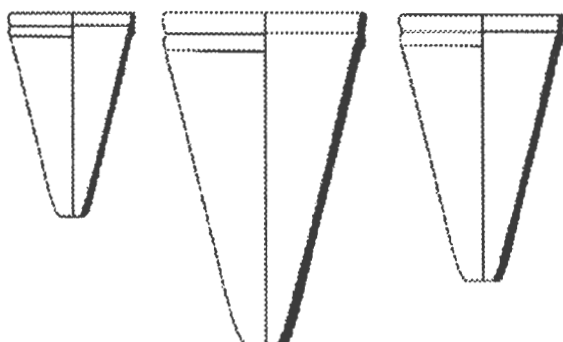
طرح ۲: سفالهای دوره سلجوقی مکشوفه از لایه X ترانسه A1



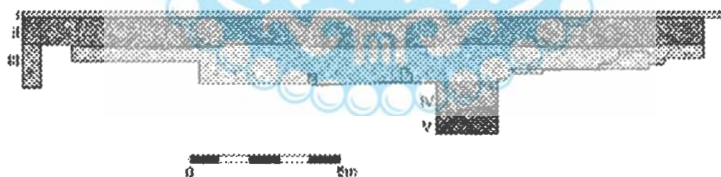
طرح ۳: سفالهای منتخب دوره ایلخانی



طرح ۴: سفالهای منتخب دوره‌های صفوی و قاجار



طرح ۵: قالبهای سفالی و پی سوز



- I چمن کاری کف میدان
- II لایه مرکب از آوار ساختمانی و سفال
- III لایه مربوط به عصارخانه
- IV خاک یک دست قهوه‌ای تیره فاقد آثار
- V خاک بکر

طرح ۶: لایه نگاری ترانسه B

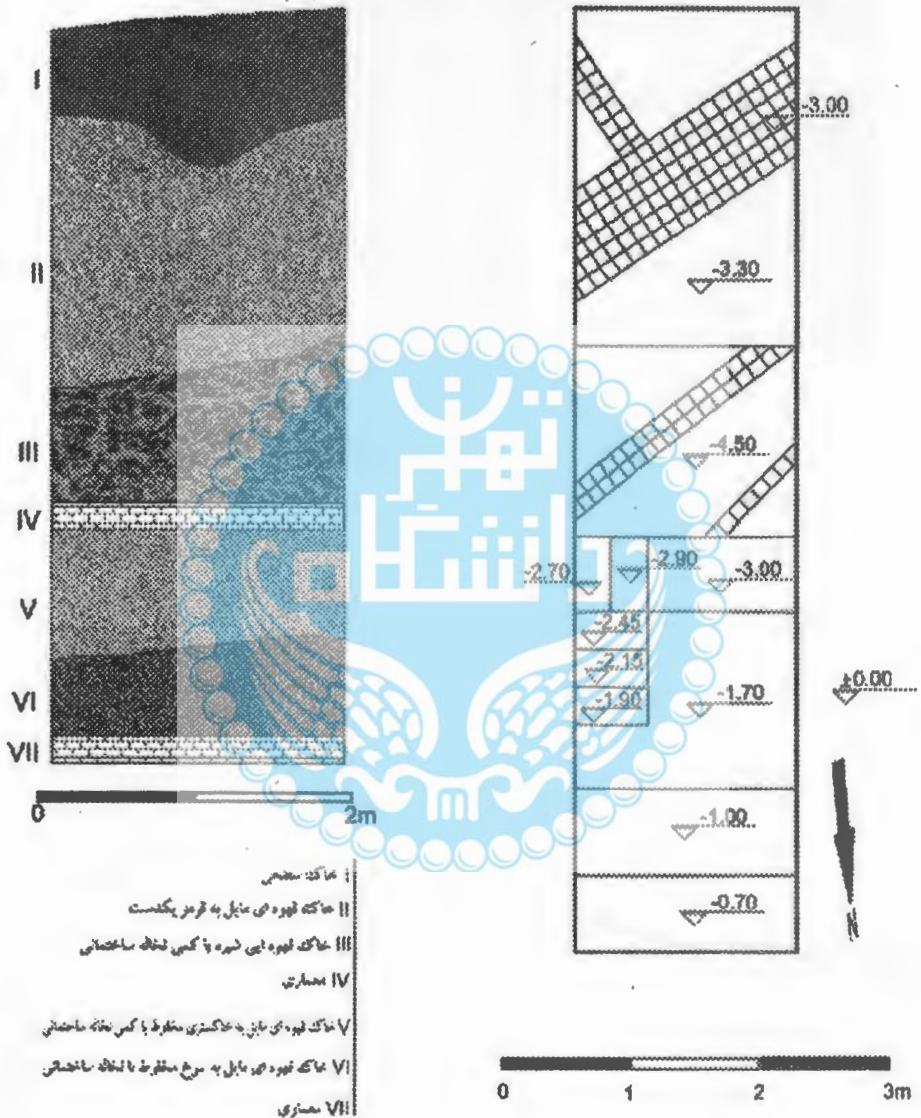




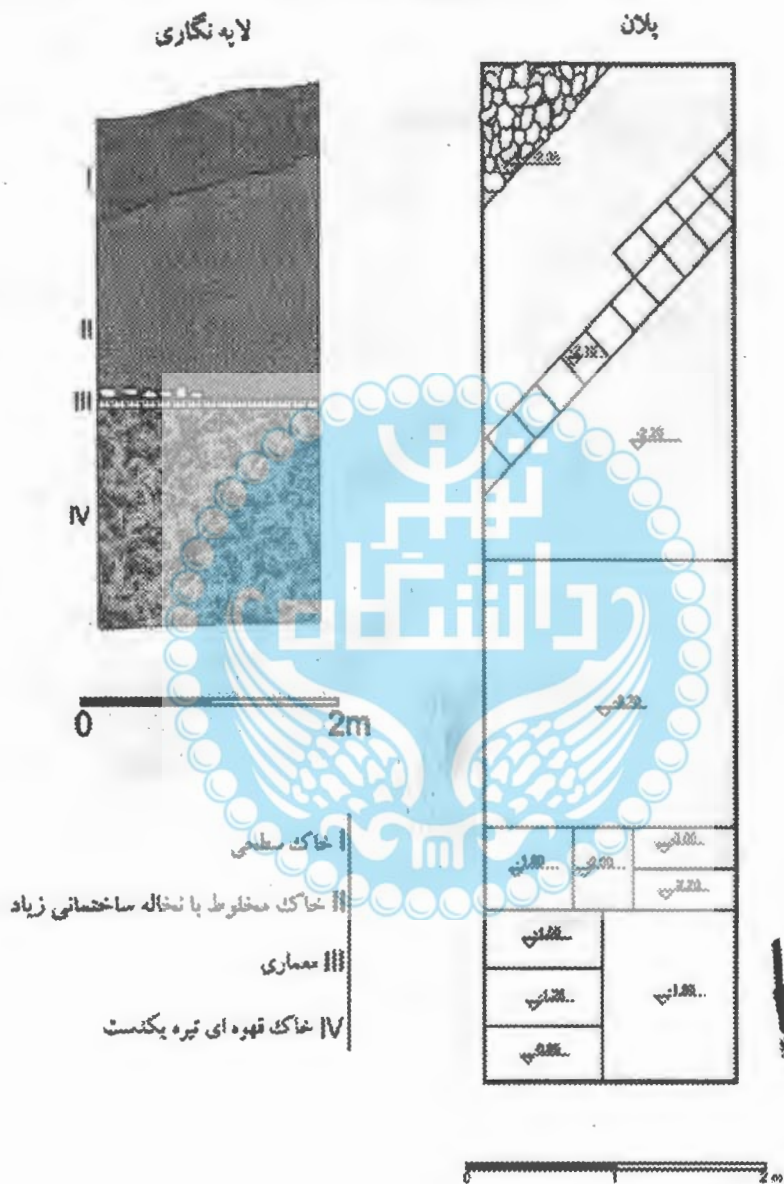
طرح ۷: پلان و لایه‌نگاری ترانسه C

لایه نگاری

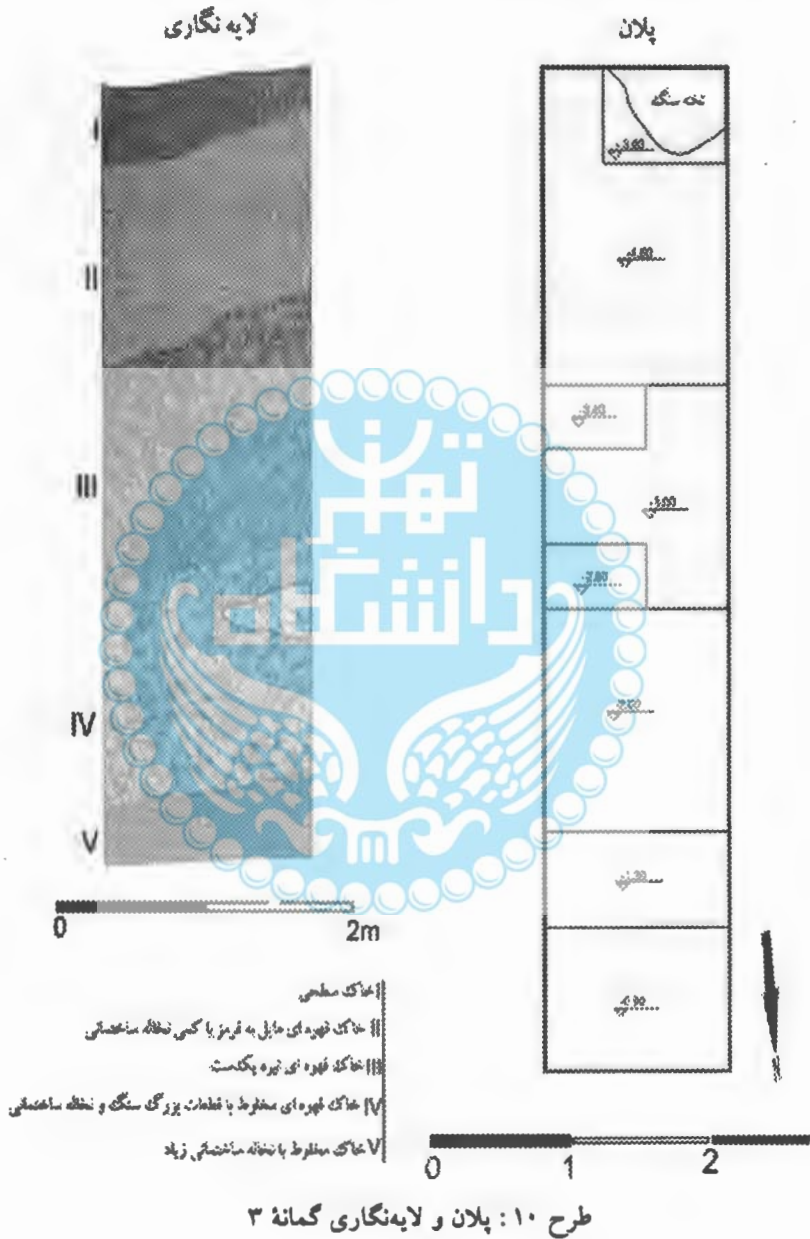
پلان



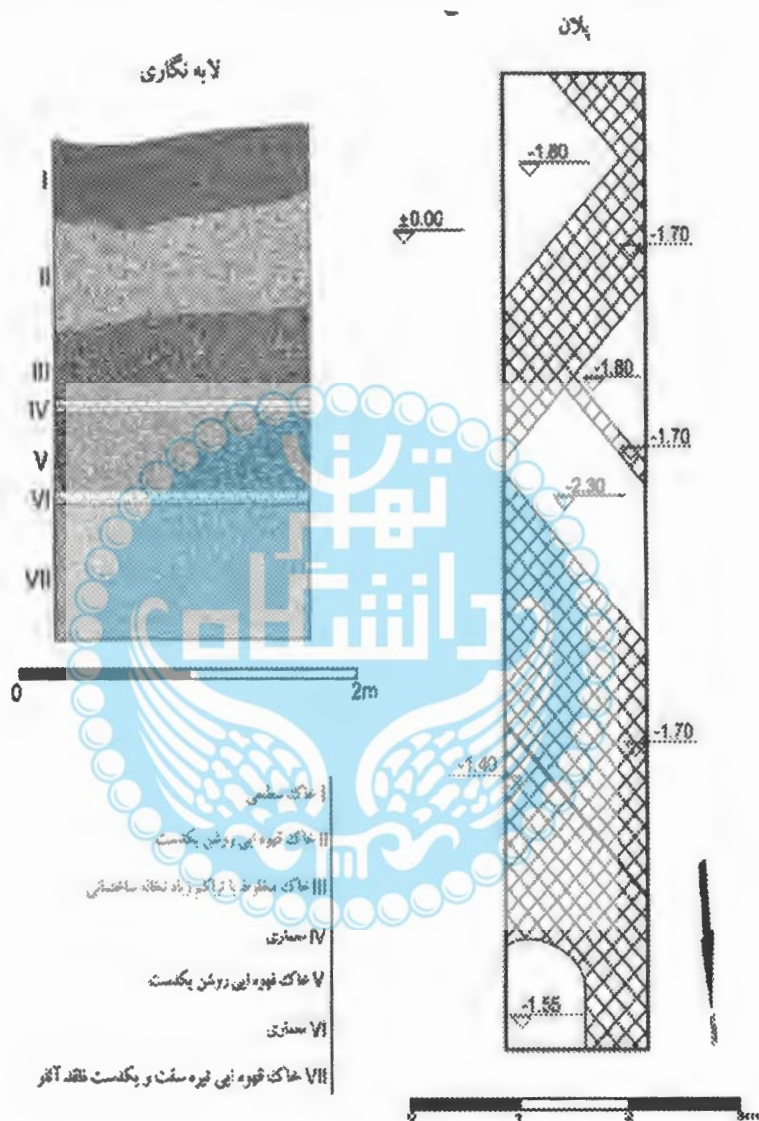
طرح ۸: پلان و لایه نگاری گمانه ۱



طرح ۹: پلان و لایه نگاری گمانه ۲







طرح ۱۱: پلان و لایه نگاری گمانه ۴



## پی نوشت:

۱- این تپه در سال ۱۳۶۵ توسط آقای عقیل عابدی، باستانشناس سازمان میراث فرهنگی کشور، مورد حفاری قرار گرفت ولی متأسفانه تاکنون گزارشی توسط ایشان ارائه نشده است.

۲- این برنامه کاوش علمی در طی خرداد و تیر ۱۳۸۴ به سرپرستی محسن جاوری به انجام رسید. اعضای همراه این هیات عبارت بودند از: آقایان علمدار علیان (کارشناس میراث فرهنگی اصفهان و طراح هیأت)، سعید شهباز (دانشجوی کارشناسی ارشد باستانشناسی ابهر) و خانم عادلہ دینلی (دانشجوی باستانشناسی دانشگاه تهران) که در همین جا از تلاشهای مجدانه آنان صمیمانه قدردانی می‌نماییم.

۳- این قریه‌ها عبارت بودند از: باطرقان، یوآن، خورجان، فلفلان، سنبلان، فراءآن، گماءآن، جوزدان، لبنان، اشکهان، جرواءآن، خشینان، برواسکان و فابجان.

۴- این محلات عبارتند از: سنبلستان (سنیلان)، جوزدان، لبنان و خابجان (فابجان).

۵- تاریخ شهرسازی اصفهان در دوران اسلامی دارای دو مقطع اصلی است؛ مقطع نخست شهرسازی متعلق به دوره سلجوقی است که توسعه مسجد جامع، احداث میدان عتیق و گسترش شهر را به دنبال داشت. مقطع دوم مربوط به دوره صفوی است که با انتخاب اصفهان به عنوان پایتخت، احداث میدان نقش جهان، مسجد شاه (امام)، مسجد شیخ لطف‌الله، مجموعه ارگ صفوی، چهارباغ و ... را در پی داشت.

## منابع:

- ۱- ابن رسته، احمد بن عمر، الاعلاق النفیسه، ترجمه دکتر حسین قره‌چانلو، چاپ اول، بی‌نا، تهران ۱۳۷۰ ه.ش.
- ۲- ابونعیم، احمد بن عبدالله بن اسحاق، ذکر اخبار اصفهان، ترجمه نورالله کسابی، چاپ اول، سروش ۱۳۷۷ ه.ش.
- ۳- بهار، ملک الشعراء، مجمل‌التواریخ و القصص، به کوشش محمد رضائی، خاور، تهران، ۱۳۱۸ ه.ش.
- ۴- جاوری، محسن، «پل خواجو از نگاهی دیگر»، گلستان هنر، شماره ۱، ۱۳۸۴ ه.ش.
- ۵- جاوری، محسن، «معرفی محوطه باستانی گورتان»، نامه پژوهشگاه، شماره ۶، ۱۳۸۳ ه.ش.
- ۶- جاوری، محسن، کاوش باستانشناسی محل اتصال چهارباغ به سی و سه پل، آرشیو میراث فرهنگی استان اصفهان، ۱۳۸۰ ه.ش.
- ۷- جعفری زند، علیرضا، اصفهان پیش از اسلام، نشر آن، تهران، ۱۳۸۱ ه.ش.
- ۸- گلمبک، الیزا، «الگوی شهری اصفهان پیش از صفویه»، ترجمه محمد نفیسی، معماری و شهرسازی، دوره هفتم، شماره ۴۲ و ۴۳، خرداد ۱۳۷۷ ه.ش.
- ۹- مافروخی، مفصل‌بن‌سعد، ترجمه محاسن اصفهان، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، ضمیمه مجله یادگار، ۱۳۸۲ ه.ش.
- ۱۰- میرفتاح، علی‌اصغر، «آثار باستانی جی با پیگردی مسجد جی» بررسی‌های تاریخی، شماره ۶، سال یازدهم، ۱۳۵۵ ه.ش.
- 11- Gabriel, A. (1935) *Le Masjid-i Djum'a d'Isfahān, Ars Islamica*, II, pp. 7-44
- 12- Galdieri, E. (1972 - 1978) *IsMEO Activities: Restoration Mission in Iran. Isfahan, Masjid-i Gum'a, East and West*, 22, pp. 385-389; 23, pp. 423-425; 24, pp. 479-481; 25, pp. 549-550; 26, pp. 604-605; 27, pp. 465; 28, pp. 334-336
- 13- Galdieri, E. (1972) *Isfahan: Masjid-i Gum'a - 1 Documentazione fotografica e rapporto preliminare*, IsMEO - Roma
- 14- Galdieri, E. (1973) *Isfahan: Masjid-i Gum'a - 2 Il periodo al-i Büyde*, IsMEO - Roma
- 15- Galdieri, E. (1984) *Isfahan: Masjid-i Gum'a - 3 Research and Restoration Activities, 1973-1978 with an introduction by Prof. Oleg Grabar*, IsMEO - Roma
- 16- Scerrato, U. (2001) *Ricerche archeologiche nella Moschea del Venerdì di Isfahan della Missione Archeologica Italiana in Iran dell'IsMEO (1972-1978), Antica Persia - I tesori del Museo Nazionale di Tehran e la ricerca italiana in Iran (Museo Nazionale d'Arte Orientale - Roma, 29 maggio - 22 luglio 2001)*, pp. XXXVII-XLIII, Roma



## «جستاری در معضل گذار از ماده به متن در باستان‌شناسی»

حکمت الله مآصالحی

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

از ص ۱۵۷ تا ۱۷۲

### چکیده:

باستان‌شناسان با دو عنصر بنیادین ماده و زبان که در نهایت به صورت متن باستان‌شناختی، یعنی نوشتار در می‌آید، درگیرند. نقش مؤثر و تعیین‌کننده ماده و زبان در تمام مراحل مشاهدات و مطالعات باستان‌شناختی، واقعیتی است تردیدناپذیر؛ ماده مورد مشاهده و مطالعه باستان‌شناسان، آن است که اصطلاحاً ماده فرهنگی و «بقایای مادی گذشته» یا آثار و افعال و اقلام مادی و شواهد و قرائن باستان‌شناختی و همچنین مفاهیم و اصطلاحات مشابه دیگر به آن اطلاق شده است. اینکه اقلام و شواهد مادی مورد مطالعه باستان‌شناسان از چه سنخ موادی بوده و چه ویژگی‌هایی را شامل می‌شوند و قابلیت تقریرپذیری آنها چگونه است و یا آنکه باستان‌شناسان به هنگام قرائت و روایت آنها چه پل‌هایی را بنا کرده و با کدام ابزارهای از قلمرو و کرانه ماده‌های خاموشی و بی‌نام وارد منطقه‌ها و کرانه‌های زبان اعم از گفتار و نوشتار یا ادبیات و متن باستان‌شناختی شده و به چه میزان در حصول به مقصد و وصول به اهداف مطلوب و مورد نظر توفیق داشته‌اند، از اهم مسایل و مباحث فلسفه باستان‌شناختی است.

واژه‌های کلیدی: فرهنگ مادی، مفهوم سازی، مکمل‌های توصیفی، «متن نوشتاری»،

گذار یا عبور.

## مقدمه:

افقها و مناظری را که متفکران انتقادی مشرب و باستان‌شناسان تکثرگرا و نسبیّت باور و تشکیکی مسلک و علاقمند به مسأله‌ها و مباحث فلسفی‌تر باستان‌شناسی طی دهه‌های اخیر در فضای مبهم و مه‌آلود پسامدزیستی جوامع غربی به روی باستان پژوهان گشوده‌اند، هم امیدوار کننده بوده، هم یأس انگیز و مناقشه‌خیز و نگران کننده؛ یأس‌آور و نگران کننده از آن جهت که مناظر و رویکردهای جدید، هم میدان سوءاستفاده و تقریرها و تفسیرها و تأویل‌های کژ و ناراست را در باستان‌شناسی، مستعد و فراختر می‌کند، هم آنکه وثاقت معرفتی باستان‌شناسی را سخت مورد تردید قرار می‌دهد؛ امیدوار کننده به این دلیل که پرده از چهره قابلیت‌ها و ظرفیت‌های نهان باستان‌شناسی برمی‌گیرد. واقعیت این است که باستان‌شناسی ملقمه‌ای از عناصر بنیادین دو پاره و شقه شده «امر مشهود و مفقود»، «ایستا و پویا»، «مرده و زنده»، «ماده و معنا»، «دال و مدلول»، «گذشته و اکنون»، «صورت و معنا»، «امور ما به العرض و ما به الذات» و ظرف و مظلوف و یا به مفهوم دقیق‌تر، جامه‌های شکسته و باده‌های ریخته و موارد بسیار دیگر از این دست است. معضل گذار از ماده به متن، تنها یکی از شمار متعدد معضلات و دشواری‌های بنیادین باستان‌شناسی است. تا پیش از دهه شصت سده بیست میلادی که «رینفرو» (Shanks and Tilley) آن را دوران خواب گران باستان‌شناسی تعبیر کرده، ذوق و شوق و خوش باوری حصول معرفت از گذشته بپ طریق باستان‌شناختی بر ذهن و فکر باستان‌شناسان چیره بود و فهم گذشته مسلّم نیز پنداشته می‌شد. اکنون که پس از دو سده تجربه دانشگاهی (آکادمیک)، باستان‌شناسی بر حجم عظیمی از اطلاعات و معلومات و منابع و مکتوبات تکیه زده و قلمرو مطالعات و مشاهدات و همکاری‌های میان و چندرشته‌ای خود را به طرز محسوس توسعه داده و رشته‌ها و دانش‌ها و تخصص‌ها و حوزه‌های معرفتی و مشرب‌های بسیاری را به همکاری و کمک فراخوانده؛ بیش از پیش بر دشواری‌ها، لغزش گاهها، گسل‌ها، خفره‌ها و ناکامی‌های بر سر راه باستان‌شناسان در حصول به مقصد و وصول به اهداف مورد نظر، آگاهی یافته و تمایل می‌ورزد هستی و چیستی یکی از پیچیده‌ترین دانش‌ها ابزارهای شناخت دوره جدید را فلسفی‌تر بشناسد و معرفت کاوانه‌تر و عمیق‌تر بفهمد. رخنه رویکردها و اندیشه‌های فلسفی و مشرب‌های معرفت‌شناختی و حوزه‌های نظری‌تر شناخت، شانه به شانه دانش‌های تجربی و غیرتجربی خصوصاً علوم ریاضی به ارک‌های باستان‌شناسی ذوقی و شوقی و



اومانستی سده نوزده و نیمه نخست سده بیست میلادی، باستان‌شناسان را بر آن داشت تا از منظری واقع‌گرایانه و انتقادی‌تر به کاستی‌ها و نارسایی‌ها و قابلیت‌ها و ظرفیت‌های معرفتی باستان‌شناسی بیاوریدند. معضل گذار از ماده به متن در باستان‌شناسی از کلیدی و پیچیده‌ترین مسایلی است که برای همیشه هم در حوزه فلسفه و معرفت‌شناسی و هم در منطقه‌های باستان‌شناسی نظری، قابل طرح و بحث است. بحث ماهیت مواد مورد مطالعه باستان‌شناسان، مسأله زبان و فرآورده‌های زبانی، اعم از گفتاری و نوشتاری یا وثاقت روایت، قرائت، معرفت و منظری که باستان‌شناسی از گذشته ارائه داده و افق‌هایی را که باستان‌شناسان از فرهنگ‌ها، سنت‌ها، جامعه‌ها و جمعیت‌های مفقود و منقرض گذشته به روی خاص و عام گشوده‌اند؛ بی‌تردید متزع از شمار متعدد مسأله‌ها و موضوعات ریز و درشت نظری و عملی دیگری که باستان‌شناسی با آن رویاروست نه اساساً قابل طرح است و نه آنکه نتایج مطلوب را در پی خواهد داشت. وقتی بحث گذار را در باستان‌شناسی دامن می‌زنیم این پیش فرض را پذیرفته‌ایم که باستان‌شناسان با حفره‌ها، گسل‌ها و خلأهای بسیار، هم در میدان عمل و هم در حوزه نظر با آن مواجه‌اند؛ شکاف‌ها و خلأهایی که می‌باید از آن‌ها عبور کرد و حفره‌هایی که می‌بایست به طریقی پرشود. اما اینکه چگونه باستان‌شناسان موفق می‌شوند از گسل‌ها، شکاف‌ها و دره‌های عمیقی که در میدان عمل و نظر با آن رویارویند عبور کرده و وارد منطقه‌های مورد نظر و مطلوب خود بشوند؟ یا آنکه اساساً موفقیتی در کار هست که باستان‌شناسان، مدعی آن هستند؟ به هر حال، گذشته، گذشته است و اکنون نیز اکنون. باستان‌شناسی نیز دانش زمان است در بند مقوله زمان. معرفت و منظر یا قرائت و روایت باستان‌شناختی از مواد مورد مطالعه خود از دالان زمان عبور کرده و سعی می‌ورزد به رابطه‌ای مطمئن و مطلوب‌تر میان گذشته و اکنون، ماده و متن، داده و بوده، امر ایستا و پویا و در یک کلام، یافته و نیافته دست یابد. با توجه به دشواری‌ها، معضلات و مسأله‌های خرد و کلان موجود بر سر راه باستان‌شناسان در دستیابی به اهداف مورد نظر آیا می‌توان به قابلیت‌های باستان‌شناسی به عنوان یک دانش دانشگاهی در ارائه متن، منظر و معرفتی موثق از گذشته اعتماد ورزید؟

### جستاری در معضل گذار از ماده به متن در باستان‌شناسی:

ماده از جمله مفاهیم بنیادین، سؤال‌خیز، بحث‌انگیز، مناقشه افکن و مهم در حوزه

حکمت، کلام، فلسفه، علم، هنر و زیباشناسی بوده است؛ کاربردها و موارد استفاده نظری و عملی آن نیز در محافل علمی و میان اهل فکر و نظر و ذوق و هنر و همچنین زبان عرف و فرهنگ عمومی بسیار متفاوت و متعدد بوده است. هر گروه در حوزه فکری و فضای فرهنگی و اجتماعی خود سعی داشته منظر و معرفت خاص خود را از آن ارائه دهد. ماده، ملموس و مستقیم‌ترین «چیز» به قوای حسی، کنش‌های ادراکی و فعالیت‌های ذهنی و ذوقی و فکری ماست. ما از هنگام تولد تا پایان عمر در میان عالمی از اعیان و اعراض و اجسام و اشیاء و واقعیت‌های محسوس مادی زندگی کرده و با پدیدارهای ملموس آن مواجه هستیم. معماری پیچیده فرهنگ و زندگی خود را نیز با منابع مادی بنیاد نهاده و تشکل داده و بنا کرده‌ایم. به دیگر سخن، هیچ شکلی از بودن در جهان متکون و متشکل از ماده و ذره و هسته و مولکول و ذرات مولکولی و بدون نسبت و رابطه مستقیم با مواد و واقعیت‌های مادی و فیزیکی، ممکن و قابل تصور نیست؛ شگفت‌آور، پارادوکس و تأمل برانگیز نیست؟! ملموس و محسوس‌ترین «چیز» به قوای حسی و ادراکی و ذهنی ما، هزاره‌هاست که همچنان به صورت سؤال خیز و مناقشه افکن و بحث انگیزترین مسأله فلسفه و علم و فیزیک و متافیزیک به قوت خود باقی است.

مسأله متن و نوشتار نیز در یک سده اخیر، شانه به شانه مسأله زبان در محافل فلسفی و رشته‌ها و دانش‌های انسانی و ادراکی و مشرب‌های هرمنوتیک، نشانه‌شناسی، نقد، تقریر، معناکاوی و تفسیر منابع زبانی اعم از گفتاری و نوشتاری به طور جدی دنبال شده و مباحث مطرح شده در این محافل به حوزه‌های باستان‌شناسی به ویژه در غرب، تسری یافته و بر منظر و معرفت باستان‌شناسان از باستان‌شناسی و شواهد مورد مطالعه خود تأثیر نهاده و بحث‌ها و مسأله‌های جدیدی را در پی داشته است (برای توضیح بیشتر نک: Tilley, Hodder and Huston).

نوشتار حاضر نه به مسأله ماده به معنای عام، فلسفی و هستی‌شناسی (ontologic) می‌پردازد و نه به متن (Hodder and Huston) به مفهوم فراگیر و جامع آن نظر دارد. ماده به مفهوم ماده طبیعی یا ماده خام نیز در مباحثی که از پی می‌رسند موضوع سخن ما نیست. مقاله‌ای که از محضر خواننده گرامی می‌گذرد به نوع خاصی از مواد یا اشیاء یا واقعیت‌های مادی، یعنی آثار و اجساد و اجسام و اعیان و اعراضی که اصطلاحاً بقایای مادی باستان‌شناختی (archaeological material remains) یا فرهنگ مادی (material culture) و یا آنکه که در

پاره‌ای موارد به مواد فرهنگی (cultural material) (Rouse, 147) که در باستان‌شناسی متداول است، نظر دارد.

باستان‌شناسان، اصطلاحات، مفاهیم و ابزارهای زبانی و مفهومی متعدد و متفاوتی را در نام‌گذاری موضوعات و شواهد مورد مطالعه خود از حوزه‌های معرفتی و فلسفی و رشته‌های علمی دیگر، وام‌ستانی و یا آنکه خود وضع و ابداع کرده و به خدمت گرفته‌اند. در وصف و تعریف این مفاهیم، اعم از کلیدی و غیرکلیدی، اجماع و اتفاق آراء مشخص میان باستان‌شناسان وجود ندارد. در نوشتار حاضر برای پرهیز از مغالطه‌های مفهومی و خلط مباحث، تنها از آن گروه از اصطلاحات و ابزارهای مفهومی استفاده برده‌ایم که از جمله اصطلاحات کلیدی و مفاهیم بنیادین در باستان‌شناسی بوده و با مباحث ما مناسبت و ربط مستقیم داشته است. کندوکاو درباره تبار و سابقه و پیشینه اصطلاحات و ریشه‌یابی و تبارشناسی مفاهیم مورد نظر و بحث ما، بیرون از حیطه نوشتار حاضر و صلاحیت نوشتار حاضر است. موضوع مقاله، خود به اندازه کافی، پیچیده، دشوار، مناقشه افکن و مهم هست. باستان‌شناسی، هم در حوزه نظر و هم در میدان عمل با ماده و متن و یا به مفهوم دقیق و باستان‌شناختی‌تر با فرهنگ مادی یا بقایای مادی گذشته و روایت و قرائت و معناکاو و تفسیر و معرفی و نگارش آنها رویاروست. اینکه این بقایای مادی گذشته و اعیان و اعراض و اجساد و اجسام و آثار و اقلام و اشیاء به جای مانده از فرهنگ‌ها و جامعه‌ها و جمعیت‌های مفقود و مدفون و منقرض گذشته چه نوع واقعیت‌هایی (Facts) هستند؟ چه خصیلت‌هایی دارند؟ به چه میزان، قرائت، روایت، تفسیر و تقریرپذیرند؟ مماثلت و مطابقت یا مناسبت میان خوانش‌ها و روایتها و تفسیرهای باستان‌شناسان از شواهد مورد مطالعه خود، یعنی بقایای مادی چگونه و تا چه میزان یا حدی است؟ و یا آنکه باستان‌شناسان در گذار از کرانه و قلمرو اعیان و اعراض و اجساد و اجسام مادی و بقایای فرهنگی گذشته و ورود به کرانه و قلمرو روایت و تفسیر و خوانش و نگارش یا متن باستان‌شناختی با چه دشواری‌ها و معضلاتی مواجه بوده و چه پل‌های عبوری را بنا کرده و به چه میزان در دستیابی به اهداف مورد نظر خود توفیق داشته‌اند؟ از مباحث مهم و سؤال خیز دو دهه اخیر در محافل باستان‌شناسی غرب بوده است. وقتی مسأله متن را دامن می‌زنیم ضرورت دارد مشخص شود مراد ما از متن چیست؟؛ نظام نشانه‌ای (سوسوری) یا سیستم ساختاری (لوی استروسی) یا یک نظام هرمنوتیک تفسیری برآمده از مشرب ساخت‌گرای (گادامر و ریکور)

و یا آن که چیزی کاملاً متفاوت از همه موارد یاد شده؟ (Buchli, 365) چگونه می‌توان آثار و شواهد صامت و ختنی و بی‌هویت و نام گذشته را عینی و بیطرفانه داوری کرد؟ عینیت و بیطرفی چیست؟ چگونه می‌توان از دره‌ها و حفره‌های ژرف آثار و اجساد و اجسام فرهنگی گذشته‌ای که به اکنون فراخوانده شده‌اند عبور کرد و وارد منطقه‌های نامریی و نیافته‌های باستان‌شناسی شد و همچون مقنی نقب باستان‌شناسانه از سیلان و سیلاب شرایط اکنون به گذشته مفقود زد و فاصله‌ها را پُر کرد؟ به راستی از کجا می‌توان مطمئن بود که تشخیص ما از موضوعات، یعنی شواهد مادی مورد مطالعه درست بوده که دست به مفهوم‌سازی‌های گسترده و نامگذاری آنها زده و از پل مفاهیم عبور کرده و وارد منطقه‌های پیچیده‌تر تولید متن شده‌ایم؟ مسلماً تولید متن در باستان‌شناسی به روایت و قرائت و توصیف بیرونی اشیاء محدود نمی‌شود. در حوزه یا درست‌تر منطقه‌های مبهم و مه‌آلود خوانش و معنا‌کاری آثار و اجساد و اجسام و پروردن و فرآوردن متون تبیینی و تفسیری و تأویلی، لغزشگاه‌ها و دام‌های نهاده بر سر راه باستان‌شناسان، پرمخاطره و امکان خطا بسیار بیشتر و زمینه کژفهمی و تحریف، فراهم و مستعدتر است. حتی بانگاهی تردید آمیزتر ممکن است پرسیده شود ادعا و امید به دستیابی نیافته‌ها و ورود به منطقه‌های نامرئی و معناهای مفقود در باستان‌شناسی، توهمی بیش نیست و یا آنکه که اگر معنایی وجود دارد آیا همیشه مفقود است؟ وقتی یک شیء را از منظر زیباشناختی و به لحاظ ارزش‌های هنری نهاده در آن مورد توجه و امعان نظر قرار می‌دهیم آیا باز می‌توان معنای آن را در چارچوب اشیایی قرارداد که معناشان مفقود است. حتی اگر بپذیریم مهم این نیست که انسان گذشته، فرآورده‌های خود را چه اطلاق می‌کرده و با چه نامی آنها را می‌خوانده و بیان می‌کرده؛ باز این پرسش مطرح است که ما به چه میزان در تشخیص و نامگذاری‌ها و مفهوم‌سازی‌های خود از خطا و تحریف (و به عبارت دقیق‌تر، «اشتباه») مصون بوده‌ایم؟ واژه‌هایی که در متون به خدمت گرفته می‌شوند، مفاهیمی باقی می‌مانند که جایگزین اشیاء شده‌اند. همیشه یک خلأ یا تفاوت (یک فاصله) میان واژه‌ها و آن چیزی که به آنها اطلاق شده و اشاره دارد، وجود داشته و مطرح است (Shanks and Tiley). از این منظر، شکاف میان ماده و معنا، شیء و متن از یک سو و گذشته و اکنون و همچنین عالم و معلوم از دیگر سو، همچنان به قوت خود باقی‌مانده و عبور از دره‌ها و حفره‌ها و مغاک‌های ظرف باستان‌شناسی، همیشه امری نسبی و جنبی و اعتباری است. واقعیت اینست که به تعبیر باستان‌شناسان مشرب‌های پست مدرنیست، ما در مشاهدات



خود از شواهد مادی آن قدر که نظرات و مقاصد خود را بیان می‌کنیم، مقاصد سازندگان آن‌ها را آشکار و عیان نمی‌کنیم. میان اشیاء گذشته و سازندگان مفقود آنها می‌توان پل‌های عبوری را باستان‌شناسانه بنا کرد؛ البته پل‌هایی که با مواد و مصالح و عناصر اکنون بنیاد پذیرفته و بنا به اقتضای شرایط اکنون ساخته شده‌اند: پل‌هایی که اغلب نه استوارند و نه همیشه قابل اعتماد. باستان‌شناسان نیک می‌دانند تا حدی مواد، مصالح و عناصر زبانی و ابزارهای مفهومی و داربست‌های کلامی اکنونی و عصری مورد استفاده و استخدام آنها در سیلان و سیلاب شرایط و رویدادهای اکنون، هر بار جامه معنایی نو بر تن کرده و در کسوت مفهومی نو در آمده و در هر حوزه فکری معرفتی و رشته علمی نیز معانی خاصی از آنها افاده شده‌است. این دگردیسی‌های مفهومی و معنایی، بدون تردید، هم‌برگفتمان، زبان، بیان و شکل‌پذیری و تولید متن در باستان‌شناسی تأثیر عمیق می‌نهد و هم نقش تعیین‌کننده و ربط وثیق با معرفت و منظری که باستان‌شناسی از گذشته در اکنون ارائه می‌دهد دارد. برای فلسفه باستان‌شناسی، هم شناخت ماهیت آن جام‌ها و ماده‌ها و یافته‌های خاموش و مخدوش و متفرق، حائز اهمیت بسیار است، هم نقد و تحلیل و فهم این قاعده‌ها و قالب‌ها و عناصر کلامی و داربست‌ها و کاربست‌های زبانی و ابزارهای مفهومی و مکمل‌های توصیفی و ماهیت زبان و گفتمان و مرجعیت و مقبولیت روایت و قرائت باستان‌شناسان از شواهد خود. به هر حال، مسأله متن و رابطه میان فرهنگ مادی گذشته و منظر و معرفتی که باستان‌شناسان به هنگام مشاهده و مطالعه و روایت و تقریر و تفسیر و تأویل و نگارش و معرفی آن‌ها ارائه می‌دهند و همچنین مسأله انطباق و عدم انطباق میان آن شواهد مادی گذشته و این منظر و معرفت اکنون باستان‌شناسان از آن اعیان و اعراض و اجساد و اجسام صامت باستان‌شناسی، مسأله مهم گفتمان و قابلیت یا عدم قابلیت بقایای مادی کر و لال گذشته در ایجاد رابطه دو سویه، یعنی دیالوگ با گذشته، مسأله بسیار مهم و پیچیده نیت‌مندانگی، معنا، حقیقت و وثاقت تفسیرها و تقریرها و روایت‌ها، نگارش‌های اکنون باستان‌شناسان از گذشته و مسأله گسست‌های مضاعف در باستان‌شناسی و شمار هنگفتی از مسأله‌ها و موضوعات و مقولات مهم دیگر از این دست، طی دهه‌های اخیر در محافل باستان‌شناسی غرب خصوصاً در فضای به اصطلاح جهان پسامدرن و منطقه‌های پر پیچ و لغزش مشرب‌های باستان‌شناسی پسامدرنیست با جدیت و شور و التهاب خاصی دنبال شده است. جامعه باستان‌شناسی ما همچنان فارغ از ورود به منطقه‌های ناهموار و معضلات



نظری باستان‌شناسی و دامن زدن و درگیر شدن با موضوعات و مقولات فلسفی و معرفت‌شناختی باستان‌شناسی، ره‌سپرده و عنایت و توجه چندانی نیز به مناظر انتقادی‌تر از ماهیت باستان‌شناسی و یا توفیق و عدم توفیق باستان‌شناسان در حصول به معرفت و وصول به حقیقت از گذشته نداشته است. بحث را با فرهنگ مادی و معضل گسست مضاعف در باستان‌شناسی پی‌می‌گیریم.

### فرهنگ مادی و معضل گسست مضاعف در باستان‌شناسی:

ساختار و پیکر مادی هر جامعه و هر فرهنگ بر زمینه و شانهٔ موادی، تکنون، تشکل و بنیاد پذیرفته که از منابع و امکانات طبیعی و محیط‌زیست برگرفته شده است؛ هیچ فرهنگی را در خلأ نه زیسته و نه تجربه کرده‌ایم. فرهنگ مادی آنگونه که برخی تصور کرده‌اند (Renfrew)، نه محدود به گذشته می‌شود و نه آنکه منحصر به شواهد باستان‌شناختی. هر فرهنگ و جامعه‌ای، ساختار و ریختار یا مورفولوژی مادی خاص خود را دارد. مناسبت آن با سبک، آهنگ و یا ریتم زندگی و فعالیت‌های چند ضلعی جامعه‌ها و جمعیت‌ها، بنیادین و تعیین‌کننده است. تعریفی که کریستوفر تیلی، از فرهنگ کماهو فرهنگ مادی ارائه داده به این نکته توجه داشته است (Tilley, 361, Thomas). فرهنگ کماهو فرهنگ، تقسیم یا شقه شده به دو پیکر مادی و غیرمادی نیست. فرهنگ، مجموعهٔ مفصل‌بندی شده و چفت و بست یافته از این یا آن عنصر صرفاً مادی و غیرمادی نیست. هر فرهنگی، یک کل واحد و یگانه است؛ مجموعه نیست. یک واقعیت ارگانیک است نه تکتونیک، (بنایی و هندسی). مفهوم فرهنگ مادی، یک ابزار زبانی نسبی و اعتباری است؛ آن را وضع کرده و به خدمت گرفته‌ایم تا از خلط مفاهیم، پرهیز کرده و میدان مطالعه را هموارتر و مستعدتر کنیم. در یک فرهنگ و جامعهٔ زنده، پویا و کنش‌مند، تفکیک یک واقعیت مادی از غیرمادی، یعنی ارزش‌ها، نیت‌ها، هدف‌ها و مقصدهایی که عاملان و فاعلان و فرآورندگان آن در آن نهاده‌اند، آسان نیست؛ یک واقعیت مادی در یک فرهنگ زنده، در آن واحد، هم ماده است هم معنا، هم ظرف است و هم مظهر. وارد منطقه‌های صامت گذشته خصوصاً گذشته به مفهوم باستان‌شناختی آن می‌شویم؛ شرایط، تغییر می‌کند. گسست میان فرهنگ و واقعیت‌های مادی گذشته را با عاملان و نیت‌ها و قصدها و معناها و ارزش‌ها و فکرها و باورها و کنش‌ها و رفتارهای متوقف و مفقود و مدفون شده، جدی‌تر و واقعی‌تر احساس کرده‌ایم.

وقتی که جامعه‌ها و نظام‌های مدنی و معنوی تجزیه شده و فروپاشیده‌اند به لحاظ باستان‌شناختی دستخوش گسست جدی شده و میان پیکر مادی و عاملان و فاعلان آن، گسست رخ داده است. شواهدی را که باستان‌شناسان به مفهوم فرهنگ مادی و بقایای مادی گذشته می‌یابند در واقع آثار، اقلام، اجساد، اجسام، اعیان و اعراض و اشیاء متفرق، متکثر، مخدوش، مثله، الکن، بی‌نام و تغییر هویت و ماهیت پذیرفته‌ای هستند که خود به تنهایی و فی‌نفسه چیزی از هویت و ماهیت‌شان به باستان‌شناسان نمی‌گویند، مگر آن که به سعی پر دقت و وسواس و هزینه و سرمایه‌ی عمر نسل‌ها، مطالعه، رمزگشایی، تقریر، تفسیر و معناکوی بشوند. این آثار و اشیاء و اقلام مادی و اعیان و اعراض فرهنگی و بقایای گذشته نه از سنخ ماده‌های خام طبیعی و فیزیکی‌اند و نه از نوع متن و منبع زبانی، به مفهوم متداول و نه از مقوله‌ی پدیدارها و واقعیت‌های فرهنگی و اجتماعی زنده، فعال و پویایی که عالمان اجتماع و انسان و فرهنگ‌های زنده با آن مواجه‌اند. هر چند که آن‌ها، هم از منظر عالمان طبیعت، قابل مطالعه‌اند، هم آنکه از موضع دانش‌های انسانی و اجتماعی و ادراکی و نظام‌های رفتاری زنده و فعال، قابل نقد و تحلیل. به دیگر سخن، هر ماده خام طبیعی و منبع فیزیکی که به صورت فرآورده فرهنگی درآمده و فرهنگی شده و مناسبتی با فرهنگ و انسان و جمعیت‌ها و گروه‌های اجتماعی و جامعه بشری یافته می‌تواند فرهنگ مادی اطلاق شود. لکن فرهنگ مادی و بقایای فرهنگی گذشته به مفهوم باستان‌شناختی آن ویژگی‌های دارد که آنرا از فرهنگ مادی جوامع و فرهنگ‌های جاری زنده و فعال، متمایز می‌کند. آگاهی نظری و معرفت و منظری فلسفی و معرفت‌کاوتر از چنین ویژگی‌هایی هم به لحاظ موضوع شناسی، هم روش شناسی و هم آنکه در حصول معرفت و منظری موثق‌تر از گذشته به غایت، مهم است. گسست در باستان‌شناسی از جمله ویژگی‌های موضوعات مورد مطالعه باستان‌شناسان است. لکن تنها به موضوعات، محدود نمی‌شود؛ نوع رابطه میان فاعل شناسا و موضوع شناخت یعنی عالم و معلوم یا سوژه و ابژه را نیز در برمی‌گیرد. لذا وقتی در باستان‌شناسی از معضل گسست یا شقاق مضاعف سخن می‌گوییم مراد ما به همین معناست. حفره‌های پر ناشدنی و منطقه‌های عبور ناپذیر در باستان‌شناسی بسیار بیشتر از برخی رشته‌ها و دانش‌های دیگر است. گسست و شقاق (Dichotomy) نظری و عملی مضاعفی که باستان‌شناسان با آن رویارویند به مراتب، پیچیده و مشکل‌سازتر از نوع گسست و شقاق یا حفره‌هایی که موزه‌خان و عالمان طبیعت با آن مواجه‌اند، است. کار

مورخان یا وصف بیرونی و درونی وقایعی است که خود ناظر وقوعشان بوده‌اند یا آنکه غربال و تنقیح و تحلیل و نقد و تقریر و تفسیر و معناکاو و داوری و تأویل منابع و متونی است که مورخان سلف برای مورخان خلف به جای نهاده‌اند. گذار از مشاهده رویدادهای زنده به روایت و نگارش و متن به پیچیدگی عبور از رویدادهای مرده و متوقف و مفقود و ورود به منطقه گزارش و نگارش و متن باستان‌شناختی نیست. همین طور غربال و پالایش و تحلیل و نقد و تفسیر و معناکاو و داوری یک متن و منبع نوشتاری و متن تاریخی و عبور از دالان متنی به متن دیگر؛ یعنی، حرکت از اندیشه‌ای به اندیشه دیگر یا به بیان دقیق‌تر از اندیشه موضوع شناخت و معلوم به اندیشه فاعل شناسا و عالم، آن اندازه دشوار و ناهموار نیست که برشدن از نردبان‌های فرسوده و بی‌پله و پایه و سست اجسام و اجساد و آثار و انتقال صامت و اعیان و اعراض مخدوش و متفرق و مثله و ناقص و الکن و تغییر ماهیت و هویت داده و بی‌نام باستان‌شناسی و ورود به بام‌های مفاهیم و متن و نگارش و بنای گفتمان و انتظار دیالوگ و رابطه دو سویه با چیزی که گنگ و خشی و خاموش است. گسست‌ها و حفره‌هایی که عالمان طبیعت نیز با آن مواجه‌اند به پیچیدگی حفره‌های عبور ناپذیر و مفاک‌های ژرف باستان‌شناسی نیست. آنها با عاملان و فاعلان فرهنگی و رفتارها و کنش‌ها و معناها و نیت‌ها و قصدها و اندیشه‌ها و ارزش‌ها و نظام‌های ارزشی و ساختارهای نمادین توبرتو و پیچیده مفقود و مدفون و منقرض گذشته‌ای که می‌بایست، بازسازی، تبیین، تقریر، رمزگشایی، معناکاو و تفسیر بشوند، دست و پنجه نمی‌فشارند. از این منظر، باستان‌شناسی، هم بغرنج‌تر و پیچیده‌تر از دانش‌های طبیعی است، هم تفسیری‌تر از تاریخ، هم معناکاو‌تر از شمار بسیاری از رشته‌ها و دانش‌های خویشاوندی که با پدیدارهای فرهنگی و واقعیت‌های اجتماعی زنده و فعال و پویا رویارویند؛ هرچند در حصول به مقصد و وصول به معرفت و ورود به منطقه‌های نامرئی موضوعات مورد مطالعه، باستان‌شناسان اغلب با ناکامی‌های بیشتری مواجه بوده‌اند. هر کاوش باستان‌شناختی، خود یک رویداد است، رویدادی که در اکنون رخ می‌دهد، در شرایط، محیط و فضای اکنونی که باستان‌شناس در آن به فعالیت علمی و فکری خود ادامه می‌دهد؛ هر محوطه باستانی که لایه به لایه جراحی شده و محتویات آن کشف و گردآوری شده و اکنون فراخوانده می‌شود تا در چارچوب طرح‌ها و برنامه‌ها و انگیزه‌ها و نیت‌ها اکنون و مقاصد آینده، مطالعه، نقد، تحلیل، تقریر و داوری بشود. گذشته اکنونی شده است (Bloch and Anawak and Shanks). با ذائقه فکری، اصطلاحات،

مفاهیم، داریست‌ها و کاریست‌های زبانی و ابزارهای مفهومی اکنون نیز گزارش، نگارش و معرفی می‌شود. به منابع و متون یا ادبیات همین دو سده اخیر باستان‌شناسی که رجوع می‌کنیم با حجم عظیمی از اصطلاحات و مفاهیم عصری مواجه می‌شویم که باستان‌شناسان در هر مرحله از مطالعات و مشاهدات عملی و نظری خود در گزارش و نگارش و تقریر و تفسیر داده‌های خود به خدمت گرفته یا وضع و ابداع کرده‌اند. مسأله اساسی و مهم مورد بحث ما این است که باستان‌شناسان از چه نوع مکمل‌های توصیفی بهره جسته و به وساطت یا بنای کدام پل‌های عبور از کرانه و قلمرو شواهد مادی صامت که حجم‌اند و ماده و الکن و خشتی، وارد کرانه و منطقه نگارش و متن می‌شوند؟ محور سخن و بحث ما توصیف بیرونی و درونی فرهنگ مادی یا داده‌های مشهود و بوده‌های مفقود نیست. چنین بحث‌هایی را طی دهه‌های اخیر محافل باستان‌شناسی غرب خصوصاً حوزه‌های باستان‌شناسی‌های پسامدرنیست، دامن‌زده و دنبال کرده‌اند (Hodder Preucel and Hodder). شواهد باستان‌شناختی یا بقایای مادی و فرهنگی و تاریخی جامعه‌ها و جمعیت‌های مفقود و منقرض گذشته را می‌توان نوعی منبع و متن غیر زبانی که حامل معناها و پیام‌ها و بیان‌های خاموش و نامرئی و متروک گذشته هستند تلقی کرد و دست به معناکاری و تقریر آنها زد؛ چنان که «هادر» (Hodder) دهه‌هاست پیشنهاد چنین امری را داده است. لکن مراد ما از شواهد، قراین و بقایای مادی گذشته، بقایای مادی یا فرهنگی کماهو فرهنگی است که در متن‌های زبانی، اعم از گفتاری و نوشتاری باستان‌شناسی، روایت، قرائت و توصیف شده و از قلمرو واقعیت حجم و ماده سه بعدی و دو بعدی عبور کرده و به صورت واقعیت زبانی، یعنی گفتار، نوشتار یا متن باستان‌شناختی در آمده‌اند. این منطقه از واقعیت همان سپهر و ادبیات و متون باستان‌شناختی، اعم از روایی و توصیفی و تبیینی و تحلیلی و تفسیری و تأویلی و همچنین گفتمان باستان‌شناختی است که تفاوت جدی با منطقه نخست، یعنی منطقه و کرانه رویدادها و شواهد مادی باستان‌شناسی دارد.

**پل‌های عبور از قلمرو و کرانه ماده به کرانه و منطقه زبان و گفتمان و متن و نوشتار در باستان‌شناسی:**

باستان‌شناسان، شواهد و قراین مورد مطالعه خود را که حجم‌اند و جسم و ماده و کمیت‌های متفرق و صامت و اقلام مخدوش، می‌باید کشف، گردآوری، ثبت و ساماندهی



کرده و از منطقه گردآوری و داده‌پردازی، آنها را عبور داده و وارد منطقه و کرانه‌های داوری‌های باستان‌شناختی کنند. هم آن کشف‌ها و گردآوری‌ها، هم این خوانش‌ها و داوری‌ها برای حصول به مقصد و دستیابی به اهداف مورد نظر به ضرورت و به طرز اجتناب ناپذیر از پل مواد، مصالح و عناصر زبانی عبور کرده و از نردبام مکمل‌های توصیفی یا تصویری (Iconographic) برمی‌شوند. باستان‌شناسان در فرآیند مطالعات و مشاهدات عملی و نظری خود، اعظم از گردآوری شواهد و داوری، قرائن ناگزیرند دست به مفهوم سازی‌های گسترده زده و داده‌های بی نام و هویت خود را نام‌گذاری و هویت‌بخش کنند. آنها در فرآیند تسمیه یا مفهوم سازی و نام‌گذاری شواهد خشتی و خاموش و بی‌نام مورد مطالعه خود از انواع مفاهیم «کمی» و «قیاسی» و «رده‌بند» به تعبیر «کارناپ» و همچنین مفاهیم تعبیری و تفسیری و تحلیلی خرد و کلان دیگر استفاده برده و آنها را در قالب‌های زبانی عصری و اکتونی خود می‌ریزند و از پل مواد و مصالح و عناصر زبانی و ابزارهای مفهومی عبور کرده و گزاره‌ها و گزارش‌های باستان‌شناسی خود را بنیاد نهاده و صورت می‌بخشند. این قالب‌های مفهومی و داربست‌ها و کاریست‌های زبانی و ابزارهای کلامی و مفهوم‌سازی‌های گسترده باستان‌شناختی بر ماده‌های فرهنگی الکن و صامت و خشتی و بی‌نام با بار ذهنی و فکری و فرهنگی و اغراض و اهداف عصری، تحمیل می‌شوند تا زبان و گفتمان و باستان‌شناختی بنیاد پذیرفته و روایت و قرائت و منظر معرفتی باستان‌شناسانه از گذشته اکتونی شده ارائه شود (کتون). این زبان و گفتمان و متن باستان‌شناختی نیز خود بدون مکمل‌های توصیفی و تصویری، فاقد وثاقت و گویایی لازم بوده و نمی‌تواند مستقلاً ما را با معرفت، منظر و روایت و قرائتی که باستان‌شناس از رویدادهای باستان‌شناسی و شواهد مادی خود ارائه می‌دهد، ارضا و اغنا کند. یک روایت تاریخی، خودکفا و مستقل از مکمل‌های توصیفی می‌تواند مورد نقد و داوری قرار گیرد، همین طور یک متن فلسفی یا ادبی؛ لکن یک زبان، گفتمان یا متن باستان‌شناختی خصوصاً وقتی معطوف به روایت و گزارش و وصف بیرونی شواهد و رویدادهای باستان‌شناختی است بدون مکمل‌های توصیفی نمی‌تواند اعتماد ما را به وثاقت خود جلب کند. استفاده از مکمل‌های توصیفی و تصویری در باستان‌شناسی در گذشته به نقشه‌ها و طرح‌ها و تصویرها و جدول‌های گاهنگاری و ارائه محدود آمار و ارقام و مدل‌های آماری بسنده می‌کرد، لکن طی دهه‌های اخیر، مکمل‌های توصیفی، قلمرو مشاهدات باستان‌شناسی را از داده‌ها به طرز بی‌سابقه و



شگفت‌آور، گسترش داده و همه شواهد باستان‌شناسی را می‌کوشند زیر پوشش قرار دهند. ابزارها و فناوری‌های حساس و ظریف و پیشرفته و همچنین فراخواندن متخصصان علمی و فنی با مهارت، تصویر مطمئن‌تری از داده‌ها را در اختیار باستان‌شناسان قرار داده‌اند. انواع مدل‌سازی‌ها، مشابه‌سازی‌ها، مجازی‌سازی‌های رایانه‌ای و کمیت‌پردازی‌ها و مستندسازی‌ها شانه به شانه زبان و گفتمان و متن و نوشتار و روایت و قرائت باستان‌شناسان از گذشته حرکت کرده و در دستیابی به منظر و معرفت باستان‌شناختی از گذشته آنها را یاری داده‌اند. این مکمل‌های توصیفی و تصویری ماهیتاً نه متن هستند نه ماده فرهنگی فی‌نفسه و نه گفتارند و نه نوشتار؛ لکن در ایجاد گفتمان و بیانی‌تر کردن باستان‌شناسی، نقشی تعیین کننده بر دوش گرفته‌اند. این مکمل‌ها هر اندازه، دقیق، جامع و اصولی‌تر ارائه شده و با زبان گفتار و نوشتار یا گفتمان و متن باستان‌شناختی همراه شوند اعتماد مخاطب را به وثاقت روایت و قرائت باستان‌شناسان از رویدادها و شواهد مورد مطالعه خود بیشتر می‌کنند.

به هر رو در هر کاوش باستان‌شناختی، علی‌القاعده لایه‌ها بر کنده و تخریب شده و علی‌الاصول، حجم قابل ملاحظه‌ای از شواهد نیز در معرض نابودی قرار گرفته و از میان می‌روند. باستان‌شناسان نیز عمر جاودانه ندارند. آنچه به جای می‌ماند روایت‌ها و قرائت‌ها و وصف‌های بیرونی و درونی باستان‌شناسان است از رویدادهای پایان‌گرفته باستان‌شناسی در هر مقطعی از عملیات، یعنی مشاهدات و مطالعات و گردآوری‌ها و داوری‌ها با مکمل‌های توصیفی و تصویری و مستندسازی‌های باستان‌شناسانه از شواهد صامت و رویدادهای باستان‌شناختی؛ نه رویدادها و وقایع گذشته که فی‌نفسه مفقودند و مدفون و متوقف و تعطیل و تنها ذهناً و مفهوماً قابل بازسازی بوده و به طریق جزئی و جنبی و نسبی و غیرمستقیم می‌توان بخش اندکی از آنها را مشابه‌سازی کرد. این مشابه‌سازی‌ها و مستندسازی‌های رویدادهای مفقود گذشته نیز فارغ از ذهنیت اکنون و قابلیت‌های ذهنی و فکری و ذوقی باستان‌شناس صورت نمی‌پذیرد.

مسأله فلسفی‌تر دیگری که در اینجا با آن مواجه می‌شویم میزان انطباق قرائت‌ها و روایت‌ها و کرانه‌ها و منطقه‌های داوری و تولید متن و یا اصولاً درجه و دامنه مطابقت زبان و گفتمان یک متن باستان‌شناختی است، هم با رویدادهای باستان‌شناسی که به لحاظ زمانی متعلق به اکنون‌اند و اکنونی و عصری، هم با وقایع مفقود و مدفون و متروک گذشته که

نامرئی‌اند و ناپیدا. این مسأله علیرغم اهمیت بسیار و ربط وثیق آن با نوشتار حاضر لکن بیرون از حیطه صلاحیت و چارچوب محدود بحث ما است. هسته سخن ما واسطه‌ها، پل‌ها و نردبان‌های عبوری است که باستان‌شناسان در مراحل مختلف مشاهدات و مطالعات خود بنیاد نهاده و پیا پیا کرده و به خدمت گرفته و از آنها برمی‌شوند تا از کرانه‌ای به کرانه دیگر یا از منطقه داده‌ها و شواهد و مرحله گردآوری‌های باستان‌شناختی عبور کرده و وارد کرانه و منطقه و مرحله داوری‌ها و گفتمان‌ها و روایت و قرائت و تفسیر و تولید متن بشوند؛ نکته‌ای که در چارچوب محدود همین نوشتار درباره‌اش سخن گفتیم و برخی مسأله‌ها و دشواری‌های بر سر راه باستان‌شناسان را نیز در حصول به مقصد و وصول به اهداف مورد نظر مطرح کردیم. خلاصه سخن آنکه باستان‌شناسان به دو طریق ممکن از کرانه و منطقه رویدادها و شواهد باستان‌شناختی عبور کرده و وارد کرانه و منطقه گفتمان و زبان و بیان و ادبیات و متون نوشتاری می‌شوند که یکی نردبام مفاهیم، اصطلاحات، داربست‌های زبانی، کاربست‌های کلامی و ابزارهای مفهومی عصری و اکتونی است و دیگری پل مکمل‌های توصیفی و تصویری. لکن واقعیت، این است که نه آن نردبام‌های شکسته زبانی و پله‌های مفهومی و نه این پل‌های مکمل توصیفی و تصویری هیچ‌کدام آن اندازه استوار و پایدار نیستند که بتوان خلأها را پر کرد و از همه حفره‌ها و دره‌ها و مغاک‌های ژرف بر سر راه باستان‌شناسی و باستان‌شناسان بر شد و عبور کرد و وارد همه کرانه‌های نامرئی و منطقه‌های ناپیدا و نهان موضوعات به غایت پیچیده و سؤال خیز و مناقشه افکن باستان‌شناختی شد.

### نتیجه:

باستان‌شناسی، دانش حفره‌ها و گسل‌ها و شکاف‌های مضاعف و پر ناشدنی و گذرناپذیر بسیار است. نردبام‌ها و پل‌های عبوری را که باستان‌شناسان به منظور گذار از کرانه‌ها و منطقه‌های شواهد صامت و خاموش و مخدوش و ختنی و متفرق و بی‌نام و هویت مورد مطالعه خود، به منظور ورود به کرانه‌ها و منطقه‌های داوری و گفتمان و بیان و متن و نوشتار به خدمت می‌گیرند و بنیاد می‌نهند و به پا می‌کنند، همه، ماهیتی اکتونی داشته و قاعده‌ها و قالب‌ها و برچسب‌هایی عصری هستند که بر شانه و پیشانی شواهد، نهاده و نصب می‌شوند. این نردبام‌ها و پل‌ها علیرغم اهمیت بسیار و نقش تعیین کننده‌ای که هم در

مرحله گردآوری شواهد و پردازش داده‌ها و هم در میدان دآوری‌های چند ضلعی باستان-شناسان از موضوعات مورد مطالعه خود دارند، هیچ گاه قادر نخواهند بود همه حفره‌ها و گسل‌های عبور ناپذیر باستان‌شناسی را پر کنند.



## منابع:

- ۱- کارناب، رودلف، مقدمه‌ای بر فلسفه علم، ترجمه یوسف عفیفی، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۷۳ ه. ش.
- ۲- گنون، رنه، سيطرة كمیت و علایم آخر زمان، ترجمه علی محمد كاردان، چاپ دوم، انتشارات مركز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۵ ه. ش.
- 4- Anawak. J, (1999), 'inuit perception of the past' in Robert. W. preucel and Ian Hodder, (eds.) contemporary Archaeology in theory, Oxford: Blackwell: pp. 646-651.
- 5-Bloch. M, (1977a), 'The past and the present in the past', *Man* (N. S) 12:278-92.
- 6-Buchli. V. A, (2000), interpreting material culture, in Julian Thomas (ed.), interpretive Archaeology, London and New York: Leicester University Press, P. 365.
- 7-Hodder. Ian and Huston. S (2004-5), Reading the Past: Current Approaches to interpretation in Archaeology, Cambridge: Cambridge university Press.
- 8- Hodder. I, (1981), 'Towards a Mature Archaeology', in I. Hodder, G. Isaac and N. Hammond (eds.) pattern of the past, Cambridge: Cambridge University Press.
- 9- \_\_\_\_\_, (1982a), ' theoretical Archaeology: A Reactionary View', in I. Hodder(ed.), Symbolic and structural Archaeology, Cambridge: Cambridge University Press.
- 10- \_\_\_\_\_, (1982b), The present past, London: Batsford.
- 11-Preucel, R and Hodder. I, (1999), (eds.), contemporary Archaeology in theory, Oxford: Blackwell.
- 12-Renfrew, C and Bahn. P, (2000), Archaeology: Theories Methods and Practice, London: Thames and Hudson, P. 489.
- 13- Rouse. I, (1972), introduction to prehistory, U.S.A: McGraw, Hill, P. 147.
- 14-Shanks. M and Tilley. Ch, (1994), Reconstructing Archaeology, London: Rout ledge, P. 18.
- 15- Shanks. M, (1992), experiencing the past: on the character of archaeology, London and New York: Rout ledge and Tilley. Ch, (1994, 1996), Re\_ constructing Archaeology, Cambridge: Cambridge University Press.
- 16- Shanks. M, Tilley. Ch. (1994). Reconstructing Archaeology, London and New York: Rout ledge, p: 30.
- 17-Thomas. J, (2000) (ed.), Interpretive Archaeology, London and New York: Leicester University Press. P. 361.
- 18-Tilley. Ch (1991), Material culture and text: The art of Ambiguity, London: Rout ledge.
- 19-Tilley. Ch and Yates. T (Eds.), (1990b) Archaeology after structuralism, London: Rout ledge.
- 20-Tilley. Ch(1990a)(ed.). Reading Material culture, Oxford: Blackwell

## «زاینده‌رود و یادگارهایی از فرهنگ ایران باستان»

فیروز مهجور

عضو هیأت علمی گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

از ص ۱۷۳ تا ۱۹۱

### چکیده:

جلوه‌های متعدّد و متنوعی از فرهنگ و تمدن باستانی ایران، پس از اسلام نیز به حیات خود ادامه داده و استمرار یافته‌اند. البته بسیاری از آنها مغایرتی با فرهنگ اسلامی ندارند و با آن نیز عجین و هماهنگ شده و به عبارت بهتر در خدمت آن فرهنگ درآمده‌اند. لذا ما در ایران، شاهد خدمات متقابل اسلام و ایران می‌باشیم (مطهری).

در این میان، رودخانه‌ها، نقش مؤثر و جایگاه خاصی برای این استمرار فرهنگی دارند؛ به عنوان مثال، می‌توان از زاینده‌رود نام برد که موجبات بقا و استمرار برخی از ویژگیها و جنبه‌های فرهنگی ایران باستان را در اصفهان و در دوره اسلامی فراهم نموده است و شواهد این مهم را می‌توان در اسامی برخی از دیه‌ها و مادیهای اصفهان، راز و رمزهای طومار منسوب به شیخ بهایی و پل‌سی‌وسه چشمه و نیز مراسم جشن آبریزگان که هم چنان در عصر شاه عباس اول در ساحل زاینده‌رود، برگزار می‌شده و شاه و همراهان او از اطراف و روی پل مزبور به نظاره آن می‌پرداخته‌اند، ملاحظه کرد.

**کلید واژه‌ها:** آب، زاینده‌رود، طومار شیخ بهایی، مادی، سی‌وسه، پل چهار باغ.



## مقدمه:

آب زاینده‌رود، در طی مسیر خود، مورد استفاده اهالی و روستاهای سر راه بوده است. این رودخانه «دست‌یاب»، که به سهولت، هر مجرای به آن باز می‌شود، شهر اصفهان سرفراز را که به گمان بعضی از پژوهشگران، اقدم بلاد است، در محفوفه‌ای آبیگون و آسمانی پدید آورده است (مهریار، اصفهان، «میراث تمدنی کهن»، صص ۷-۸).

این قدمت را علاوه بر یافته‌های باستان‌شناسی مانند کشف سفالینه‌های متعلق به هزاره سوم قبل از میلاد در جلگه ماربین، اسامی کهن بلوک و دیه‌ها و دهکده‌ها و بندها و کوه‌ها که استعمال آنها هنوز نیز رواج دارد، تأیید می‌نماید. حتی لفظ «مادی» که هم اکنون در اصفهان مورد استفاده قرار می‌گیرد، دلالت بر این پیشینه عمیق می‌نماید.

در این مقاله، به ارائه و بررسی چند نمونه از مدارک و شواهدی می‌پردازیم که بر نفوذ و استمرار برخی از ویژگی‌ها و جنبه‌های فرهنگ ایران باستان، در دوران اسلامی به ویژه عصر صفویه و در ارتباط با زاینده‌رود و اصفهان دلالت می‌نماید.

## ۱- نامهای باستانی:

اسامی بسیاری از مناطق اطراف اصفهان و روستاهای حاشیه زاینده‌رود، یادگاری از فرهنگ ایران باستان است. بسیاری از این دهات به صراحت و یا با تغییرات مختصری از نامهای باستانی ایرانی مانند واژه‌های مقدس اوستایی و پهلوی و اسامی ایزدان ایران باستان مانند «مهر»، «سروش»، «آذر»، «ارد» یا «ارت» و نیز ایزدان مربوط به آب مانند «آناهیتا» و «تیر» برگرفته شده است. در اینجا به منظور رعایت اختصار، فقط به ذکر چند نمونه اکتفا می‌شود:

## ۱-۱- آتشگاه:

در میانه بلوک تاریخی و سرسبز ماربین - که آن را مهرین نیز خوانده‌اند - و در فاصله کمی از زاینده‌رود، برفراز کوهی که همچنان به آتشگاه معروف و از مسافتهای دور، قابل دیدن است، آتشکده‌ای بوده که به علت قرار گرفتن در فاصله اندکی بین کوه و زاینده‌رود، از موقعیت ممتازی برخوردار بوده است (جعفری زند، ۱۳۲). بنیاد این آتشکده را که مافروخی آن را «بیت‌النار» خوانده (به نقل از بوشاسب‌گوشه، ۶۲) به «کی اردشیر» که همان

«بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب» است، نسبت داده است و گفته‌اند: «در اصفهان به یک روز سه آتشکده ساخت؛ یکی را هنگام برآمدن آفتاب ... به نام «شهر اردشیر» در جانب قلعه مارینی که شهر، نام شفق و اردشیر، نام بهممن (خود وی) است...» (اصفهانی، ۳۸). این آتشکده، حداقل تا سده‌های سوم (ابن رسته، ۱۸۱) و چهارم، روشن و پابرجا بوده و خادمان و نگهبانانی از زرتشتیان که بسیار توانگر بودند، بر آن گمارده شده بودند (ابن‌حوقل، ۱۰۹). این امر، یعنی برپا بودن برخی از آتشکده‌ها و نیز فراوانی شمار زرتشتیان - لااقل در ادوار نخستین اسلامی - در آن منطقه (مقدسی، ۵۸۹)، به روشنی دلالت بر استمرار فرهنگ ایران باستان در اصفهان می‌نماید.

#### ۱-۲- سروش باذران:

سروش باذران (= سروشاذران) (همای، ۴۸۳) نام روستایی از دهستان برخوار، بخش برخوار شهرستان اصفهان است که در شمال زاینده‌رود و در بلوک جی قرار دارد (جعفری زند، ۸۱). در وجه تسمیه این روستا که برگرفته از نام دو ایزد مهم ایران باستان، یعنی آذر و سروش می‌باشد، دو نکته زیر قابل توجه است:

الف: نام آذر، برگرفته از آتشکده‌ای است که در آنجا وجود داشته است. آتشکده مزبور به اندازه‌ای مهم بوده که مناطقی را بر آن وقف کرده بودند. حمزه اصفهانی راجع به اقدامات شاپور ذوالاکتاف می‌نویسد: «در ده حروان از روستای جی، آتشکده‌ای به نام «سروش آذران» ساخت و قریه یوان و جاجاه از روستای النجان را بدان وقف کرد» (اصفهانی، ۵۱). توضیح، آنکه در اصفهان و حوالی آن، آتشکده‌های بسیاری بوده که نام برخی از آنها روی دهکده‌ها باقی مانده است، مانند سروش باذران قهاب و «آذر خوران» (آذر خواران) جرقویه (همای، ۴۸۳).

ب: پیوستن نام «آذر» به «سروش» در اینجا، مبین رابطه ویژه این دو ایزد مهم ایران باستان با یکدیگر است. آنها، ارداویراف را در سفر آسمانی‌اش به بهشت و برزخ و دوزخ راهنمایی می‌نمایند؛ در این مورد آمده است: «سروش و ایزد آذر، دست او را گرفتند و از همستگان گذرانیدند و از طبقات بهشت تا به پیشگاه هرمزد؛ چون سعادت نیکان را دید، دو ایزد، او را به دیدار دوزخ و درکات آن بردند ... پس از این دیدار، سروش و ایزد آذر، روان ارداویراف را باز به پیشگاه هرمزد آوردند» (بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، ۲۹۹).

### ۱-۳- یسنا:

یسنا در جنوب غربی ورزنه (بزرگترین آبادی کنار زاینده رود و نزدیک گاوخونی) واقع شده است (جعفری زند، ۸۹).

یسنا که از لحاظ لغوی به معنای «قربانی» و «پرستش» است، بخش مهمی از اوستا را تشکیل داده و «عبارت است از جنگی از متنهای مربوط به آداب و رسوم پرستش در دین زرتشت» (ویدن گرن، ۲۱). سرودهای خود زرتشت مشتمل بر هفده گاتا نیز در این بخش جای دارند.

### ۱-۴- مهرگان (مهرگان):

دهی است از دهستان گرکن، بخش مرکزی، شهرستان لنجان (جعفری زند، ۸۳). مهر، یکی از مهمترین ایزدان ایران باستان است که هزار چشم، دو هزار گوش و ده هزار پاسبان دارد. فرّ کیانی، از همراهان وی و آتشکده خرداد مهر و نیز جشن مهرگان موسوم به او است. وی فرشته عهد و میثاق و فروغ و واسطه بین آفریدگار و آفریدگان و نیز نماینده جنگاوری و دلیری برای حمایت از صلح و صفا و دوستی و پیمان بوده است. (یاحقی، صص ۴۰۵-۴۰۶).

### ۲- تقسیم آب زاینده رود:

براساس منابع تاریخی و شواهد باستان شناختی، ایرانیان باستان، در زمینه آب و آبیاری و بهره برداری از آب رودخانه ها و نهرها و تقسیم و توزیع آن و ابداع و اجرای سازه های آبی، دقت نظر، طرح و برنامه، کارآیی و مهارت زیادی داشته اند.

لذا از جمله ویژگیهای فرهنگ و تمدن ایرانی که از دیرباز برای آنان شناخته شده، «نظام آبیاری ایران است که همه شیوه های گوناگون آبیاری را در مناطق مختلف جغرافیایی از دشتهای پست و هموار و رودهای سرکش گرفته تا دشتهای کویری خشک و ریگزار یا دره های کوهستانی و مناطق مختلف دیگر در بر می گیرد و مراحل مختلف آن را هم از آبیاری و آب رسانی و آب گیری سازی و دیگر مراحل را که باید آب تا کشتزارها پییماید، شامل می شود» (محمّدی ملایری، ۱۰۷). به عنوان مثال می توان از کانال داریون در شوشتر که منسوب به داریوش است (کورس، ۱۸۶) و حفر کانال سوثر نام برد که دریای سرخ را

به دریای مدیترانه متصل می‌سازد و فکر و ایده اولیه آن نیز به داریوش کبیر (۵۲۳ تا ۴۸۶ ق.م.) برمی‌گردد (همان، ۱۷۵). نمونه دیگر، طرح چند منظوره نهروان برای آبیاری بخش شرقی دجله در دوره ساسانی است که اهمیت آن، علاوه بر منافع کشاورزی، در این بوده که در موسم طغیان، سیلابهای دجله را تا حد امکان به خود می‌کشیده و از آثار زیانبار آن در سرزمینهای پست می‌کاسته است (محمدی ملایری، ۲۴۳).

در اینجا به این نکته مهم باید توجه نمود که شیوه و چگونگی تقسیم و توزیع آب رودخانه‌ها در ایران، امری حکومتی بوده و توسط حاکمان و عاملان آنها انجام می‌شده است؛ چنانکه حمزه اصفهانی راجع به اقدامات اردشیر پسر بابک می‌نویسد: «آبهای اصفهان را به دست مهرین وردان قسمت کرد و همچنین آبهای وادی خوزستان را نیز قسمت فرمود و از آب آن نهرها جدا ساخت، از جمله نهر مشرقان (مشرقان) که به فارسی اردشیرکان خوانند» (اصفهانی، ۴۶). اختصاص یافتن برخی از دیوانهای حکومتی ایرانی به آب و خراج و مالیات و دیگر مسایل مربوط به آن نیز مانند «دیوان آب» و «دیوان کشتی‌رود» (خوارزمی، ۶۹) دلالت بر حکومتی بودن آن می‌نماید.

به طوری که اشاره شد رودخانه مهم زاینده‌رود نیز از این امر، مستثنی نبوده است و از ادوار باستانی، حکومتها نسبت به تقسیم و توزیع آب آن اقدام نموده‌اند، چنانکه نویسنده مجمل‌التواریخ و القصص نیز براساس نوشته حمزه اصفهانی یکی از اقدامات اردشیر بابکان را «آب اصفهان قسمت فرمود کردن» (مجم‌التواریخ، ۶۲) ذکر می‌کند. این سنت باستانی ایرانی در دوره اسلامی نیز استمرار می‌یابد، چنانکه فرمانی از صاحب‌بن عباد، وزیر معروف دیلمیان در قرن چهارم هجری قمری در مورد حکم انتصاب شخصی به سرپرستی آب رودخانه زرینه‌رود موجود است که اساس سهمیه‌بندی آب رودخانه را به صراحت مبتنی بر «دستورهای قدیمی و ثبت‌های کهن و رسم‌های معهود و سنت‌های موروث» ذکر نموده است. در فرمان مزبور که دلالت بر اهمیت این شغل از نظر فرمانروایان و حکومتی بودن آن نیز می‌نماید، آمده است: «ما تو را ... مورد اعتماد قرار دادیم و به سرپرستی تقسیم آب رودخانه زرین‌رود گماشتیم که با رعایت تقوا و با پیشه ساختن عدالت بین مردم روستاها و دیهه‌ها این کار را در دست بگیری تا هر یک از آنها سهم خود را از آب در وقت معلوم دریافت دارند و دست زورمندان را از حق آنها کوتاه کنی... تا تمام مردم در حقوقشان همسان باشند... و امر مقسم‌های آب و قرضه‌ها و سدها و رشانه‌ها به همان صورتی

باشد که دستورهای قدیمی و ثبت‌های کهن و رسم‌های مهیود و سنت‌های موروث ایجاد می‌کند و در این کار از یاری میرآبهای مورداعتماد ... بهره برگیر ... و بدان که این کار که بر عهده تو گذاشته شده از اموری است که قوام ملک و عایدات آن و ارزش املاک و زندگی مردم بدان بسته است...» (محمّدی ملایری، ۱۱۶؛ به نقل از کتاب «رسائل الصّاحب بن عباد»، چاپ مصر، صص ۵۵-۵۴).

البته طبیعی است که به مرور زمان و با توجه به شرایط هر دوره‌ای به ویژه در عصر حکومت‌های بزرگی مانند صفویه، تغییرات و اصلاحاتی در این زمینه، صورت گرفته باشد. لذا به منظور تقسیم آب زاینده‌رود و تعیین سهم و حقايق هر روستا و محله‌ای، طومار و یا طومارهایی مانند طومار منسوب به شیخ بهایی تدوین شده و برخی مشاغل و مسؤولیت‌های اجتماعی و دولتی مرتبط با آن مانند «میرآب» و «نوکر میرآب» به وجود آمده است.

به طور کلی در عصر صفوی «مادی سالار» و «میرآب» از صاحب منصبان مهم دولتی محسوب می‌شدند و همان طور که شاردن نوشته است هر ایالت، میرآب مخصوصی داشت که آب رودخانه‌ها را تقسیم می‌کرد و از بابت آن، حقوقی دریافت می‌داشت. یکی از مشاغل مختص «عمال دارالسلطنة اصفهان» نیز «میرآب» بوده است (سمیعا، ۵۰ و نیز مینورسکی، ۱۵۵) که می‌توان وظایف و اختیارات او را چنین خلاصه کرد:

- الف) تعیین مادی سالاران و نظارت بر چگونگی تنقیه انهار و جداول؛
- ب) نظارت بر رسانیدن آب زاینده‌رود و میزان تقسیم آن به تمامی محلات اصفهان که از آب آن رودخانه، شرب می‌شود؛
- ج) نظارت بر اینکه رعایای محل در باب حقايق بر دیگری، زیادتی ننمایند و نگذارد که از اقویا بر ضعفا در این باب، زیادتی شود؛
- د) داوری و رسیدگی به دعاوی فی مابین ارباب و رعیت در مورد حقايق (سمیعا، ۵۰ و نیز نجاران، ۵۵۰).

اهمیت و اعتبار میرآب دارالسلطنة اصفهان به اندازه‌ای بود که علی‌بیک، علاوه بر میرابی آنجا، سرداری خراسان را نیز بر عهده داشت (باستانی پاریزی، ۱۵۰).



## ۲-۱- طومار منسوب به شیخ بهایی:

چنان که اشاره شد، جزء وظایف اصلی میراب دارالسلطنه اصفهان، تعیین مادی سالاران و تأمین آب عادلانه محلات آن شهر از زاینده‌رود بوده است. این مهم، یعنی تعیین میزان حقایق هر محله، براساس طوماری انجام می‌شده که امروزه تحت عنوان «طومار شیخ بهایی» شهرت یافته است و آن «صورت تقسیمات آب زاینده‌رود است بر گونه سهم‌بندی برای «مادی»‌ها، انهار و سرانجام، دیه‌هایی که از آب زاینده‌رود، مشروب می‌شود (مهریار، «طومار سهام آب زاینده‌رود»، ۵۴)». این طومار، نسخ متعددی داشته که مورد عمل بوده است و آنها را طومارهای مهموره و محفوظه نزد ضباط می‌نامیدند. هر یک از صاحبان سهام، براساس طومار مزبور که نسخه‌ای از آن در اختیارشان بوده است، مراقب بوده‌اند در سهم آنها تغییری داده نشود. البته از آن همه نسخه، تنها یک نسخه منحصر به فرد به دست ما رسیده است (مهریار، صص ۵۷-۵۶).

## ۲-۱-۱- وجه تسمیه:

به روشنی معلوم نیست که چرا طومار مزبور به «شیخ بهایی» منسوب شده است با اینکه نه تنها در هیچ کجای طومار موجود، اسمی از وی برده نشده، بلکه تاریخ تحریر آن نیز، سال ۹۲۳ ه. ق. یعنی زمان شاه اسماعیل اول است، که در آن زمان، هنوز شیخ بهایی پا به عرصه حیات ننهاده بود؛ چرا که او به سال ۹۵۳ ه. ق. در بعلبک متولد شد. بعدها پدرش، عزالدین حسین در سال ۹۶۶ ه. ق. به ایران مهاجرت کرد و در نتیجه بهاءالدین در ایران نشأت یافت (معین، ۳۰۰) و به ویژه در دوره شاه عباس اول، اعتبار و شهرت خاصی پیدا نمود.

طومار مزبور، پس از نام پروردگار و ذکر محلّ نگین، یعنی مهر شاه طهماسب، این چنین آغاز می‌شود: «فرمان همیون [همایون] شد که چون بعضی اختلاف در قرار و سهام رودخانه مبارکه زاینده‌رود اصفهان به هم رسیده بود...» تا آخر مقدمه که به این عبارت ختم می‌شود: «تحریراً فی شهر رجب المرجب سنه ۹۲۳» (تصویر ۱).

بسمه تعالی شاه العزیز  
 مهنگین شریف نواب  
 شاه طهماسب نورالله مرقده

۱

فرمان همسپویش که چون بعضی اختلاف در قرار و سهام رود و بجا که زاینده خود صفه‌ای برسد و بجا  
 نبایران انی در است قاهره چند نفر از عمیدین و بهترین را مشخص نموده با بیایان مستوفیان  
 عظام و تصدیق خدمت که خدایان در پیش خدایان بگویند مشترک از آن که قرار سهام حصه هر یک  
 قرار و در خارج را در جزو هر یک که موافق کنایه‌اش در قابلیت بدون تعلیق نموده در قید التزام  
 ثبت از او در دفتر قرار داشته که از آن قرار معمول در این و چون بگویند در وسط بگویند  
 مشروط از روضه مبارکه است از تدریس چنان قرار بده که خدمت برای رود و خانه مبارکه در وجود کیفر  
 از که خدایان معتبر معتمدی از بگویند بگویند که بگویند بگویند و دستور معمول دارند مقرر که علی‌الحاجان  
 عمارت و طایفه که خدایان در پیش خدایان بگویند بگویند و میراث و مباشرت و مادی  
 سالاران و عمل روضه مبارکه که حسب الامر از قرار دستور معمول و بجا هر یک که موافق  
 سهم و قرار و معمول داشته تخلف جای ندارند و از مواخذه و سیاست آنی  
 دولت قاهره بهره محترم بوده در عطفه شناسند تقریر این شهر

رجب المرجب سنه ۹۲۳ -

بسمه تعالی شاه العزیز  
 مهنگین شریف نواب  
 شاه طهماسب نورالله مرقده

تصویر ۱: آغاز طومار شیخ بهایی (مهریار، طومار سهام آب زاینده رود، ۵۵).

از عبارت بالای طومار، مبنی بر: «هو الله تعالی شاه العزیز، محل نگین شریف نواب  
 خلد آشیان جنت مکان، شاه طهماسب نورالله مرقده»، دو نتیجه و نکته مهم به دست می‌آید:  
 ۱- شاه طهماسب که این طومار را مهر کرده، مهر او تنفیذی است نه صدور دستور. به  
 عبارت دیگر، شاه طهماسب، برای تهیة طومار، فرمان نداده، بلکه شاه اسماعیل، دستور تهیة

آن را صادر نموده و شاه طهماسب نیز در عصر پادشاهی خود، آن را تنفیذ کرده است؛  
 ۲- شاه طهماسب نیز در قید حیات نبوده و در گذشته بوده است؛ زیرا از او با عنوان  
 «نواب خلد آشیان جنت مکان» یاد شده و پس از ذکر نامش، عبارت دعایی «نورالله مرقده»  
 به کار رفته است. بنابراین، طومار مزبور نیز سوادى از طومارى است که در عهد شاه  
 طهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰ ه. ق.) مورد عمل بوده و نسخه بردارى شده است.

احتمالاً دو عامل زیر، موجب اشتباه این طومار به «طومار شیخ بهایی» شده است:

- ۱- شیخ بهایی در زمان خود با آن مخالفت ننموده و در عهد وی نیز معتبر و ملاک  
 تقسیم آب زاینده‌رود بوده است؛ ضمن آنکه انجام اصلاحاتی توسط وی دور از ذهن نمی‌باشد؛
- ۲- خواسته‌اند با انتساب طومار مزبور به وی، که در علوم مختلف از جمله ریاضیات<sup>۱</sup>،  
 دانشمندی برجسته و کامل عیار بوده، آن را چنان محکم و کامل عیار، جلوه دهند که کسی  
 امکان و جرأت تغییر و تحریف آن را پیدا نکند و اتفاقاً چنین نیز شد. زیرا تا وقتی که آب  
 رودخانه زاینده‌رود، با انشای شبکه آبیاری جدید سد زاینده‌رود، به صورت کنونی در نیامده  
 بود، همچنان طومار مزبور، ملاک عمل و اجرا بوده است.

اهمیت دیگر طومار مشهور به شیخ بهایی در این است که نام همه مادیهای اصفهان را  
 به تفصیل و با قید سهم هر مورد آورده است. همچنین در آن، اسامی همه دیه‌هایی که از  
 آب رودخانه، بهره‌مند می‌شوند، ذکر شده است. بنابراین، طومار مزبور، ضمن حفظ اسامی  
 باستانی و تاریخی، از لحاظ فرهنگی، تاریخی، جغرافیایی، کشاورزی (مهریار، «طومار سهام  
 آب زاینده‌رود»، ۵۸) و آبیاری، اهمیت به سزایی دارد و گنجینه بزرگی از اطلاعات و  
 اصطلاحات، به ویژه در گویش اصفهانی به شمار می‌رود (مهریار، «طومار سهام آب  
 زاینده‌رود»، ۲۶) و در نتیجه، منبع و مأخذی ارزشمند، در زمینه زبان شناسی و فرهنگ و  
 زبان‌های باستانی به حساب می‌آید.

### ۳- مادی:

آب رودخانه زاینده‌رود را بر حسب سهام طومار مشهور به شیخ بهایی به سی‌وسه سهم،  
 معادل سی‌وسه چشمه پل الله‌وردیخان تقسیم می‌نمایند (مهریار، «طومار سهام آب زاینده‌رود»، ۵۸)  
 و به وسیله نهرها و جویهای منشعب از رودخانه که آنها را «مادی» می‌نامند (جناب، ۵۳) به

۱- شیخ بهایی، ۸۸ کتاب و رساله به فارسی و عربی تألیف نمود که از جمله آنها خلاصه الحساب است (معین، ۳۰۰).

روستاها می‌رسانند. سهام مزبور به قرار زیر است:

۱- بلوک لنجان: شش سهم؛

۲- بلوک النجان: چهار سهم؛

۳- بلوک ماریین: چهار سهم؛

۴- بلوک جی: شش سهم؛

۵- بلوک کراچ: سه سهم؛

۶- بلوک رودشتین: شش سهم؛

۷- بلوک برا آن: چهار سهم (هنر، «زاینده‌رود در گذرگاه تاریخ»، ۲۵).

در اینجا علاوه بر سنت آبیاری و شیوه تقسیم آب و آبرسانی که در ایران، پیشینه و قدمت طولانی دارد، حداقل دو نکته مهم به چشم می‌خورد که به طور ظریفی دلالت بر تأثیر فرهنگ ایران باستان در این زمینه می‌نماید:

۱- «مادی» نامیدن هر یک از نهرهای منشعب از زاینده‌رود، که یادآور و تداعی کننده قوم «ماد» و احتمالاً منسوب به آن قوم و یادگار آن دوره است (باستانی پاریزی، ۱۴۷ و نیز شفقی، صص ۴۴-۴۰).

۲- تقسیم آب زاینده‌رود به سی‌وسه سهم که بحث آن در مبحث پل الله‌وردیخان مشهور به «سی‌وسه پل» مطرح خواهد شد.

### ۱-۳- واژه «مادی» و وجه تسمیه آن:

واژه «مادی» در اصفهان، اصطلاح محلی است به معنی نهر» (هنر، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ۲۳۴)، چنان که اصفهانی می‌نویسد: «اهل قری و بعض اهل اصفهان هم نهری که از رود، آب آنست، مادی نامند» (اصفهانی، ۹۹). بنابراین «مادی، لغتی است خاص اصفهانی و معنای آن مجرا و نهری است که به رودخانه می‌رسد و آب در آن جاری می‌شود و دهستانی را مشروب می‌دارد» (مهریار، اصفهان، میراث تمدن کهن، ۹). اگرچه به یقین، معنا و منشأ این واژه را نمی‌دانیم ولی به زعم قوی از همان قوم ماد، سرچشمه گرفته که در فلات ایران، پخش و منتشر بوده‌اند «و چون در اصفهان بودند، این شبکه را طرح انداخته و نام خود را از قبل و مقوله حال و محل به این جوی‌ها و نهرها داده‌اند و قریه‌ها ساخته‌اند و نام خود را کم و بیش به دیه‌ها نهاده‌اند. بادگان فریدن، معادل مادگان؛ یعنی جای مادها، و

مادی، همان مجرای است که مادیان کنده‌اند» (همان).

حضور و اهمیت مادها در اصفهان به اندازه‌ای است که دیاکونوف به نقل از هرودوت می‌نویسد: «مادها به شش قبیله تقسیم می‌شدند: بوسیان، پارتاکنیان، استروخاتیان، اریزانیان، بودیان و مغ‌ها. از میان اینان فقط نام یک قبیله، یعنی پارتاکنیان که در ناحیه اصفهان کنونی و جهت شرقی آن زندگی می‌کرد، نامی است که ریشه آن، وضوحاً ایرانی می‌باشد...» (دیاکونوف، ۱۴۲). او همچنین معتقد است که «زبان نواحی کنونی آذربایجان و کردستان ایران از قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد، غیر ایرانی بوده و ساکنان آن نقاط به زبانهای لولویی و کوتی و مانند آن تکلم می‌کردند و فقط مشرق ماد، یعنی ناحیه تهران کنونی و اصفهان را کاملاً زبان ایرانی ... فرا گرفته بود» (همان، ۱۴۶). وی ویژگی جغرافیایی پارتاکنا را با توجه به نقش کلیدی زاینده‌رود این چنین بیان می‌کند: «پارتاکنا توسط رودک زاینده‌رود که اکنون شهر اصفهان بر کرانه آن قرار دارد... مشروب می‌شود» (همان، ۸۲).

#### ۴- پل الله‌وردیخان مشهور به سی‌وسه پل:

این پل به صورت دو طبقه به طول ۲۹۵ متر و عرض ۱۳/۷۵ متر می‌باشد که در زمان شاه عباس اول و به سرکاری الله‌وردیخان، بیگلربیگی فارس ساخته شد. راجع به شروع و اتمام پل، اقوال و نظرات متفاوتی بیان شده است و زمانی حدوداً بین ۱۰۰۲ تا ۱۰۱۱ هجری قمری را در بر می‌گیرد (مخلص، صص ۶۴، ۲۸۹ و ۳۰۷ و نیز ملازاده، ۶۵ و نیز همایی، ۲۸۰).

پل مزبور به اسامی مختلفی مانند سی‌وسه پل، پل الله‌وردیخان، پل چهار باغ و پل جلفا خوانده شده است. نام دیگر آن، پل سی‌وسه چشمه است (هنرفر، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ۴۸۷)؛ چرا که مشتمل بر سی‌وسه دهانه یا چشمه طاق است.

البته اسکندر بیک ترکمان، منشی شاه عباس اول، این پل عالی و بی‌مانند را مشتمل بر چهل چشمه ذکر می‌کند (اسکندربیک ترکمان، صص ۵۴۴ و ۱۱۱۱) و بر این اساس نیز بعضی از محققان، اصل پل را چهل چشمه دانسته‌اند (هنرفر، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ۴۸۷).

اما این مطلب با توجه به برخی شواهد و مدارک، به ویژه وضعیت موجود و نیز تقسیم آب زاینده‌رود به سی‌وسه سهم بر مبنای طومار تاریخی مشهور به شیخ بهایی (هنرفر،



زاینده‌رود در گذرگاه تاریخ، ۲۵) که درست معادل سی‌وسه چشمه و دهانه این پل می‌باشد، به جد، مورد تردید است. برخی از مدارک تاریخی نیز بر سی‌وسه چشمه بودن پل مزبور، دلالت دارند؛ به عنوان نمونه، کمپفر در این زمینه می‌نویسد: «این پل، خیابان مجلل سلطنتی چهار باغ را با باغ سلطنتی هزار جریب مربوط می‌کند و با سی‌وسه دهانه بزرگ خود که فقط معدودی از آنها قدری تنگتر است، یک شاهکار واقعی معماری به شمار می‌رود» (کمپفر، ۱۸۹).

بنابراین به نظر می‌رسد منظور اسکندربیک ترکمان از چهل چشمه بودن پل، کثرت چشمه‌های آن بوده، نه اینکه پل مزبور، واقعاً چهل دهانه داشته است (ملازاده، ۶۵). اتفاقاً این مطلب در فرهنگ و هنر و معماری ایران، پیشینه طولانی دارد؛ به عنوان مثال، واژه «چهل» در اصطلاح «چهل چراغ» و «شبهستانهای چهل ستونی» بر کثرت چراغها و تعدد ستونها دلالت دارد و یک عدد واقعی نیست.

۱-۴- نقش «آب» و «سی‌وسه» در طومار منسوب به شیخ بهایی و «پل چهار باغ»:  
عدد «سی‌وسه» در دو پدیده مهم و مرتبط با هم یعنی «طومار منسوب به شیخ بهایی» و «پل چهارباغ»، توجه را به طور جدی به خود جلب می‌نماید؛ زیرا در طومار مزبور، آب زاینده‌رود، به «سی‌وسه سهم» تقسیم شده است و پل چهار باغ نیز بر روی زاینده‌رود با «سی‌وسه چشمه» احداث گردیده است.  
چنان که ملاحظه می‌شود وجه اشتراک دیگر این دو پدیده، «آب زاینده‌رود» و به عبارت کلی‌تر، «آب» می‌باشد.

«آب زاینده‌رود»، عامل حیات و بالندگی اصفهان است، همان گونه که به طریق اولی، هستی هر موجود زنده‌ای، وابسته به «آب» است؛ «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» (انبیاء/ ۳۰).

آب، به اعتقاد حکمای باستان، یکی از عناصر چهارگانه است و ایرانیان باستان هم آن را دومین آفریده اهورامزدا و گرمی‌ترین عنصر، پس از آتش می‌دانستند.  
بنابراین، آب که از نظر فرهنگ اسلامی، آیتی الهی به شمار می‌رود، در فرهنگ باستانی و ملی ایرانیان نیز، عنصری مقدس محسوب می‌گردد؛ چنانکه بنا بر معتقدات زرتشتی و

۱- ترجمه: و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید کردیم (ترجمه از مرحوم دکتر مجتبی).

براساس مندرجات بندهش، زمین و همه هستی مادی، از آب آفریده شده است؛ حیات هر چیز به آب وابسته است و آبادانی زمین نیز از آن است. همچنین وظیفه نگهداری آب، بر عهده امشاسپند خرداد، نهاده شده است و ایزدان تیر، باد و فروردین نیز در این کار به وی یاری می‌رسانند. به هر یک از ایزدان آبان، آپام نبات و اردویسور آناهید نیز سهمی در نگهداری آب، اختصاص داده شده است و لذا آنها نیز مورد ستایش‌اند (رضایی باغبیدی، ۱).

کشاورزی نیز که هم در فرهنگ اسلامی و هم در فرهنگ ملی ما ایرانیان، عملی ممدوح و مقدس به حساب می‌آید، وابسته به آب و آبیاری است؛ نه تنها امام علی (ع) و برخی امامان دیگر مسلمانان، به کشاورزی و غرس درخت می‌پرداختند، بلکه زرتشت نیز می‌گوید: «آنکه گندم می‌کارد، راستی (آشه) می‌افشاند» و «او راستی را، برنده‌ترین سلاح در برابر اهریمن (دروغ = دروغ) می‌دانست. پس هر که به راستی کمک کند، خدا را یاری کرده است و یاور خدا، جایز در بهشت است». بنابراین می‌توان فرض کرد جوی و نه‌ری که از رودی، جدا می‌شود، تا باغی، بوستانی و کشتزاری را آبیاری کند، همانند راهی است که به بهشت منتهی می‌گردد (موسوی فریدنی، ۸۴). همین نقش را می‌توان برای «مادی‌های» منشعب از «زاینده‌رود» تصور نمود.

علاوه بر شواهد مذکور، سی‌وسه چشمه پل چهار باغ نیز که هر یک به منزله راهی برای عبور و جریان یافتن آب مقدس است، چه بسا ملهم از فرهنگ ایران باستان و نمادی از سی‌وسه راه بهشت باشد که در فرهنگ ایران باستان، مطرح و مورد توجه بوده است؛ چنان که در کتاب «روایت پهلوی» آمده است: «این نیز پیداست که اورمزد به زردشت گفت که رادی کاری چنان شایسته است که سی‌وسه راه از گرودمان<sup>۱</sup> به پل چینوداست<sup>۲</sup> و هر که به سبب ثوابی، پرهیزگار باشد، پس به همه آن راهها تواند برود». در «صد در نثر» (در هفتاد و نهم، بند شش تا هشت) آمده است: «هم چنین در دین به پیداست که سی‌وسه راه به بهشت است آلا روان رادان؛ روان هیچ کس دیگر بدان راهها به بهشت نتواند رسید مگر یک راه و روان رادان به سی‌وسه راه به بهشت تواند رسیدن» (زادسپر، صص ۱۴۴-۱۴۳).

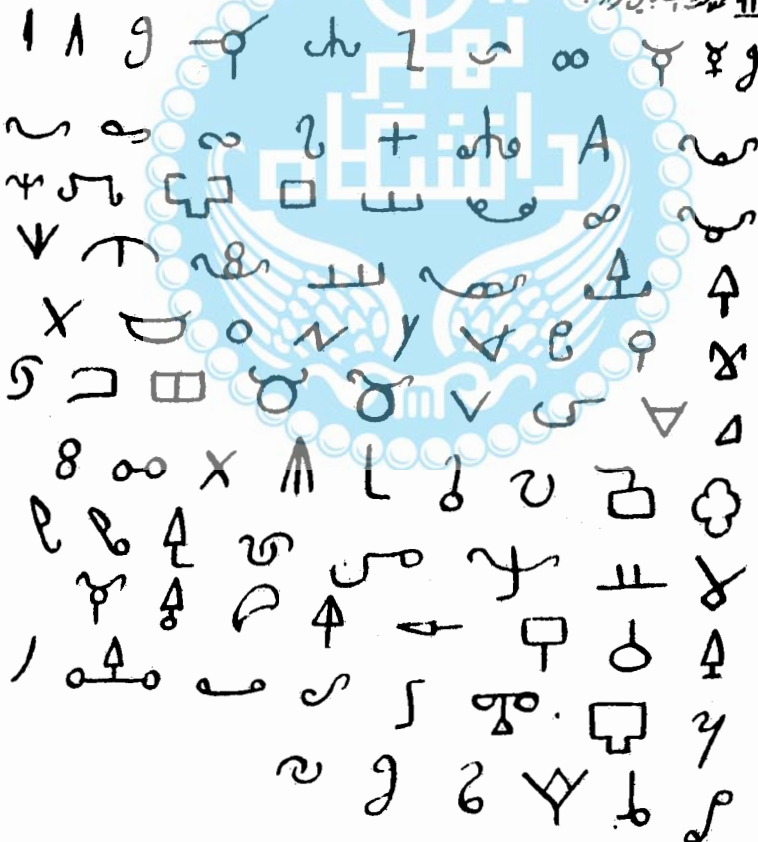
۱- «گروزمان» یا «گرودمان» به معنای «خانه ستایش» است و «بهشت برین» را گویند (بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، ۱۳۱).

۲- «پل چینود» یا «چینودپل» به معنای «پل گزینش»، و نام پلی است که این جهان را با جهان دیگر پیوند می‌دهد (همان، ۱۵۷).

## ۵- نقوش و علائم سنگهای پل خواجه:

بر روی سنگهای مورد استفاده در پل خواجه، نقوش و علائمی دیده می‌شود که به قرون قبل از اسلام، تعلق دارد (تصویر ۲). اگرچه به نظر می‌رسد این طرحها و نقشها برای نشانه و علامت‌گذاری، حجاری شده است، اما برخی از آنها با نقوش و علائم رسمی ساسانی مشابه و قابل مقایسه است و بخشی دیگر نیز شبیه حروف الفبایی است که حدود عهد اسکندر، در قسمتهایی از ایران مانند اصفهان، همدان، سیستان و زابلستان معمول بوده است (همایی، صص ۳۸۵-۳۸۳).

این مرآتال و صر نقوش را که پس از باران باران و دشت استغفا کرده ام بنظر خواننده گران گرامی برسانم که به  
 ۱۱ صورت پست باین قرار:



تصویر ۲: نقوش و علائم سنگهای پل خواجه (همایی، ۳۸۵).

## ۶- جشن آبریزگان:

برگزاری بعضی از مراسم و جشنها مانند جشن آبریزگان یا آب پاشان که یادگار فرهنگ ایران باستان می‌باشد، در کنار و یا داخل زاینده‌رود و نزدیک سی‌وسه پل و نظاره آن از اطراف و از روی پل مزبور، در زمان شاه عباس اول، نیز مؤید نفوذ و استمرار جنبه‌هایی از فرهنگ ایران باستان در عصر شاه عباس اول و ارتباط آن با زاینده‌رود و سی‌وسه پل می‌باشد. به طوری که منشی ویژه شاه عباس اول اشاره کرده است، وی «مراسم مخصوص این جشن را با تشریفات بسیار انجام می‌داد. در این روز اگر شاه در اصفهان بود، مراسم آبریزان در کنار زاینده‌رود و نزدیک پل سی‌وسه‌چشمه و اگر در مازندران یا گیلان بود، در کنار دریای خزر صورت می‌گرفت. شاه با جمعی از بزرگان دولت و سرداران و مهمانان خارجی خود در زیر یکی از طاقنماهای پل می‌نشست و به تماشا مشغول می‌شد» (هتوفر، دو پل تاریخی، ۱۷).

توضیح، آنکه آیین آبریزان یا آب پاشان، یکی از مراسم و آیینهای جشن تیرگان می‌باشد و عبارت است از «شستشوی بیرون از برنامه روزانه و پاشیدن آب بر سر و روی یکدیگر» (رجبی، ۲۱). تیرگان نیز که به تیرجشن معروف است، جشن بزرگی است که ایرانیان باستان، در تیر روز از تیرماه یعنی سیزدهم تیر که روز تیر و ماه تیر با یکدیگر موافق و مصادف شده‌اند، بر پا می‌داشته و به ستایش و بزرگداشت عنصر آب و ایزدان عمده آن یعنی «تیر» و «ناهید» می‌پرداخته‌اند (یاحقی، ۱۵۲).

در این جشن، مردم به گرامیداشت پیروزی باران بر خشکی، جشن آب می‌گرفتند؛ به هم آب می‌پاشیدند و شادی می‌کردند؛ لباس نو می‌پوشیدند و به هم گل و سبزه می‌دادند و نقل و شیرینی تعارف می‌کردند (جشن تیرگان، ۳۰)؛ چرا که در این روز، ایزد تیر یا تیشتر «که باران آوری و پرورش آفریدگان کند» (بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، ۱۵۴) و «خدای باران و باران آوری در ایران» (بهار، جستاری چند در فرهنگ ایران، ۱۷۸) است بر اپوش، «دیو خشکی» (همان، ۱۹۰) غلبه کرد و باران بارید و زمین، بار دیگر سبز شد. لذا مردم، جشن گرفتند و آن جشن، به یاد ورجاوندی باران، بر جای ماند (جشن تیرگان، ۳۰).

ایرانیان باستان، یکی دیگر از وجوه تسمیه این روز و امتیاز جشن تیرگان را، تیر انداختن آرش کمانگیر برای تعیین مرز ایران و توران می‌دانستند و آن جشن به یاد ورجاوندی صلح، بر جای ماند.

در این جشن، مردم به یاد پایان محاصره افراسیاب، گندم می‌پختند و می‌خوردند. به دور کله قند، نخ زرین می‌بستند و آن را تیروباد می‌نامیدند و نخ زرین را به یاد پیکان آرش، به باد می‌سپردند؛ چرا که باد، تیر آرش را به دوردستها برد (همانجا).

### نتیجه:

عنصر حیات بخش آب و مجاری آن، ویژگیها، اسطوره‌ها و عقاید زیادی را در فرهنگ ملی مردم اقوام مختلف، به خود اختصاص داده است و آنها برای بهره‌مندی و بهره‌برداری بهینه از آن به ارائه ابتکارات و ابداعاتی متناسب با جغرافیا و اقلیم و نیز باورها و اعتقادات خود، پرداخته‌اند. به عنوان نمونه، در اصفهان و در ارتباط با زاینده‌رود، آثار و مدارک ارزشمندی مانند برخی نامها، سنگ‌نگاره‌ها، طومار منسوب به شیخ بهایی و پل سی‌وسه چشمه وجود دارد که نه تنها از لحاظ زبان‌شناسی، هنر، باستان‌شناسی، معماری و شهرسازی، نحوه تقسیم آب و شیوه آبیاری، حائز اهمیت است، بلکه جلوه‌هایی از فرهنگ ایران باستان را نیز به منصه ظهور رسانده است.





## منابع:

- ۱- ابن حوقل: سفرنامه ابن حوقل (ایران در «صوره الارض»)، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶ ه. ش.
- ۲- ابن رسته؛ احمد بن عمر بن رسته، الاعلاق النفیسه، ترجمه و تعلیق دکتر حسین قره‌چانلو، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۵ ه. ش.
- ۳- اسکندربیک ترکمان: تاریخ عالم آرای عباسی، زیر نظر با تنظیم فهرستها و مقدمه ایرج افشار، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۲ ه. ش.
- ۴- اصفهانی، حمزه بن حسن، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمه دکتر جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶ ه. ش.
- ۵- الاصفهانی، محمد مهدی بن محمدرضا، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، به تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸ ه. ش.
- ۶- باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصرصفوی، صفی‌علیشاه، تهران، ۱۳۷۸ ه. ش.
- ۷- بوشاسب گوشه، فیض‌الله، «آتشگاه اصفهان»، فرهنگ اصفهان، شماره ۲۳، بهار ۱۳۸۱ ه. ش.
- ۸- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، آگاه، تهران، ۱۳۷۸ ه. ش.
- ۹- بهار، مهرداد، جستاری چند در فرهنگ ایران، فکر روز، تهران، ۱۳۷۳ ه. ش.
- ۱۰- «جشن تیرگان»، جشن کتاب، شماره ۹، مرداد ۱۳۸۳ ه. ش.
- ۱۱- جعفری زند، علیرضا، اصفهان پیش از اسلام (دوره ساسانی)، آن، تهران، ۱۳۸۱ ه. ش.
- ۱۲- جناب، میرسیدعلی و شاردن، ژان، الاصفهان، به کوشش محمدرضا ریاضی، سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران، ۱۳۷۶ ه. ش.
- ۱۳- خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد یوسف، مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ ه. ش.
- ۱۴- دیاکونوف، ا.م، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، پیام، تهران، ۱۳۵۷ ه. ش.
- ۱۵- رجبی، پرویز، «تیرگان»، چیستا، شماره ۱، شهریور ۱۳۶۰ ه. ش.
- ۱۶- رضایی باغ بیدی، حسن، «آب»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۱، به سرپرستی اسماعیل سعادت، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۸۴ ه. ش.
- ۱۷- زادسپرم، وزیدگیها، نگارش فارسی، آوانویسی، یادداشتها، واژه نامه و تصحیح متن از محمدتقی راشد‌محصل، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۵ ه. ش.
- ۱۸- شفقی، سیروس، «اصول شهرسازی اصفهان عصرصفوی»، فرهنگ اصفهان، شماره ۱۵، بهار ۱۳۷۹ ه. ش.
- ۱۹- قرآن حکیم، ترجمه و توضیح از دکتر سید جلال‌الدین مجتبی، حکمت، تهران، ۱۳۷۱ ه. ش.
- ۲۰- کمپفر، انگلبرت، در دربار شاهنشاه ایران، ترجمه کیاکاوس جهاننداری، انجمن آثار ملی،

- تهران، ۱۳۵۰ ه. ش.
- ۲۱- کورس، غلامرضا، و دیگران، آب و فن آبیاری در ایران باستان، وزارت نیرو.
- ۲۲- مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، خاور، تهران، ۱۳۱۸ ه. ش.
- ۲۳- محمدی ملایری، محمد، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، ج ۲، توس، تهران، ۱۳۷۵ ه. ش.
- ۲۴- مخلصی، محمدعلی، پل های قدیمی ایران، ج ۱، سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران، ۱۳۷۹ ه. ش.
- ۲۵- مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، صدرا، تهران، ۱۳۶۲ ه. ش.
- ۲۶- معین، محمد، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۰ ه. ش.
- ۲۷- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه دکتر علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، ۱۳۶۱ ه. ش.
- ۲۸- ملازاده، کاظم، «بناهای عام المنفعه»، دایره المعارف بناهای تاریخی ایران در دوره اسلامی، ج ۴، سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، تهران، ۱۳۷۹ ه. ش.
- ۲۹- موسوی فریدنی، محمدعلی، «سی و سه چشمه پل چهارباغ»، معماری و شهرسازی، شماره ۴۲ و ۴۳؛ مهر، آبان، آذر و دی ۱۳۷۶ ه. ش.
- ۳۰- مهریار، محمد، «اصفهان، میراث تمدنی کهن»، نگاهی به اصفهان، شهر هنر از دید پرویز دبیری، مهرافروز، اصفهان، ۱۳۸۴ ه. ش.
- ۳۱- مهریار، محمد، «طومار سهام آب زاینده رود»، فرهنگ اصفهان، شماره ۱۲، تابستان ۱۳۷۸ ه. ش و شماره ۱۵، بهار ۱۳۷۹ ه. ش.
- ۳۲- سمعی (میرزاسمعی)، تذکره الملوك، به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸ ه. ش.
- ۳۳- مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی یا تحقیقات و حواشی و تعلیقات استاد مینورسکی بر تذکره الملوك، ترجمه مسعود رجب نیا، با حواشی و فهراس و مقدمه وامعان نظر محمد دبیرسیاقی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸ ه. ش.
- ۳۴- نجاران، مصطفی، «مقامات سیاسی و اداری شهر اصفهان در دوران شاه صفی و شاه عباس دوم»، مجموعه مقالات همایش اصفهان و صفویه، ج ۲، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ۱۳۸۲ ه. ش.
- ۳۵- ویدن گرن، گنو، دینهای ایران، ترجمه دکتر منوچهر فرهنگ، آگاهان ایده، ۱۳۷۷ ه. ش.
- ۳۶- همایی، جلال الدین، تاریخ اصفهان، ج ۴ (مجله ابنیه و عمارات و آثار باستانی اصفهان)، به کوشش ماهدخت بانوهمایی، هما، تهران، ۱۳۸۴ ه. ش.
- ۳۷- هنرفر، لطف الله، «دوپل تاریخی مشهور اصفهان از دوره صفویه»، هنر و مردم، شماره ۸۱، تیر ۱۳۴۸ ه. ش.

- ۳۸- هنر فر، لطف‌الله، «زاینده‌رود در گذرگاه تاریخ»، هنر و مردم، شماره ۱۸۸، خرداد ۱۳۵۷ ه. ش.
- ۳۹- هنر فر، لطف‌الله، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، کتابفروشی ثقفی، اصفهان، ۱۳۵۰ ه. ش.
- ۴۰- یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، سروش و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵ ه. ش.





## «بررسی تأثیر هنر مصر در دوره هخامنشیان»

### بر اساس یافته‌های باستان‌شناسی»

دکتر محمود طاوسی

استاد و عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر علیرضا هزبری نوبری

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس

رحیم ولایتی

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

از ص ۱۹۳ تا ۲۰۸

#### چکیده

در این مقاله ضمن نگاهی کوتاه به تاریخ مصر از نظر تقسیم‌بندی سلسله‌ها و مطالعه وضعیت سیاسی، اجتماعی و تاریخی آن در زمان حاکمیت سلسله بیست و ششم و تاریخ ایران در دوره هخامنشیان، همچنین چگونگی فتح مصر، تأسیس سلسله بیست و هفتم و سی و یکم و اداره مصر به عنوان یک ساتراپی هخامنشی، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. برای فهم تأثیرات فرهنگی - هنری و آگاهی از گستردگی روابط فرهنگی متقابل تمدن ایران و مصر، لازم است یافته‌های باستان‌شناسی کاوشهای علمی، مورد مطالعه قرار گیرد تا بر اساس حجم داده‌های باستان‌شناسی به سطح و گستردگی روابط فرهنگی و هنری دو تمدن پی برده شود.

واژه‌های کلیدی: مصر، سلسله‌ها، هخامنشیان، یافته‌های باستان‌شناسی، تأثیر هنری مصر

و ایران.



## مقدمه:

تمدن ایران در آسیای جنوب غربی به عنوان بزرگترین و تأثیرگذارترین تمدن و فرهنگ این منطقه در دوره تاریخی بوده است. پدیدار شدن امپراطوری هخامنشیان و فتح مناطق گسترده‌ای از جهان و استفاده از تجربه فرهنگی و هنری بیشتر تمدنهای بزرگ منطقه به فرهنگ و تمدن ایران، غنای عمیق و تکامل عظیمی بخشیده است. یکی از تمدنهای بزرگ منطقه که تأثیرات علمی فرهنگی و هنری عمیق و تکامل دهنده‌ای بر تمدن ایران گذاشته است، فرهنگ و تمدن کشور مصر بوده است. وقتی کوروش در نبرد با کروئوس، پادشاه لیدی، در آسیای صغیر پیروز شد، تسخیر مصر نیز در اندیشه کوروش بود که توسط جانشین او کمبوجیه دنبال شد. کمبوجیه پسر کوروش، تهاجم خود را به مصر آغاز کرد. او در پیشروی پیروزمندانه به مصر و پس از درهم شکستن آخرین مقاومت ارتش این کشور در اطراف شهر ممفیس، پایتخت مصر و اسارت فرعون، پسامتیک سوم، کمبوجیه پادشاه مصر شد و تا سال ۵۲۲ ق.م در آنجا باقی ماند و بر این کشور حکومت کرد. بر اساس منابع مصری، مردم این کشور، کمبوجیه را همچون فرعون جدیدی از سلسله بیست و هفتم برای حکومت بر مصر قبول کرده و پذیرفتند و کمبوجیه هم به سنتهای بومی و مذهبی آنها احترام گذاشت. حاکمیت ایرانیان یا بیست و هفتمین سلسله که تا سال ۴۰۴ ق.م به طول انجامید از زمان کمبوجیه آغاز می‌شود. در دومین دوره فرمانروایی ایرانیان یا سلسله سی و یکم از سال ۳۴۳-۳۳۸ ق.م. اردشیر اول حکومت کرد و از سال ۳۳۲-۳۳۵ ق.م. داریوش سوم حکومت مصر را در اختیار داشت.

بررسی مختصر پیشینه تاریخی مصر؛ تاریخ مصر باستان به دوشیوه متفاوت به دوره‌های مختلف تقسیم شده است که یکی براساس سلسله‌ها و دیگری براساس تقسیم‌بندی پادشاهی‌ها استوار است. تقسیم‌بندی مبتنی بر سلسله‌ها را شخصی به نام مانتهو، کاهن مصری که ۳۱ سلسله‌ای را که بر مصر حکومت کردند به صورت تاریخی، تدوین کرده که به وسیله باستان‌شناسان نیز مورد قبول واقع گردیده است؛ در آن، گاهنگاری تاریخ مصر رامیان سی و یک سلسله مصر تقسیم کرده است (لوکاس دوبلوئیس و دیگران، ۴۰). سرانجام در حدود ۳۳۰۰ سال پیش از میلاد، منس پادشاه جنوب بر مصر سفلی غلبه کرد و سراسر کشور را تحت لوای واحدی درآورد. از همین موقع، دوره تاریخی در مصر آغاز شد و تا استیلای اسکندر، سی و یک سلسله یا خانواده سلطنتی در این سرزمین حکومت کردند (دولاندلن، ۱۹).

وضعیت تاریخی مصر در زمان سلسله بیست و ششم؛ پادشاهان کوشانی از کشور سودان امروزی که در مصر، سلسله بیست و پنجم را تشکیل داده بودند، مجبور شدند خیلی زود در برابر آشوریان که مصر را تحت حملات شدیدی قرار داده بودند، تسلیم شوند و به وسیله دول کوچک دلتا که علیرغم میلشان تحت سلطه بیگانگان نوییه قرار داشتند و حمایت می‌شدند، مقاومت و ایستادگی کنند. بنابراین، آشوریان توانستند ابتدا ممفیس را تسخیر و کمی بعد به تب پیش روی کنند و آن را ویران نمایند. آشوریان بین‌النهرین، شاهزاده لیدی، نکاوال (۶۷۲-۶۶۴ ق.م.) را به عنوان پادشاه دست‌نشانده خود برای حکومت مصر در ممفیس برگزیدند و به این ترتیب، سلسله بیست و ششم را در مصر تأسیس کردند (Geschenk Nils, 83). حکومت آخرین فرعون سلسله سائیس پسامتیک سوم از سال ۵۲۶ الی ۵۲۵ پیش از میلاد، یک سال هم طول نکشید. دولت ایران به شکل تشکیلاتی و سازمان‌یافته به قدرتی بزرگ تبدیل شد. نبرد ایرانیان علیه یونانیان، مصر را هم به سوی یکپارچگی سوق داد. کمبوجیه در سال ۵۲۵ پیش از میلاد با راهنمایی عربهای بدوی از صحرای سینا وارد مصر شد (Mysliwiec, 168).

منشأ پیدایش هخامنشیان؛ براساس بررسی هاید ماری کخ، پارسها، ایلیاتی‌های بودند که از آسیای مرکزی به جنوب نقل مکان کردند. نام آنها در تاریخ برای اولین بار در سال ۸۴۳ پیش از میلاد در گزارشی درباره لشکرکشی پادشاه آشور، شلمنصر سوم ظاهر شد. ازمن، چنین استنتاج می‌شود که ایرانیان در آن زمان در کناره ساحلی غرب دریاچه ارومیه در آذربایجان ایران سکونت گزیدند. در این گزارش، این قوم ملت «پارس» نامیده می‌شدند (Koch) با وجودی که اکثر محققان اصرار بر حضور پارسها در شمال ایران دارند دیاکونوف وجود کلمه پارسوا را در متون آشوری دلیلی بر حضور اقوام پارسی در اطراف دریاچه ارومیه نمی‌داند. به هر حال براساس یک فرضیه قدیمی، پارسیان به ایران از راه خشکی، یعنی قفقاز وارد شدند و اولین اقامت آنان در سال ۸۵۰ ق.م در نقاط شمالی پارسوا در بخش غربی دریاچه ارومیه بوده است (رواسانی، ۳۱۶). به هر حال، اینکه جایگاه سرزمین پارسوا در کرانه‌های جنوب دریاچه ارومیه بوده است از طرف بیشتر علمای باستان‌شناسی پذیرفته شده است. پارسوا به لفظ آکدی پارسواش می‌باشد. بعضی از جمله، لوین (Levine.Iran) با بررسی این موضوع به این نتیجه می‌رسد که جایگاه پارسوا در ماهیدشت یادشت واقع در شمال غربی کرمانشاه قرار داشته است. نخستین بار که نام پارسوا در نوشته‌های آشوری

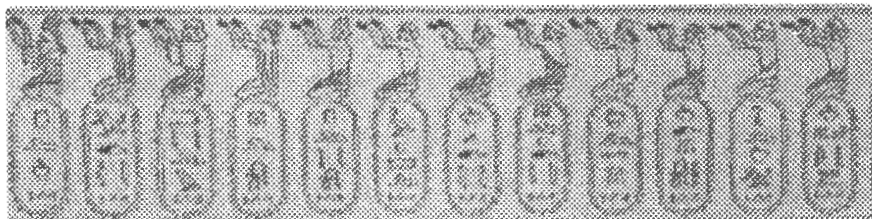
زمان شلمنصر سوم آمده است و تا زمان سارگون دوم ادامه داشته و سپس ذکر نام پارسوآ قطع شده است (فرای، ۱۱۰). در جنوب غرب آشوریه، قوم سامی که امپراطوری قدرتمندی را بنیان نهاده بودند و سعی داشتند اقوام مرزی را به زیر سلطه خود درآورند. به همین دلیل پارس‌ها بعداً به جنوب ایلام نقل مکان کردند. پادشاه آشور سناخریب گزارش می‌دهد که در سال ۶۹۱ ق.م به نبرد علیه سپاهیان متحد ایلامی و پارسی پرداخت (Koch).

توسعه و چگونگی گسترش جغرافیای سیاسی هخامنشیان؛ در سال ۸۱۵ ق.م پارس‌های ساکن مغرب دریایچه اورمیه در سرزمین عیلامی انزان، میهن تازه‌ای یافتند. آن را پارسوآمنش نامیدند. پیشوای این قوم در سال ۷۰۰ ق.م. هخامنش بود. چند سال بعد، هخامنش، پادشاهی را به چیش پیش واکذاشت و سپس پارسیان، ناحیه انزان را از ایلام انتزاع نمودند؛ از این پس، چیش پیش توانست لقب شاه شهر انشان (انزان) را برخویش نهد (مشکور، ۱۳۸). احتمالاً حدود سال ۷۰۰ پیش از میلاد باید قراردادی فی‌مابین پادشاه ایران، هخامنش و پادشاه ایلام، شوتروک ناهوته دوم، منعقد شده باشد. درحالی که هخامنش قول داد ایلامی‌ها را با قدرت سلاح، علیه آشوریه‌ها حمایت کند، شوتروک ناهوته بالعکس وعده داد که پارس‌ها می‌توانند در منطقه ایلام مسکن گزینند (Koch). پارس‌ها به انشان که بعدها پارسه خوانده شد، کوچ کردند. این مهاجرت باید پس از سال ۶۹۷ ق.م. رخ داده باشد، زیرا در این سال، اینان در کنار مردم ایلام با آشور جنگیدند. این مهاجرت باید پیش از ۶۶۰ ق.م. اتفاق افتاده باشد، زیرا در این سال، کوروش اول را آشور بنی‌پال در ۶۳۹ ق.م. به عنوان شاه سرزمین‌های جنوبی نام می‌برد (هرتسفلد، ۲۰۰). کوروش دوم در سال ۵۵۹ ق.م. پادشاه انشان شد. ولی هنوز تابع مادها بود. نوشته‌های بابلی از ۴۵۷ ق.م. به بعد وی را پادشاه پارس خوانده‌اند (کالیکان، ۵۵).

## الف - مهمترین یافته‌های باستان‌شناسی مصری موجود در ایران

۱- مجسمه داریوش اول، کشف شده از شوش: در سال ۱۳۵۱ ه.ش در حفاری هیأت باستان‌شناسی فرانسوی در شوش، مجسمه‌ای بدون سر از داریوش پیدا شد. روی این مجسمه، کتیبه‌هایی به خط میخی (پارسی، عیلامی و بابلی) و همچنین کتیبه‌ای به خط هیروگلیف از زبان داریوش، حکاکی شده است (محمدپناه، ۶۱). این مجسمه از شوش در جایگاه اصلی خود در کنار گذرگاهی که از دروازه بزرگ به محوطه باز جلوی کاخ منتهی

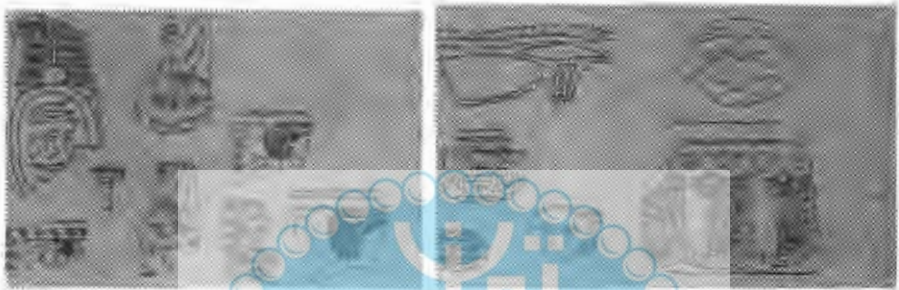
می‌شده، کشف شده است. بدون در نظر گرفتن بخش بالایی آن که از بین رفته، ارتفاع مجسمه ۲/۳۶ متر است که این پیکره، نمونه‌ای استثنایی از تندیس‌های بزرگ هخامنشی است (پژوهش‌های باستان‌شناسی، ۸۱). مجسمه داریوش، تاحدی به عنوان پیکره ورودی با کارکردی همانند مجسمه‌های گاو بر دروازه ملل در تخت جمشید مورد استفاده قرار گرفته است. مجسمه، لباس ایرانی بلندی به نام کندی با آستینهای گشاد به تن دارد. پای چپ مجسمه همانند مجسمه‌های مصر قدیم و نیز یونان به جلو گذاشته شده است. دست راست، پایین افتاده، دست چپ روی سینه قرار دارد و شکوفه گل لتوس را که بخش اعظم آن ریخته، نگه داشته است. زیردست، خنجر مزین بزرگی دیده می‌شود که به طور اریب در کمربند بسته قرار گرفته است. با چین‌هایی بر لباس که با شکل صاف آستینها هماهنگی دارد. مجسمه داریوش از نظر ظاهر با سنت مجسمه‌سازی پادشاهان مصر؛ مثلاً با مجسمه برنزی پادشاه نکو دوم قابل مقایسه می‌باشد (Luschey, 208) در چینهای عمودی لباس مجسمه داریوش، کتیبه‌هایی به چهار زبان، کنده‌کاری شده که با دو نوع خط نوشته شده‌اند؛ خط میخی و خط هیروگلیف. کتیبه سه زبانه پارسی قدیم، ایلامی و آکدی روی لباس، نام پادشاه را ذکر می‌کند. روی پایه به خط هیروگلیف مصر، مناطق قلمرو جغرافیای بزرگ ایران در دوره هخامنشیان ثبت شده است (Koch, 163). متن هیروگلیف روی مجسمه، بیشترین جا را اشغال می‌کند؛ متن ۱ روی دو چین حاشیه‌ای لباس مجسمه داریوش، حکاکی شده است؛ متن ۲ روی چهار چین لباس در سمت چپ حکاکی شده است؛ متن ۳ روی پایه پای راست و متن ۴ به عنوان شرح تصویر «اتحاد و یکپارچگی دو سرزمین» بر روی دیواره باریک جلویی و عقبی پایه. متن ۵ با نام ۱۲ کشور بر دیواره جانبی راست و چپ پایه حکاکی شده است (Kaiser, 609). داریوش خود را به خدای خورشید هلیوپولیتان تشبیه می‌کند و اشاره می‌کند که بنای یادبود بناست در کنار تصویر آتوم قرار گیرد (Mysliwiec, 195).



تصویر ۱: تصاویر نمادین ساتراپی‌ها و ملل تابع هخامنشی، حجاری شده در سمت راست مجسمه داریوش



۲- یافته‌های باستان‌شناسی مصری از کاخ داریوش در شوش: در زمان داریوش، علاوه بر توسعه کاخها در پاسارگاد، پروژه دیگری نیز در پارس غربی (خوزستان) آغاز شد که برای اجرای آن از متخصصان و اهل فن سراسر قلمرو هخامنشی و ساتراپی‌ها دعوت به عمل آمد (Sternberg 155).



تصویر ۳: یافته‌های مصری در ایران

تصویر ۲: یافته‌های مصری از کاخ داریوش در شوش

در این کتیبه داریوش، درباره بنای کاخ داریوش به کمک و همچنین سهم مصریان در ساخت کاخ اشاره شده است که شامل تهیه و تحویل نقره و آبنوس برای تزئین بنا و نیز به خدمت گماردن جواهرسازان، نجاران، سنگ‌تراشان و متخصصان خاتم کاری و زرنشانان از مصر اشاره شده است (Sternberg, 156). با وجود خرابی و ویرانی بسیار زیاد کاخ شوش، تعدادی آثار مصری از حفاریهای هیأت فرانسوی بدست آمده است (تصویر ۳). چشم‌نظرها و پیکرکهای کوچک مصری در انبارهای کاخ داریوش در شوش کشف شده است. علاوه بر این، مجسمه ایزیس و نیز کار توشه یا قابی که بالای آن به دو پر بلند آراسته و با خط شبه هیروگلیف؛ به علاوه پیکرک الهه مادر با دو تاج و ظروف سنگی از جنس مرمر سفید که بعضی از آنها دارای نام داریوش به صورت کتیبه‌ای با خط هیروگلیف بوده است (Sternberg, 156).

۳- مهرهای سوسکی مصری: کشف مهرهای سوسکی شکل مصری از حفاری تپه سگزآباد در ناحیه دشت قزوین نشان می‌دهد که دوره هخامنشیان تحت تأثیر فرهنگ مصر بوده است. مهرهای سوسکی شکل، ابتدا در مصر باستان مورد استفاده قرار می‌گرفت. سپس به مناطق مجاور تحت نفوذ فرهنگی مصر، از جمله سواحل شرقی دریای مدیترانه و سوریه و همچنین آناتولی و یونان، وارد شد (ملک‌شهمیرزادی، ص ۷۳). مهرهای مسطح تکه‌ای



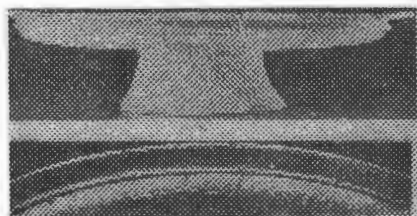
شکل در تمام مصر از اواخر سلسله ششم به بعد رایج شده است و به نظر او دلیل اینکه مهرها به صورت سوسک ساخته می‌شدند جنبه مذهبی و جادویی و سحرآمیز آن بوده است زیرا در مصر، سوسک سمبل خدای خورشید بوده‌است، بنابراین مهر سوسکی محصول شاخص فرهنگ مصر است (Helck, 969).

۴- ظروف کتیبه‌دار هیروگلیفی کشف شده از تخت جمشید: این ظروف با کتیبه هیروگلیفی روی آنها که القا کننده فرهنگ مصری است در محوطه تاریخی تخت جمشید مورد استفاده قرار می‌گرفته است. نام تنها پادشاه هخامنشی که بر روی این ظروف به خط هیروگلیف نوشته شده است، نام خشایار شاه است (Schmidt, 87).



تصویر ۵: ظرف کتیبه‌دار هخامنشی از تخت جمشید تصویر ۶: ظرف کتیبه‌دار هخامنشی از تخت جمشید

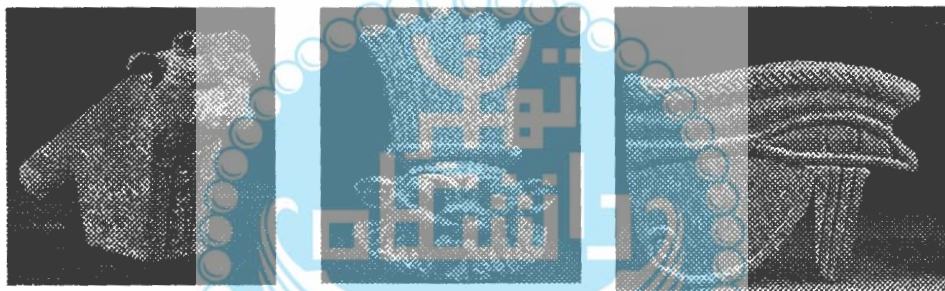
اکثر یا همه نمونه‌هایی که به این ترتیب نوشته شده‌اند، به ظرفهایی با همان فرم کلی تعلق دارند. در خزانه تخت جمشید فقط یک نمونه اضافی، یعنی ظرف شکسته مرمری سفیدی پیدا شده که بر روی آن آغاز دو سطر مشابه از متون پارسی باستان و ایلامی به جا مانده است که اولین حروف نام خشایار را نشان می‌دهد (Schmidt, 88). صفحه تخت ظرف آماسیس نشان داده می‌شود (تصویر ظرف ۶). شباهت ظرف پایه دار مربوط به دوران خشایارشا با ظرف نکو مؤید ارتباط نزدیک بین فرم ظرفهای کوچک دوران سائیت در مصر و فرم ظرفهای ایرانی در دوران خشایار است (همان).



تصویر ۷: ظرف کتیبه‌دار هخامنشی از تخت جمشید تصویر ۸: ظرف کتیبه‌دار هخامنشی از تخت جمشید

### ۵- یافته‌های کوچک باستان‌شناسی مربوط به فرهنگ اعتقادی و هنری مصری، مکشوفه

از حفاریهای تخت جمشید: ۱- چشم اوجات و سر بس یا همان تصاویری از خدای بس است. این اشیاء با توجه به کاربرد و استفاده، به عنوان طلسم در محوطه تخت جمشید، نشانگر تأثیر فرهنگ و هنر مصر در ایران دوران هخامنشی بوده است. چشم اوجات، یکی از شناخته شده‌ترین نمادهای مصری است و از نظر زمانی و مکانی رایج‌ترین نوع طلسم در مصر بوده است (زایپل، ۱۳۱)؛ ۲- مجسمه سر خدای بس به عنوان یکی از اشکال مستقل طلسم (که از زمانهای کهن، نقشی بسیار مهم بازی می‌کرده است) ابتدا در دوره سلسله هجدهم (حدود ۱۲۹۲-۱۵۵۰ ق.م.) مشاهده می‌شود.



تصویر ۱: چشم اوجات مصری طلسم تصویر ۹: تصویر سر خدای بس تصویر ۱۰: سر گاو با کتیبه

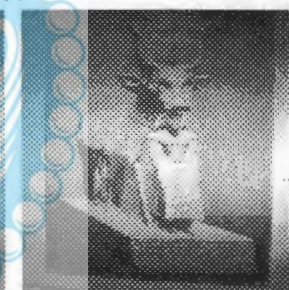
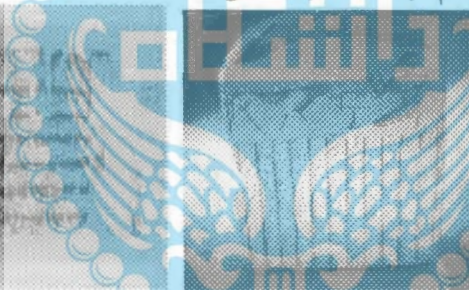
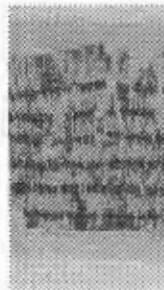
۳- سر گاو مفرغی با کتیبه هیروگلیف مصری، کشف شده از تخت جمشید: این گاو مفرغی با شکلی عجیب در سال ۱۹۴۲ م. در محدوده آپادانای داریوش اول در تخت جمشید کشف شده است. این یافته باستان‌شناسی بدون شک از مصر آمده و احتمال دارد در جریان لشکرکشی‌هایی به این کشور توسط پارسها در زمان کمبوجیه، به ایران آورده شده باشد. این اثر، متعلق به سلسله بیست و ششم مصر بوده است (زایپل، ۲۴۳).

### ب - مهمترین یافته‌های باستان‌شناسی دوره هخامنشی در مصر:

۱- کتیبه‌های به دست آمده از وادی حمامات: در حین بررسی کتیبه‌های معادن سنگ وادی حمامات ملاحظه می‌شود که تعداد قابل توجهی از این کتیبه‌های کشف شده مربوط به دوران حکومت هخامنشیان در مصر بوده است. از ۲۵۰ کتیبه، ۲۲ کتیبه مربوط به بیست و هفتمین سلسله مصر، یعنی حکومت هخامنشیان در مصر بوده است (Posener, 88). تعدادی

از کتیبه‌های وادی‌الحمامات به بیست‌وششمین سال فرمانروائی داریوش اول مربوط می‌شده است؛ در این کتیبه‌ها نام پادشاهان در آخر متون نوشته شده ظاهر می‌شوند. از معادن سنگ وادی‌الحمامات همیشه سنگ برای پادشاهان مصر ارسال می‌شده است (Schmidt, 26). از ۲۳ کتیبه، دوازده کتیبه مربوط به داریوش اول است که بیشتر آنها کمتر از ۸ خط متن هیروگلیف دارند و بیشتر مطالب آنها را در حد نام پادشاه و تاریخ ثبت نوشته‌اند و ۶ کتیبه مربوط به خشایارشا و ۴ کتیبه مربوط به اردشیر اول هخامنشی بوده است (Posener, 127).

۲- سنگ قبرهای کتیبه‌دار از دوره هخامنشیان در مصر: بیش از ۲۰ سنگ قبر یادبود از معبد سراپیوم از ممفیس به دست آمده‌است که حامل اطلاعاتی مربوط به شاهان هخامنشیان و بیشتر آنها مربوط به داریوش اول می‌باشد. متن این منبع به ویژه برای تاریخ مصر در زمان بیست و هفتمین سلسله، بسیار جالب هستند؛ از اینها دو کتیبه قبری آپیس هستند؛ یکی از آنها مربوط به کمبوجیه و دیگری مربوط به داریوش اول است. این کتیبه‌ها از حفاریهای ماریت از معبد سراپیوم نزدیک شهر ممفیس به دست آمده است (Posener, 30).



تصویر ۱۱: سنگ قبر آپیس      تصویر ۱۲: سنگ قبر کتیبه      تصویر ۱۳: پاپیروس با زبان آرامی  
دارآپیس

۳- پاپیروسهای آرامی از جزیره الفانتین: از طریق کاروانهای آشوری، این زبان در تمام امپراطوری هخامنشی ایران انتشار و گسترش یافت. در مصر هم زبان آرامی در ردیف زبانهای رسمی و اداری هخامنشیان در آمد. یهودیانی که با ایرانیان توافق و همفکری داشتند این زبان را برای رفع احتیاجات شخصی خود به کار می‌گرفتند (Mysliwiec, 200). برای شناخت از سازمان نظامی و موقعیت سیاسی - اجتماعی مصر در زمان فتح توسط هخامنشیان، مدارک و نوشته‌های آرامی مستعمره‌نشینان مهاجر یهودی مقیم در جزیره الفانتین مصر قابل اعتماد می‌باشد (Bresciani, 320). از طرفی در دبیرخانه سلطنتی در جزیره



الفانتین یک قطعه پاپيروس با خط آرامی کشف شده است که با متن کتیبه بیستون مربوط به داریوش مطابقت دارد (Gropp, 16). بنابراین تمام این مدارک و اسناد پاپيروس با خط آرامی، مربوط به دوره زمامداری ایرانیان در مصر بوده است و عمدتاً براساس سلالهای حکومت پادشاهان ایرانی قرن پنجم قبل از میلاد تاریخ گذاری شده بود (6, Meyer). اکتشافات بعدی، نامه های خصوصی داریوش اول در چهاردهمین سال سلطنتش بوده که بر روی چرم و به خط آرامی نوشته و به مصر ارسال شده بودند (200, Mysliwiec).

۴- نقش برجسته های هخامنشی در مصر: در دو محوطه باستانی شهر ممفیس و معبد هییس، نقش برجسته های پارسی کشف شده است؛ ۱- نقش برجسته مرد پارسی به دست آمده از شهر ممفیس؛ یک قطعه سنگ سه گوش کوچک از بناهای سنگی ممفیس که در طی حفاریهای ۱۹۲۳م. موزه دانشگاه پنسلوانیا (۱۹۲۳-۱۹۱۵) به دست آمده است، در این مورد، قابل توجه بوده است (تصویر ۱۹). این قطعه نقش برجسته در حال حاضر به شماره اموالی EJ 4553 در موزه قاهره نگهداری می شود (Schulman, 103). این یادبود سنگی با نقشی که در خود دارد و متن تقریباً خرد شده هیروگلیفی که اندازه آن ۱۷×۱۳ سانتی متر بوده است از سنگ آهک سفید خامه ای ساخته شده است. وضعیت نقش و پیکره انسانی، بیانگر آنست که اثر هنوز به اتمام نرسیده است. نتیجه بررسی روی این اثر نشان می دهد که در اصل نقاشی شده و اجرای دقیقتر، رنگ لباس و تزیینات در اثر مرور زمان از بین رفته است. کاری که بر روی متن هیروگلیفی انجام شده، بسیار ناشیانه و نازیبا بوده است (همان). نقش مرد پارسی ممفیس در تنوع جامه های پارسی خاص خود به صورت یک مصری نشان داده می شود؛ جامه هایی با آستین های بلند تا آرنج و با برش نوک تیز در گردن با یک بالاتنه گشاد که در جلو آن گره زده شده است، تکمیل می شود. همانطوری که این نقش با مجسمه انششوناک از تل المشکوتا به دست آمده قابل مقایسه بوده است (161, Sternberg) (تصویر ۱۵). در مرکز صحنه این نقش برجسته، یک مرد راست قامت ایستاده است؛ نیمرخ صورت او در امتداد بیرون صحنه به سمت چپ می رود. او یک پوشش سر تنگ و یک جامه بلند ظاهراً خارجی به تن دارد. نه گردن و نه نوع آستین های لباس، هیچ یک به درستی قابل رؤیت نیست و احتمالاً از جزئیات نقاشی است. نقش لباس هیچ منشأ مصری ندارد. زیرا با هم با حرکات دستهای مرد زیر شکم محکم نگه داشته شده در حالیکه دست چپ، مچ دست راست را گرفته که این سنت براساس نظر هنرشناسان، یکی از سنتهای شناخته

شده ایرانیها بوده است. احتمالاً این لباس نیز منشأ ایرانی داشته است (Schulman, 104).



تصویر ۱۴: تصویر نقش برجسته پارسی ممفیس      تصویر ۱۵: تصویر نقاشی نقش پارسی ممفیس

تصویر نقش برجسته‌های به دست آمده از ممفیس با نقش برجسته‌هایی از رفتارهای احترام‌آمیزی که داریوش برای پارسها و مادها دستور حجاری آن را در سمت شرقی کاخ آپادانا در تخت جمشید داده بود، قابل مقایسه است (Hinze, 209). ظاهر و نمای جالب توجه لباس نقش برجسته شهر ممفیس، غیر معمول بودن هر دو نقش از هنر مصری را نشان می‌دهد. از روی صورت گرد نقوش، تأثیر هنر بیست و هفتمین سلسله تاریخ مصر را می‌توان دریافت. براساس نظری حتی اگر بپذیریم نقوش برجسته شهر ممفیس، متعلق به مصریان میهن پرست و ناسیونالیست بوده است، آنها با همکاری استادکاران پارسی خود، این نقش برجسته را خلق کرده‌اند (Schulman, 107).

۲- نقش داریوش بر روی دیوارهای معبد هییس: نقش برجسته‌های داریوش اول، شاه هخامنشی چندین جا به تعداد حداقل ۸ مورد کاملاً به شکل فراغنه مصری، حجاری و نشان داده شده است. به نظر می‌رسد دلیل آن، این است که هنرمندان در طول دهها سال هیچ موقعیتی نداشته‌اند تا چهره داریوش، فرمانروای مصر را ببینند و بررسی کنند. وقتی که داریوش در سالهای آخر حکومت خود به مصر آمد، این امکان بلافاصله فراهم شد (Gropp, 46). در اولین صحنه به عنوان سمبل اتحاد دو کشور ایران و مصر، داریوش اول بر روی تخت نشسته و خدایان هارزیس با سر شاهین شکل با فرمانروای هرموپلیس مجریان اوامر و خواسته‌های شاه هستند. همچنین بیش از پاهایشان، دو تجسم مینیاتوری از نیل نشان داده شده است (Mysliwiec, 183).





تصویر ۱۷: نقش برجسته داریوش بر روی معبد



تصویر ۱۶: نقش برجسته داریوش بر روی معبد هییس

در صحنه دیگر، خدایی با شکل عقاب بالدار، مار بسیار بزرگی را با نیزه سوراخ می‌کند. پادشاه (داریوش) یک تاج دو نشان را بر روی سر دارد و بالهای او از پشت یک عقاب (شاهین) نشو و نما کرده است. دو تصویر عقاب با بالهای گشاده با قرص خورشید بر روی سر، پشت تنه خدا (داریوش) را مزین می‌کنند (Mysliwiec, 186).

۵- آثار معماری هخامنشی در مصر: آثار معماری هخامنشی در مصر از دو محوطه معبد هییس و الفانتین به دست آمده است. بر روی دیوار معبد هییس، چنین حک شده: داریوش، دستور داد برای بزرگداشت خدایان مصری، یک معبد مجلل و با شکوه را بسازند. این بنای مذهبی که در واحه الخارقه دور از مراکز بزرگ مذهبی واقع شده بود به نحو جالب توجهی تنها اثر مذهبی بزرگ اواخر دوره متأخر تاریخ مصر است که در مصر تا زمان ما سالم به جا مانده است (Mysliwiec, 182). داریوش حداقل به معابد مصر، بخشی از درآمدشان را بازگردانده است. این سیاست در ساختمان معابد مصری داریوش هم مفهوم خود را پیدا کرد. کار اصلی او ساخت معبد بزرگ آمونت در واحه الخارقه مصر بوده است (Kieinitz, 62). معبد آمون در واحه الخارقه احتمالاً در دوران سائیت‌ها ساخته شده و در زمان داریوش اول و دوم تزئین شده است؛ در نمای معبد، شکل اولیه یک پارنوس راهرو ستون‌دار مسقف با چهار ستون که پایروس به آنها پیچیده شده و قفسه‌های دیواری در آن وجود دارد. اتاق قربانی با مکان مقدس الهه و فضاهای جانبی با یک پلیکان قرار دارد. اینها به فضاهای اجرای مراسم مذهبی در طبقه فوقانی ارتباط پیدا می‌کند (Arnold, 48). باستان‌شناسان، آثاری از دوران هخامنشیان در جزیره الفانتین به دست آورده‌اند؛ در محل سکونت آرامی‌ها در طول دوران بیست و هفتمین سلسله در خانه G نزدیک خانه‌های معروف (JMG) چهار ساختمان دیگر شناسایی شدند. گزارشات حفاری مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در الفانتین از اوایل نوامبر ۱۹۸۹م. تا آوریل ۱۹۹۰م. تا ۱۹۹۱م. در مورد شهر و معبد الفانتین و آثار

باستانی، دوره ایرانی را در مصر گزارش می‌کند. لایه ساختمانی مربوط به بیست و هفتمین سلسله بر خلاف عملیات پیشین در محل پادگان نظامی آرامی‌ها در الفانتین توانست دقیق‌تر و وسیع‌تر تعیین شود.

۶- سه سنگ یادبود پروژه بزرگ کانال سوئز: ۱- سنگ یادبود تل المشکوتا: این ستون یادبود ستونی دایره‌ای شکل از جنس گرانیت صورتی است که امروز در موزه قاهره نگهداری می‌شود. این سند تاریخی حاوی هشت تکه بوده است که هفت تکه آن به هم پیوسته‌اند که بنای یادبود را شامل می‌شوند (Posener, 50). در بخش فوقانی نقش دو پیکر وجود دارد. بین آنان لوحی با نام داریوش زیر تمثال فرمانروا قرار دارد. در قسمت میانی زیر نقش نمادین اهورامزدا دوبار دوازده نماینده ملل قلمرو هخامنشی و چپ اسکیتها یا سکاهای زمینهای رسوبی و استپ‌ها حک شده است (Hinz, 214).



تصویر ۱۸: سنگ تل المشکوتا تصویر ۱۹: سنگ یادبود کابریت تصویر ۲۰: سنگ یادبود سولز

ترجمه ستون یادبود تل المشکوتا کانال؛ داریوش ا من همه مناطق، بیگانگان و کمانها را به تو تسلیم می‌کنم؛ همه آدمیان، سکنه جزایر دریاهاى مصرى را به تو تسلیم می‌کنم. همه زندگی و خوشبختی، سلامتی را به تو تسلیم می‌کنم؛ همه شادی‌هایی را که از من نشأت می‌گیرد را به تو تسلیم می‌کنم؛ همه هدایای قربانی را که Ra دریافت می‌کند، به تو تسلیم می‌کنم؛ همه طعامها را به تو تسلیم می‌کنم؛ هرچه خوب است و از من نشأت می‌گیرد، به تو تسلیم می‌کنم؛ همه را که به عرصه ظهور می‌رسد، چون پادشاه مصر علیا و سفلی، به تو تفویض می‌کنم (همه مناطق و همه سرزمینهای بیگانه را با تقدیر و اکرام در برابر تو) به تو واگذار می‌کنم؛ ۱- پارس ۲- ماد ۳- ایلام ۴- آریا ۵- پارت ۶- بلخ ۷- سغد ۸- آراخوزی ۹- زرنگینه ۱۰- سته‌گیدیه ۱۱- خوارزم ۱۲- اسکیت‌های دریا و منطقه کوهستانی ۱۳- بابل

۱۴- ارمنستان. بقیه متن ستون یادبود تل المشکوتا به دلیل آسیب دیدگیها و نواقص به خاطر شکافهای ایجاد شده، خواننده نشده است (Posener, 54).

۲- سنگ یادبود کابریت که در شهر اسماعیلیه مصر، کشف و نگهداری می‌شود. تقریباً دارای همان ابعاد ستون یادبود تل المشکوتا است. این سنگ یادبود احتمالاً از نزدیک دریای کوچک آمر (Amer) و بر روی بلندی محلی یافت شده است. این محل در سه کیلومتری جنوب کابریت، شرق خندق آب است که آب شیرین این بخش را تأمین می‌کرده. ستون یادبود دو سمت ستون دارای کتیبه است؛ یکی به متن هیروگلیف اختصاص یافته است و دیگری حاوی سه خط میخی؛ پارسی قدیم، ایلامی و بابلی حک شده است.

۳- سنگ یادبود سوئز نیز در ۶ کیلومتری شمال شهر سوئز، نزدیک اردوگاه حفاظت ساحلی کابریت، بر فراز محلی در ۴۵۰ متری غرب کانال قدیمی به دست آمد.

۷- مهرهای حکومتی هخامنشیان در مصر: نمونه‌هایی از این نوع مهرها مانند مهر داریوش برای ساتراپی مصر مورد استفاده قرار می‌گرفته و امروزه در موزه لندن نگهداری می‌شود. یکی از مهمترین آنها، مهرهای پادشاهی است که در اکثر ساتراپها و کشورهای ملل تابعه امپراطوری هخامنشی رایج بوده است (Hinz, 175).

### نتیجه:

براساس تجزیه و تحلیل داده‌های باستان‌شناسی دوره هخامنشی در ایران و مصر، این نتایج قابل استخراج است: بعد از فتح مصر و اداره آن به عنوان یک ساتراپی هخامنشی، شیوه‌های فرهنگی و هنری مصری در ایران و مصر رایج بوده است. در بیشتر آثار مکشوفه از ایران و مصر، کتیبه‌های هیروگلیف در کنار سایر انواع خط‌های رایج این دوره مورد استفاده قرار گرفته است. با بررسی مجسمه داریوش و هنر معماری تخت جمشید، تأثیر و الگوبرداری هنر مجسمه‌سازی و معماری مصری قابل اثبات می‌باشد. براساس مطالعات باستان‌شناسی، مجسمه داریوش با مجسمه برنزی نکودوم (۶۱۰-۵۹۵ ق.م.) قابل مقایسه است و ویژگیهای معماری تخت جمشید با ویژگیهای معماری معبد هییس، قابل مقایسه می‌باشد. نتیجه نهایی، اینکه براساس تجزیه و تحلیل یافته‌های باستان‌شناسی تأثیرپذیری و الگوبرداری دوره هخامنشی از شیوه‌ها و الگوهای هنری و فرهنگی مصری نسبت به سایر ساتراپی‌ها بیشتر بوده است.

## منابع:

- ۱- بهمنش، احمد، تاریخ مصر قدیم، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۳ ه.ش.
- ۲- بریان، پیر، امپراتوری هخامنشی، جلد اول، ترجمه ناهید فردغان، نشر فرزاد، تهران، ۱۳۸۱ ه.ش.
- ۳- پژوهش‌های باستان‌شناسی فرانسه در ایران، ۱۳۸۰ ه.ش.
- ۴- لوکاس دوبلوئیس و روبارتوس و اندراسیک، دیباچه‌ای بر جهان باستان، ترجمه مرتضی ناقب‌فر، انتشارات ققنوس، ۱۳۷۹ ه.ش.
- ۵- دولاندلن، تاریخ جهانی بیش از تاریخ، ترجمه احمد بهمنش، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸ ه.ش.
- ۶- رواسانی، شاپور، جامعه بزرگ شرق، نشر شمع، تهران، ۱۳۷۰ ه.ش.
- ۷- زاپیل، ویلفرید، هفت هزارسال هنر ایران، موزه ملی ایران، ۱۳۸۰ ه.ش.
- ۸- فرای، ریچاردنلسون، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰ ه.ش.
- ۹- کالیکان، ویلیام، باستان‌شناسی و تاریخ هنر در دوران مادی‌ها و پارسی‌ها، ترجمه گودرز اسعد بختیار، ناشر موسسه فرهنگی و انتشاراتی پازینه، تهران، ۱۳۸۴ ه.ش.
- ۱۰- مشکور، محمدجواد، جغرافیای تاریخی ایران باستان، نشر دنیای کتاب، ۱۳۷۱ ه.ش.
- ۱۱- محمدپناه، بهنام، از کوروش تا داریوش، انتشارات سیزان، تهران، ۱۳۸۵ ه.ش.
- ۱۲- ملک‌شهمیرزادی، مهرهای سوسی مصری، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، شماره ۱۳-۱۴، تهران، ۱۳۷۸ ه.ش.
- ۱۳- هرتسفلد، ارنست، ایران در شرق باستان، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و دانشگاه شهید باهنر کرمان، ۱۳۸۱ ه.ش.
- 14- Arnold, Dieter- Lexikon der ägyptischen Baukunst -München: Zürich: Artemis-1994.
- 15- Baines. John / Jaromir Malek, Welt Atlas Der Alten Kulturen Ägypten 1981
- 16- Bresciani, Edda- Ägypten und Perserreich, in Fischer Weltgeschichte Hamburg,-1965 311-329
- 17- Geschenk Nils- Zeitschrift- Die Spätzeit und die nachdynastische Epoche- - Archäologische Sammlung der Universität Zurich 1978, Pp81. 84
- 18- Gropp, Gerd -Ein Porträt des Königs Darius I. im Hibis- Tempel, Ägypten, Das Bildnis in der Kunst des Orients ; Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes, Stuttgart-1990
- 19- Gropp, Gerd-Zarathustra und die Mithras- Mysterien, Katalog der Sonderausstellung des Iran Museum Rade, Reinbek bei Hamburg, Bremen-1993
- 20- Helck-Wolfgang und Westendorf, Wolfhart-Lexikon der Egyptology, Pyramidenbau-Steingefäße, Otto Harrassowitz. Wiesbaden, 5 - 1984
- 21- Hinz, Walther- Darius und der Suezkanal, in Archäologische Mitteilung aus dem Iran 8, 115-121-1975
- 22- Högemann, Peter. Das alte Vorderasien und die Achämeniden, Ein Beitrag zur Herodot-Analyse, Beihefte zum Tübinger Atlas des Vorderen Orients, Reihe B (Geisteswissenschaften) Nr. 98, Wiesbaden



- 23- Kaiser, Otto. Texte aus der Umwelt des Alten Testaments-1985
- 24- Koch, Heidemarie, Es kündigt Darius der König... Vom Leben im persischen Großreich für Kulturgeschichte der Antiken Welt Band 55, Mainz-1993
- 25- Kienitz, Friedrich Karl- Die politische Geschichte Ägyptens vom 7 bis 4 Jahrhundert, Berlin-1953
- 26- Koch, Heidemarie. Persepolis. Glänzende Hauptstadt des perserreichs, Sonder Bände der Antiken Welt, Zaberns Bildbände zur Archäologie, Mainz.2001
- 27- Lukonin, Wladimir. Kunst der alten Iran, Leipzig.1986
- 28- Luschey, Heinz. Kunst, Kultur und Geschichte der Achämenidenzeit und ihr Fortleben, Akten des VII. Internationalen Kongresses für iranische Kunst und Archäologie, archäologische Mitteilungen aus Iran 6, 1976
- 29- Geschenk Nils- Zeitschrift- 1978S. 83
- 30- Meyer, Eduard- Der Papyrusfund von Elephantine, Dokumente einer jüdischen Gemeinde aus der Perserzeit und das älteste erhaltene Buch der Weltliteratur, Leipzig-1912
- 31- Mysliwiec, Karol. Herr Beider Länder: Ägypten im 1. Jahrtausend v. Chr Mainz.1998
- 32- Posener, G- Premiere Domination Perse En Egypte, Recueil D, inscriptions Hieroglyphiques, LE GAIRE, IMPRIMERIE DE L'INSTITUT FRANCAIS-1936
- 33- Erich. F. Schmidt, Erich.F.PersepolisI, Structures. Reliefs.Inscriptions. The University of Chicago Oriental Institute Publications, Chicago, Illinois-1953
- 34- Schmidt, Erich.F.PersepolisII, Contents of the Treasury and Other Discoveries, The University of Chicago Press Chicago. Illinois-1957
- 35- Sternberg, H. el-Hotabi, Perserzeitliches Ägypten, Politische und sozio-ökonomische Strukturen im Perserzeitlichen Ägypten: neue Perspektiven, In Zeitschrift Ägyptische Sprache und Altertumskunde, 127, 2000, 153-167
- 36- Schulman, Alan R. In (Bulletin of the Egyptological Seminar 3, 1981, 103-111
- 37- Seipel, Wilfried, 7000 Jahre Persische Kunst, Meisterwerke aus dem Iranischen Nationalmuseum in Teheran, Ein Ausstellung des Kunsthistorischen Museums Wien.2000







# Persian – Egyptian cultural relations in the Achaemenid period

**Mahmood Tavussi**

Professor, Department of Art Studies, Faculty of Art, University of Tarbiat Modarres, Tehran, Iran

**Alireza H. Nobari**

Assistant Professor of Archaeology, Tarbiat Modares

**Rahim Velayati**

Ph.D Candidate of Archaeology, Tarbiat Modares University

## **Abstract:**

The authors in this article are concerned with the history of Egypt through the Achaemenid times, while the Egypt was one of the Achaemenian Satrapies in 27<sup>th</sup> – 31<sup>st</sup> dynasties. Also there are a brief view on the social- Political history of Egypt from the 1<sup>st</sup> dynasty up to the 26<sup>th</sup> dynasty while the Persians conquered Egypt. To the authors it need to archeological material to understand the cultural relations between Persia& Egypt during this time, So one can divide these materials in to two groups. The Egyptian archaeological Finds in Iran. The Persian archaeological Finds in Egypt. We can refer to Such the Egyptian style Statue of Darius I in Susa. Achaemenid administration seal impression According to the finds the authors concluded that there was a strong effect of Egyptian culture on the Persian one . Keywords: Egypt, Achaemenid, Dynasty

**Keywords:** *Achaemenid Empire Egypt – Archaeological Finds – 27-31 Dynasty*

# Zayandehroud: as fostering the cultures

**Firouz Mahjur**

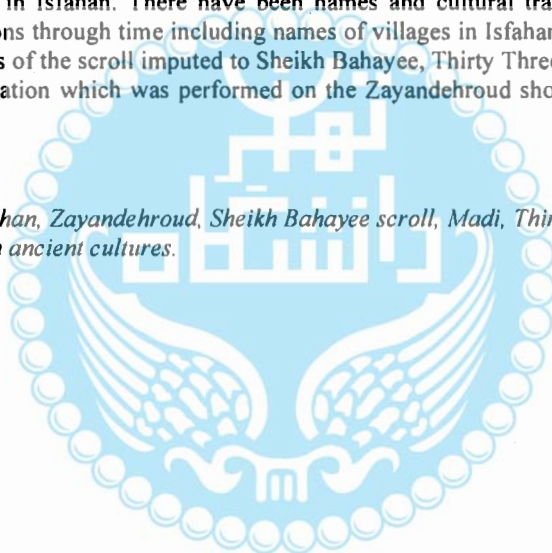
Department of Archaeology, University of Tehran

## **Abstract:**

Various aspects of the Iranian ancient cultures survived in the Islamic era. They not only have conflicts with the Islamic culture, but were adjusted to match with Islamic culture. This seems to form the reciprocal services of both Islamic and Iranian cultures.

Meanwhile, rivers have an important role in the survival of cultures, such as Zayandehroud which gave rise to the development of some ancient traditions during the Islamic periods in Isfahan. There have been names and cultural traditions indicating their continuations through time including names of villages in Isfahan and surrounding areas, the secrets of the scroll imputed to Sheikh Bahayee, Thirty Three Bridges, and the Abrizgan celebration which was performed on the Zayandehroud shores in King Shah Abbas presence.

**Keywords:** *Isfahan, Zayandehroud, Sheikh Bahayee scroll, Madi, Thirty Three Bridges, Iranian ancient cultures.*



# **An introductory approach to the problem of passing from the area of material data to the area of archaeological texts**

**Molla Salehi, H. O**

**Department of Archaeology, University Of Tehran**

## **Abstract:**

Archaeology as an academic discipline is a very complicated way of approaching the past or even anything. The multifarious relations between the past and the present; the dichotomized aspects of material and observable past and nonobservable realities; the muteness of things and the expressive nature of archaeology; the problem of archaeological discourse; the very key issue of the bridging or structuring the passways between dichotomized realities in archaeology; particularly between conceptual categories and material realities; and some other key questions in this article very briefly have been discussed.



# Chrology of Isfahan's settlement pattern based on the excavation of Atiq Square

**H. Karimian**

Senior Lectuere, Department of Archacology, University of Tehran

**M. Javeri**

Ph.D student, Department of Archacology, University of Tehran

## Abstract

Despite the fact that Isfahan is one of the ancient and most famous cities of the central plateau of Iran, it has benn neglected in terms of archaeological systematic studies. Consequently, the evidences of formation, development and continuation of this city are very limited.

In order to overcome this limitation, excavation of the Atiq square were carried out to obtain some archacological evidences. By performing this scientific and systematic excavation, which was carried out in the center of the ancient pattern of Isfahan (i.e. eastern and southern areas of the Jami Mosque, which is one of the few Early-Islamic mosques in Iran, was constructed on the highest point compared to its surrounding areas (Probably on an ancient site) in Dialamid's era.

This paper presents an archeological approach in identifying the chronology of the central areas of this ancient city.

**Keywords:** *Isfahan, formation, development, continuation, Historical pattern, excavation, chronology*



# **A study and analysis on pottery assemblage of 2002-2005 excavation seasons at Jorajn**

**Mohammad Mortezaei**

PhD Candidate in Archaeology, Tarbiat Modares University

**Mohammad Yousef Kiani**

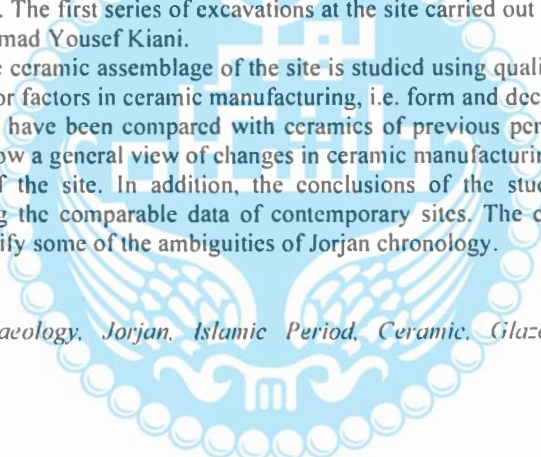
Associate Professor, Department of Archaeology, Tehran University

## **Abstract**

Historical site of Jorjan is located 4 km west of Gonbad-e Kavous city in Golestan province. As one of the major cities during early centuries of Islamic Period, Jorjan, according to geographers Ibn Hushal and Istakhri, was counterpart to famous cities such as Ray and Nishapur. The first series of excavations at the site carried out between 1971 and 1978 by Mohammad Yousef Kiani.

In this article the ceramic assemblage of the site is studied using qualitative method considering two major factors in ceramic manufacturing, i.e. form and decoration. Then, the resulting outputs have been compared with ceramics of previous periods and later periods as well to show a general view of changes in ceramic manufacturing through the cultural sequence of the site. In addition, the conclusions of the study have been reviewed considering the comparable data of contemporary sites. The conclusions of this study would clarify some of the ambiguities of Jorjan chronology.

**Key Words:** *Archaeology, Jorjan, Islamic Period, Ceramic, Glazed Ceramics, Lusterware.*



# **An analytical approach to the study of Parthians archaeological materials from the Central Zagros, Western Iran**

**Niknami, K.A.**

Department of Archaeology, University of Tehran

**Mohammadifar, Y.**

Department of Archaeology, University of Bu Ali Sina, Ilamadan

**Sarraf, M.R.**

Cultural Heritage and Tourism Centre, Tehran

## **Abstract:**

The Central Zagros is a natural corridor connecting eastern and western parts of the Parthian lands. It has been also considered as King Road through the Achemenids and known as Silk Road during the Parthians and Sassanians. The geographical characteristics of the area have been favorable to inhabit by various groups of people traced back to the early Neolithic period.

Archaeological survey has been conducted in the study area, and approximately 340 Parthian (ca. 250 B.C.-225 A.D.) archaeological sites have been discovered and recorded. The goal of this project is to develop a set of simple processes that can be widely used to build basic models of site locations and settlement patterns. Two main issues were concerned in this paper, (1) technical aspects regarding basic methods for data acquiring, and GIS based processing and analysis, (2) modeling archaeological site distribution patterns related to the available archaeological and environmental data. In order to explore further the location of archaeological sites, a Geographical Information System (GIS) was developed combining all existing information produced from the recent survey of the area. The combination of this information into a GIS has resulted in a digital archive of the surveyed area that allows the user to simultaneously visualize and analyze all data within their original spatial contexts allowing a more comprehensive investigation of the sites. This digital database has been developed to synthesize information on site type, site size, site dating and site functions, which are used to address the issues regarding the changing settlement patterns in the study area. We found that settlement patterns are, to a large extent, directly shaped by widely held cultural needs, they offer a strategic point for the functional interpretation of Parthian archaeological culture.

**Keywords:** *Central Zagros; Parthian; Settlement Pattern; Site Distribution Patterns; Tepe Godin; Iron Age III, IV.*

# **Social organization of scythian societies based on mortuary customs**

**Bahman Firoozmandi**

Assistant professor, Department of Archaeology, University of Tehran

**Meysam Labbaf Khaniki**

MA. Student of Archaeology, University of Tehran

## **Abstract:**

The study of social organization in archaeology, is one of the central themes of modern archaeology. As a relatively recent development within the field of archaeology, social archaeology focuses on the impact of social organization on cultural materials. Cultural materials as the remains of human activities reflect the social, political, religious and economic aspects of ancient life.

One of the most important evidence that infers ancient life ways is remains of burials and funerary customs. Human burials have been used to infer many aspects of ancient social life including status differentiation, social classification, social ranking and stratification, social evolutions, belief systems, political systems, and economic behaviors.

Burial remains of Scythians, therefore, can be an important window into the many different phases of their societies. Considerable clues for the interpretation of Scythians mortuary patterns may be found in burial architecture of Kurgans, corpse position, as well as diversity and quality of grave offerings. Archaeological excavations at Kurgans, from Mongolia in east to Poland in west, generally lead to larger samples of cultural remains of Scythians and greater possibilities for using these interments to make statements about Scythian culture.

This paper begins with the note on importance of socio-archaeological studies about ancient mortuary customs. Thereafter, the paper introduces the most important Kurgans located on western and eastern Scythian lands. Based on Archaeological findings, the paper discusses about the political and social organization of Scythians, and employs Scythians burial remains as the words for socio-archaeological interpretation.

**Key words:** *Social Archaeology, Scythians, Kurgan, Burial, Funerary, Mortuary custom, Social Organization, Political System*

# **A Preliminary Report on the Result of an Investigation into the Distribution Patterns of the Bronze Age in the Nahavand Plain (Gamasiab Spring)**

*MohammadReza Saeedi Harsini (Faculty Member of Samt)*

*Almad Chaychi Amirkhiz ( Faculty Member of the Cultural Heritage and Tourism organization)*

*Dr. Hassan Talaei (Associate Professor of the Archaeology Department, Faculty of Letters & Humanities, Tehran University)*

## **Abstract:**

Due to its coincidence with developments in the early urbanization era, the Bronze Age has gained a special status in Iranian archaeological studies. The important point is that the influence of all these developments throughout the Iranian Plateau has not been the same despite the emergence of writing in Southwest Iran, and we don't have much information about the impact of local or influential foreign cultures on this phenomenon. Thanks to their geographical situation and sufficient environmental resources, the central Zagros region and the Nahavand Plain are considered a key element in studying the root causes of the phenomenon. The Yanik culture has found its way into this area through Northwest Iran, but we are not aware of its geographical expansion as well as of its relation to Mesopotamia and Southwest Iran.

The Godin III culture, which was named after Godin Tappeh, an area in the Kangavar Plain, has affected the central Zagros region immediately after the Yanik culture, and these influences have lasted for around one thousand years now. A survey conducted in the Nahavand Plain in 2005 showed that 16 of a total of 36 inspected sites, dating back to the Chalcholithic up to the Islamic period, represented the local characteristics of the Bronze Age. They have been classified as Godin IV (early Bronze Age) and Godin III (Middle and Late Bronze Age), based on the common characteristics of the documents obtained. The present article deals with the local distribution patterns of the Bronze Age by analyzing the archaeological data.

**Key words:** Nahavand · Gamasiab · The Bronze Age · The Yanik culture · Godin · Gian

# **The analysis of structure and designing patterns of (animal motifs ) on Cheshmeh Ali and Sialk III painted Ceramic – North Central Iran**

**Hassan Talai**

Associate professor., Dept of Archaeology, University of Tehran

**Aahmad Aliyary**

Institute of Archaeology, University of Tehran

## **Abstract**

As far as prehistoric studies in Iran is concerned the Central North part of it, as a single cultural unit presents one of the most provocative challenges to the archaeologist. In the Central North of Iran, on the basis of all available evidence and for convenience between ca.5200 – 3000 B.C. two cultural horizons ( Cheshmeh Ali and Sialk III ) can be seen. It may be said that there is not enough published materials to enable us to fix the bounds of cultural horizons. There are unsecure foundation for dating. This horizon considered to begin wherever black on red painted pottery, the most characteristic pottery of the horizon make its appearance. Ismailabad remains the most significant site for this horizon, distinguished by its architecture and pottery assemblage. There was continuous ceramic development from painted light red to painted dark red ware. The common denominator of the horizon is the appearance and development of painted black on red pottery. In the region there are no sites providing stratigraphically continuous sequence comprable with those found in Ismailabad. The motifs are predominantly geometric, animals ( birds and horned animals), and show that the painters has a marked preference for such motifs. The considerable use of various horned and birds is most noteworthy. The animals are almost in horizontal rows. The orientation of birds and horned animals are different by their movement . It is just possible that this might be indicating two different conception that take shape in the mind of painters. The Sialk III horizon considered to begin wherever painted buff pottery. The most characteristic pottery of the horizon make its appearance. This is the most dramatic replacement of the pottery tradition within the region. One interesting feature of the Sialk III horizon is the painted buff pottery. Paint is usually black, the design is always monochrom. The style of painting and fabric of the pottery differ from the Cheshmeh Ali horizon. Almost always the drawing is arranged in an orderly decorative schime, feeling for the shape of the vessels is clearly avoided. The pottery shows an improvement in quality of clay, firing and decoration throughout the Sialk III horizon. Patterns are representational sophisticated and conceptional, showing inspiration from Iranian tradition.

**Key words:** *Analysis of structure- designing- patterns-animal motifs-Cheshmeh Ali-Sialk III*



# **Explanation of the Neolithic and Chalcolithic periods in Ardebil Region: on the basis of archaeological data from Gosha tepe of Shaharyeri**

**Nobary, H.A.**

Department of Archaeology, University of Tarbiat Modarres

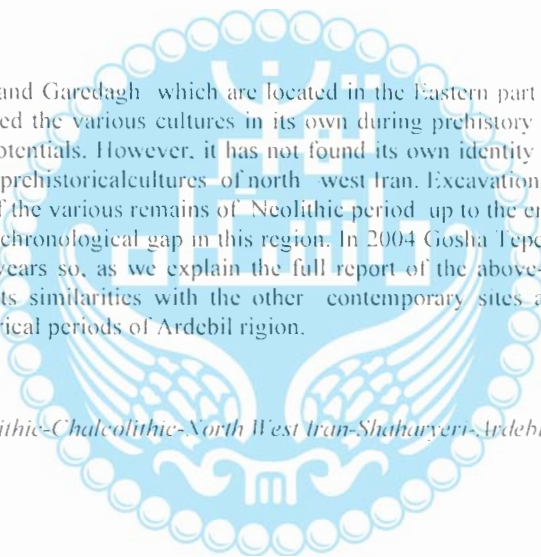
**Porfarag, A.**

Department of Archaeology, University of Tarbiat Modarres

## **Abstract:**

Ardebil region and Garedagh which are located in the Eastern part of North West Iran have maintained the various cultures in its own during prehistory era because of its environmental potentials. However, it has not found its own identity in Chronology & classifications of prehistorical cultures of north west Iran. Excavations in Shaharyeri site which consist of the various remains of Neolithic period up to the end of Iron Age, could partly fill the chronological gap in this region. In 2004 Gosha Tepe explored and excavated within 2 years so, as we explain the full report of the above-mentioned we will also mention its similarities with the other contemporary sites and will try to explain the prehistorical periods of Ardebil region.

**Key Words:** *Neolithic-Chalcolithic-North West Iran-Shaharyeri-Ardebil- Gosha Tepe*



**The University of Tehran**

# **JOURNAL**

**OF THE**  
**FACULTY OF LETTERS**  
**AND HUMANITIES**

**Director-in-Charge & Editor-in-Chief:**  
**Dr. Ali Afkhami**

**Vol. 58, No: 180-2**  
**Tehran University Press**  
***Price 20000 RLS.***

ISSN:1026-2288



**Vol. 57, NO: 180-2**

**Winter: 2007**